

مشروطیت
نخستین انقلاب دموکراتیک
قاره آسیا

دفتر دوم

انتشارات مستضعفین

شناسنامه کتاب:

اسم کتاب: مشروطیت نخستین انقلاب دموکراتیک قاره آسیا

چاپ اول: نشر مستضعفین

چاپ دوم: زمستان ۱۳۹۱

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

info@nashr-mostazafin.com

انتشارات مستضعفین

فهرست مطالب

جنبش مشروطه: پروژه‌های ناتمام؟ یا پروسه‌ای فرایندی؟.....	۷
الف - چه نیازی به شناخت جنبش مشروطه؟.....	۹
ب - تکوین رژیم مطلقه فقهاتی در راستای شعار مشروعه‌خواهی بود نه مشروطه.....	۱۶
ج - جنبش مشروطه یک پروسه فرایندی است.....	۲۴
د - آسیب‌شناسی جنبش مشروطه.....	۳۳
ه - آفت اول پروسه جنبش مشروطه در پنج فرایندش.....	۳۴
و - آفت دوم پروسه جنبش مشروطه در پنج فرایندش.....	۴۳
ز - آفت سوم پروسه فرایندی جنبش مشروطه در پنج فرایندش.....	۵۱
ح - ماحصل آنچه گفته شد.....	۵۷
بازشناسی «انقلاب مشروطیت» در عرصه پیدایش و دستاورد آن در ترازوی.....	۶۵
انقلاب مشروطه ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ در ترازوی انقلاب ضد سلطنتی و فقهاتی و.....	۹۶
مقدمه.....	۹۸
۱ - نظریه سوژکتیوی.....	۱۰۲
۲- نظریه ساختاری.....	۱۰۴
الف - وضعیت انتقال مناسبات زمین‌داری به مناسبات سرمایه‌داری.....	۱۰۴
ب - پروسه انتقال زمین‌داری و چگونگی شکل‌گیری سرمایه‌داری تجاری و.....	۱۰۵
۳ - نظریه نشر مستضعفین.....	۱۰۸
وجه افتراق و تشابه سه تحول شکست خورده اجتماعی.....	۱۱۱
وجه تشابه سه تحول بزرگ اجتماعی شکست خورده گذشته تاریخ ایران.....	۱۱۱
۱ - رهبری جنبش اجتماعی.....	۱۱۲
۲ - جایگاه عمده خرده بورژوازی.....	۱۱۲
۳ - نقش مذهب در بسیج توده‌های اجتماعی خرده بورژوازی شهری.....	۱۱۳
۴ - عدم دارا بودن تشکیلات و تئوری مبارزه رهبری این تحولات.....	۱۱۴
۵ - جوهر ضد استبدادی جنبش‌های اجتماعی سه تحول بزرگ.....	۱۱۵
۶ - کوتاه‌مدت بودن مبارزه در تمامی تحولات بزرگ سه‌گانه اجتماعی.....	۱۱۶
وجه افتراق سه تحول بزرگ اجتماعی مشروطیت و.....	۱۱۷
آسیب‌شناسی انقلاب مشروطیت، نخستین انقلاب دموکراتیک قاره آسیا.....	۱۲۷

جنبش مشروطه:

پروژه‌های ناتمام؟

یا

پروژه‌های فرایندی؟

الف - چه نیازی به شناخت جنبش مشروطه؟

با اینکه ۱۰۹ سال است که از صدور فرمان مشروطیت می‌گذرد (فرمان مشروطیت در تاریخ ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ توسط مظفرالدین شاه اعلام گردید) اما جنبش مشروطه - که آبخور اولیه ذهنی آن برمی‌گردد به نهضت روشنگری روشنفکران نیمه دوم قرن نوزدهم - سرآغاز عینی و عملی آن برگشت پیدا می‌کند به جنبش تنباکو بر علیه کمپانی رژی، دارای سابقه‌ای بس بلندتر از فرمان مشروطیت می‌باشد و به این ترتیب است که هر چند می‌توان مشروطیت را در فرایند اول جنبش مشروطه به عنوان یک پروژه ناتمام تعریف کرد اما جنبش مشروطه پروسه‌ای است که با عبور از فرایندهای مختلفی از قبل از پروژه مشروطیت آغاز شده است و در ادامه آن تا امروز و آینده در حال حرکت و پیشرفت می‌باشد؛ و به این ترتیب است که جنبش مشروطه در چارچوب حرکت تحول خواهانه جامعه ایران توانسته است در طول بیش از یک قرن گذشته عمر خود توسط اشکال مختلف مبارزاتی (از شکل جنبشی گرفته تا شکل پارلمانتاریستی و مسلحانه) ادامه پیدا کند.

همچنین در طول بیش از یک قرن که از عمر آن می‌گذرد تا این زمان توانسته است پنج فرایند مختلف را پشت سر بگذارد و به این دلیل است که این جنبش در چارچوب پنج فرایند حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران، برای صاحب‌نظران و نظریه‌پردازان فلسفه سیاسی ایران پیوسته جایگاه آبخور اولیه و نهائی داشته است. چراکه از دیدگاه صاحب‌نظران و نظریه‌پردازان فلسفه سیاسی، جنبش مشروطه آغازگر حرکت تحول‌طلبانه بزرگ اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی جامعه ایران می‌باشد.

همچنین از دیدگاه آن‌ها انقلاب مشروطیت ایران در فرایند اول و دوم پروسه جنبش مشروطه، انقلابی ضد فئودالیسم و ضد امپریالیستی می‌باشد، که در نخستین دهه قرن بیستم تکوین پیدا کرده است؛ و باز در همین رابطه از نظر این تاریخ‌پژوهان، اصلاً انقلاب مشروطیت سرچشمه تاریخ معاصر ایران می‌باشد چراکه این انقلاب آغازگر دوران نوین تاریخ کهنسال جامعه ایران می‌باشد، و به همین دلیل برای یک تاریخ‌پژوه ایرانی هرگز بدون فهم و شناخت فرایندهای مختلف پروسه جنبش مشروطه امکان شناخت و تبیین فرایندهای مختلف حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران وجود ندارد.

بنابراین در این رابطه است که می‌توانیم بگوئیم فرایندهای پنج‌گانه پروسه جنبش مشروطه را می‌شناسیم، برای اینکه بتوانیم تاریخ حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران را تبیین علمی و واقع‌گرایانه بکنیم. به عبارت دیگر فرایندهای پنج‌گانه پروسه جنبش مشروطه را می‌شناسیم، برای اینکه از زاویه این شناخت بتوانیم حرکت تحول‌گرایانه نهضت مقاومت ملی (در سال‌های ۲۰ تا ۳۲) و انقلاب ضد استبدادی بهمن ماه ۵۷ مردم ایران (در طول ۳۶ سال گذشته از ۵۷ تا ۹۴) فهم کنیم. جنبش مشروطه ایران را می‌شناسیم برای اینکه جنبش‌های منطقه‌ای دهه آخر قرن سیزدهم از جنبش جنگل گیلان کوچک خان تا جنبش اجتماعی آذربایجان شیخ محمد خیابانی و جنبش خراسان کلنل پسیان و غیره فهم کنیم.

همچنین جنبش مشروطه را می‌شناسیم برای اینکه دریابیم که چه شد که ۱۴ سال بعد از فرمان مشروطیت در سال ۱۲۹۹ با کودتای سیدضیاء الدین طباطبائی و هم دستی رضاخان و حمایت و تحریک امپریالیسم انگلیس برای مدت ۲۰ سال این جنبش گرفتار طولانی‌ترین دوران رکود خود شد. جنبش مشروطه همراه با فرایندهای پنج‌گانه آن از آغاز تکوین تا این زمان می‌شناسیم تا ببینیم که آیا آنچه‌آنکه جلال آل احمد می‌گوید با اعدام شیخ فضل نوری (توسط مشروطه‌خواهان و با حکم شیخ ابراهیم زنجانی) سه سال بعد از فرمان مشروطیت جنبش مشروطه شکست خورده است؟ جنبش مشروطه را می‌شناسیم تا ببینیم که چه شد که کودتای محمد علی شاه قاجار بر علیه مشروطیت و به توپ بستن مجلس شورای ملی و بازگشت دوران استبداد صغیر (در شرایطی که آخوند خراسانی اقدام محمد علی شاه قاجار در به توپ بستن مجلس مصداق افساد فی الارض اعلام می‌کند) شیخ فضل الله نوری (در رساله تذکره الغافل و ارشاد الجاهل که بعد از به توپ بستن مجلس توسط محمد علی شاه نوشته است) علاوه بر اینکه شعار قبلی «مشروطه مشروعه» خود را بدل به «مشروطه مشئومه» (مشئومه به معنای شوم) می‌کند و از «آزادی با بیان» کلمه «منحوس آزادی» یاد می‌کند (در این رساله تمام قد) از عمل به توپ بستن مجلس شورای ملی (توسط محمد علی شاه قاجار) حمایت همه جانبه می‌کند؟ آنچه‌آنکه شیخ ابراهیم زنجانی نماینده مجلس شورای ملی در حکم اعدام شیخ فضل الله نوری بر همین فتوای آخوند خراسانی استناد می‌کرد.

جنبش مشروطه را در فرایند پنج‌گانه آن می‌شناسیم تا دریابیم که چه شد که در شرایطی که در دوران استبداد صغیر محمد علی شاه و بعد از به توپ بستن مجلس شورای ملی (در زمانی که جنازه ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان شیرازی یا همان صور اسرافیل در باغشاه بر طناب‌های دار آویزان شده بودند و سید عبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبائی در حالیکه عمامه‌های آن‌ها را برداشته بودند، کشان کشان در باغشاه برای ترساندن و تسلیم آنها به تماشای این صحنه می‌کشاندن و

در شرایطی که محمد علی شاه آزادیخواهان را زنده زنده جلوی سگ‌های هار رها می‌کرد) شیخ فضل الله نوری فریاد می‌زد که «ما در اسلام مجلس نداریم چون رای یک بابی و بهائی با یک مجتهد برابر می‌شود.»

پروسه جنبش مشروطه ایران را می‌شناسیم تا دریابیم که چه شد که خمینی یک سال بعد از انقلاب ۵۷ برای بازتعریف شیخ فضل الله نوری (در ص ۳۵۸ - جلد ۱۳ صحیفه امام) تاریخ مشروطه را اینچنین قرائت کرد: «در مشروطه دیدند که یک ملا یا چند ملا در نجف و چند معمم و ملا در تهران اساس استبداد و حکومت خودکامه‌ای که در آن وقت بود به هم زدند و مشروطه را مستقر کردند و در این مسائل آنهایی که مخالف هم بودند از پا ننشستند. آن‌ها هم فعالیت خودشان را می‌کردند لکن راجع به همین مشروطه و اینکه مرحوم شیخ فضل الله نوری رحمه الله ایستاد که مشروطه باید مشروع باشد. باید قوانین موافق اسلام باشد. در همان وقت که ایشان این امر را فرمود و متمم قانون اساسی هم از کوشش ایشان بود. مخالفین. خارجی‌ها که یک همچو قدرتی را در روحانیت می‌دیدند کاری کردند در ایران که شیخ فضل الله مجاهد مجتهد دارای مقامات عالیه را یک دادگاه درست کردند و یک نفر منحرف روحانی نما او را محاکمه کرد و در میدان توپخانه شیخ فضل الله نوری را در حضور جمعیت به دار کشیدند» چراکه در این قرائت خمینی از جنبش مشروطه چند محور وجود دارد که فهم آن برای تبیین حاکمیت خط شیخ فضل الله نوری در ۳۶ سال گذشته توسط رژیم مطلقه فقهتی نقش استراتژیک دارد:

۱ - انقلاب مشروطیت یک انقلابی بود که روحانیت نجف و تهران انجام دادند.

۲ - مشروطه پس از تکوین - به لحاظ فقهی - یک نظام مشروع نبود لذا به این ترتیب از طرف شیخ فضل الله نوری به چالش کشیده شد.

۳ - مخالفت شیخ فضل الله نوری با مشروطه یک مخالفت و مبارزه درستی بوده است چراکه شیخ فضل الله نوری می‌خواست این مشروطه را مشروع بکند، به عبارت دیگر

از نگاه خمینی و شیخ فضل الله نوری مشروطه مشروعه نبود و اشکال مشروطه در مشروعه نبودن آن بود نه در چیز دیگر.

۴ - از نگاه خمینی و شیخ فضل الله نوری با قرائت خمینی راه حل مشروعه کردن مشروطه موافق کردن نظام حقوقی مشروطه با احکام فقهی (که همان فقه حوزه‌های فقه‌تیمی می‌باشد) است.

۵ - از نظر خمینی متمم قانون اساسی و حتی قانون مدنی سال ۱۳۱۱ بر آمده از مبارزه شیخ فضل الله نوری تحت شعار مشروعه کردن مشروطه بوده است و در همین رابطه بود که خمینی و مراجع قم در سال ۴۱ در اعتراض به ماده ۴ قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی (که برای اولین بار رژیم کودتائی پهلوی تحت فشار دولت کندی و حزب دموکرات آمریکا جهت اصلاحات در ایران) حق انتخاب کردن و انتخاب شدن برای زنان ایران قائل شده بود اعلام کردند که «شرکت نسوان در انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی مخالف صریح قوانین اسلام و متمم قانون اساسی می‌باشد» و باز در همین رابطه بود که در اعلامیه دیگری در همین زمان اعلام کردند که «مهم‌ترین اصل شبهه انگیز قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی اعطای حق رای به زنان در انتخابات این انجمن‌ها است.»

۶ - از نظر خمینی اعدام شیخ فضل الله نوری (در سال ۱۲۸۸ بعد از پیروزی مشروطیت دوم و بعد از شکست استبداد صغیر و به توپ بستن مجلس و بعد از قیام جنبش اجتماعی سراسری ایران در سال ۱۲۸۸ و سه سال بعد از فرمان مشروطیت توسط بختیاری‌ها، سردار سپهسالار تنکابنی از گیلان، مردانی از اصفهان و قیام ستارخان و باقرخان از آذربایجان که باعث گردید برای بار دوم تهران فتح شود؛ و بعد از حمایت شیخ فضل الله نوری از محمد علی شاه قاجار در «رساله تذکره الغافل و ارشاد الجاهل» و بعد از اینکه شیخ فضل الله شعار «مشروطه مشروعه» خود را بدل به شعار «مشروطه مشئومه» کرد، از آنجائیکه حکم اعدام شیخ فضل الله نوری توسط یکی

از نمایندگان مجلس شورای ملی که چهار دوره متوالی از طرف مردم به نمایندگی مجلس انتخاب شده بود به نام شیخ ابراهیم زنجانی که البته خود شیخ ابراهیم زنجانی حکم اعدام شیخ فضل الله نوری به استناد فتوای آخوند خراسانی داده بود که طبق این فتوی آخوند خراسانی «عمل به توپ بستن مجلس شورای ملی توسط محمد علی شاه افساد فی الارض اعلام کرده بود»؛ لذا از آنجائیکه شیخ فضل الله نوری در رساله «تذکره الغافل و ارشاد الجاهل» خود در همان زمان علاوه بر اینکه عمل به توپ بستن مجلس توسط محمد علی شاه قاجار تائید و حمایت می‌کند، در همان رساله از خود محمد علی شاه قاجار هم در این رساله ستایش می‌نماید و البته این درست در زمانی است که همان معممین) روحانیون تهران مورد تائید خمینی که در راس آن‌ها سید عبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبائی قرار داشتند در حالی که عمامه‌های آن‌ها توسط داروغه‌های محمدعلی شاه برداشته بودند در باغشاه تهران به اسارت گرفته شده بودند و آنچنان تحت فشار و شکنجه روحی و روانی قرار داشتند که در همان اسارت گاه باغشاه تهران سید عبدالله بهبهانی به دستگاه محمدعلی شاه جنایتکار و مستبد پیغام می‌دهد که «مرا هم مانند ملک المتکلمین و صور اسرافیل اعدام کنید چراکه تحمل دیدن این همه جنایت و کشتار و اعدام و شکنجه توسط عوامل محمد علی شاه قاجار ندارم»

باز در همین زمان بود که طبق گفته سیدمحمد بهشتی، آخوند خراسانی برای طلاب حوزه‌های فقه‌ای ایران فتوی می‌دهد که «اخذ شهریه طلاب حوزه از شیخ فضل الله نوری حرام است» خمینی در نوشته فوق حکم اعدام شیخ فضل الله نوری توسط شیخ ابراهیم زنجانی را یک توطئه خارج از حوزه فقه‌ای تبیین می‌کند که به وسیله نیروی‌های مخالف داخلی روحانیت و قدرتهای خارجی بسترسازی شده بود و به وسیله شیخ ابراهیم زنجانی که بنابه گفته او یک منحرف روحانی نما بوده است به اجرا درآمده است.

۷ - علت اینکه خمینی در این قرائت خود از مشروطه:

اولا معتقد است که می‌بایست مشروعه مقدم بر مشروطه می‌شد.

ثانیا مشروعه شدن مشروطه در مطابقت قوانین کشور با فقه حوزه‌های فقه‌های شیعه تعریف می‌کند.

ثالثا او معتقد است که هم مشروعه و هم مشروطه توسط روحانیت و فقها صورت گرفته است.

رابعا در بیان فوق خمینی اختلاف جناح‌های روحانیت در عرصه سیاست را معلول توطئه نیروهای مخالف غیر روحانی داخلی و قدرت‌های خارجی می‌داند نه انتقال تضادهای طبقاتی و اجتماعی و تاریخی و فکری جامعه ایران به تشکیلات سنتی روحانیت، البته این قضاوت خمینی در باب مشروطه و مشروعه و شیخ فضل الله نوری و جناح‌های مختلف روحانیت در مشروطیت مربوط به سال‌های ۵۸ و ۵۹ است، چراکه همین خمینی تا قیام ۱۵ خرداد ۴۲ خودش با تاسی از مدرس در کتاب «کشف الاسرار» جزء حامیان مشروطه سلطنتی می‌باشد و از مشروطه سلطنتی حمایت می‌کند و تنها معتقد به نصیحت اعلیحضرت بود نه بیشتر، اما از اینک در جریان سرکوب قیام ۱۵ خرداد خمینی دریافت که دیگر اعلیحضرت (حتی در حد زمان بروجردی) برای روحانیت «تره خورد نمی‌کند» و برای روحانیت مانند زمان رضا شاه پرانتزی باز نمی‌کند، علم مشروطه را زمین گذاشت و علم دار مشروعه شیخ فضل الله نوری گردید.

در همین رابطه بود که در دوران تبعید در نجف جهت عملیاتی کردن شعار مشروعه شیخ فضل الله نوری تئوری ولایت فقیه تدوین کرد که مطابق این تئوری خمینی ضمن اعلام برتری فقها بر غیر فقها از بعد از سرکوب ۱۵ خرداد معتقد گردید که خود فقهای حوزه‌های فقه‌های شیعه باید در چارچوب ولایت پیامبر اسلام و امام زمان جهت اجرای احکام فقهی (که همان شعار مشروعه شیخ فضل الله نوری بود) حکومت را در

دست بگیرند چرا که حکومت و قدرت سیاسی حقی است که از طرف پیامبر اسلام و امام زمان به فقهای حوزه فقه‌های شیعه تفویض شده است (نه از طرف انتخاب و رای مردم آنچنانکه در مشروطه تبیین شده است) لذا از این زمان بود که خمینی کاملاً با مشروطه و انتخابات و غیره وداع کرد و تحت لوای تئوری ولایت فقیه خود کوشید خواسته شیخ فضل الله نوری را لباس حکومت و واقعیت بپوشاند (پیوند بین خمینی و جلال آل احمد از همین زمان شکل گرفت چرا که خمینی پس از خواندن کتاب «غرب زدگی» و «خدمت و خیانت روشنفکران» جلال آل احمد بود که به برتری شعار مشروعه شیخ فضل الله نوری نسبت به شعار مشروطه آخوند خراسانی و نائینی و ملا عبدالله مازندرانی و میرزا خلیل تهرانی معتقد گردید و در همین رابطه است که نقل می‌کند که «زمانی که جلال آل احمد و همسرش سیمین دانشور بعد از قیام ۱۵ خرداد جهت بیعت با خمینی به منزل خمینی رفتند. پس از اینکه طشت آب آوردن تا سیمین دانشور از طریق طشت آب با خمینی بیعت کند»، جلال کتاب «غرب‌زدگی» خودش را در دست خمینی می‌بیند لذا با شوخی به خمینی می‌گوید مثل اینکه شما هم از این چرت و پرت‌ها مطالعه می‌کنید. در آنجا بود که خمینی خطاب به جلال، پیدا کردن گم شده خودش را در کتاب جلال مطرح می‌کند).

ب - تکوین رژیم مطلقه فقه‌ای در راستای شعار مشروعه‌خواهی بود نه مشروطه:

خلاصه آنچه که تاکنون در این درس از سلسله درس‌های تاریخ ایران مطرح کردیم عبارت است از اینکه:

۱ - خمینی تا سال ۴۱ - ۴۲ با تاسی از اندیشه‌های مدرس معتقد به مشروطه سلطنتی بود و در کتاب «کشف الاسرار» خود از مشروطه سلطنتی دفاع می‌کند نه

از مشروعه‌خواهی شیخ فضل الله نوری و در این زمان ضمن انتقاد به برخوردهای ضد آخوندی رضاخان جهت اصلاح امور سیاسی کشور معتقد به نصیحت کردن اعلیحضرت (پهلوی دوم) بود.

۲ - از بعد از فوت بروجردی (در سال ۱۳۴۰) شاه که از قدرت اجتماعی و تشکیلاتی روحانیت در زمان بروجردی تحت فشار بود، کوشید با حمایت از حکیم در نجف مرجعیت شیعه را از ایران به عراق منتقل کند که در این رابطه خمینی و هفت مرجع داخل ایران از اینکه شاه تسلیت خودش را در خصوص فوت بروجردی به حکیم در نجف داده است، (به جای اینکه او تسلیت به مراجع هشت‌گانه داخل کشور بدهد) این موضوع را حمل بر موضع‌گیری شاه بر علیه مرجعیت داخل کشور کردند. بنابراین در این رابطه بود که در سال ۱۳۴۱ وقتی که رژیم کودتائی و توتالی‌تر پهلوی دوم تحت فشار دولت کندی و حزب دموکرات آمریکا مجبور به رفرم از بالا شد از آنجائیکه محور اصلی این رفرم آزادی زن و اعطای حق دخالت در تعیین سرنوشت برای زنان ایران بود، (که تا آن زمان محروم از آن بودند) شاه برای اولین بار در ماده ۴ قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی تجدید نظر کرد و زنان ایران را که در این ماده در ردیف «مهمجورین» و «نابالغان عقلی» بودند و محروم از حق رای و حق انتخاب شدن و انتخاب کردن بودند، خارج کرد و حق انتخاب شدن و انتخاب کردن به زنان ایران داد. در همین رابطه بود که خمینی با تحریک مراجع قم جهت نشان ضرب شست به شاه اعلامیه مشترکی در جهت نفی حقوق زنان ایران بر علیه ماده ۴ جدید قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی صادر کردند و در این اعلامیه بود که مراجع داخل ایران رسماً حقوق زنان ایران را به چالش کشیدند چرا که اعلام کردند که «شرکت نسوان (زنان ایران) در انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی مخالف صریح قوانین اسلام و قانون اساسی است.»

۳ - از آنجائیکه شاه تحت فشار حزب دموکرات آمریکا و دولت کندی حاضر به عقب

نشینی در برابر روحانیت و مرجعیت در خصوص اجرای رفرم که در راس آن‌ها حقوق زنان ایران قرار داشت، نبود این امر باعث گردید تا شکاف بین روحانیت و شاه به مرور زمان از سال ۴۱ به بعد عمیق‌تر گردد تا آنجا که با سرکوب قیام ۱۵ خرداد تمام امیدهای مرجعیت و خمینی (از تسلیم شدن دربار در برابر روحانیت و مرجعیت داخل ایران بعد از بروجردی) به یاس انجامید؛ لذا از این مرحله بود که خمینی با مشروطه سلطنتی و مدرس وداع کرد و علم مشروعه‌خواهی شیخ فضل الله نوری را در برابر دربار و شاه بلند کرد و در راستای واقعیت بخشیدن به شعار مشروعه‌خواهی شیخ فضل الله نوری بود که بعد از ۱۵ خرداد در سال ۱۳۴۸ در دوران تبعید در نجف کتاب «ولایت فقیه» خود را تدوین کرد.

۴ - در «تئوری ولایت فقیه»، خمینی برای اولین بار در تاریخ شیعه و روحانیت و فقه و فقهت معتقد به حکومت سیاسی فقیهان شد (البته نه از طریق انتخاب مردم بلکه به وسیله تفویض ولایت از پیامبر اسلام به فقیهان).

«الفهء حکام علی السلاطین - سلاطین اگر تابع اسلام باشند. باید به تبعیت فقها درآیند و قوانین و احکام را از فقها بپرسند و اجرا کنند. در این صورت حکام حقیقی همان فقها هستند. پس بایستی حاکمیت رسماً به فقها تعلق بگیرد. نه به کسانی که به علت جهل به قانون مجبورند از فقها تبعیت کنند» (کتاب ولایت فقیه - ص ۴۹ - س ۱).

بنابراین از این طریق بود که خمینی توانست توسط تدوین تئوری ولایت فقیه خود بستر فقهی جهت حکومت سیاسی فقیهان و روحانیت و واقعیت بخشیدن به شعار مشروعه‌خواهی شیخ فضل الله نوری و اعلام آترناتیو سیاسی در برابر شاه و دربار ایران پیدا کند؛ لذا در این رابطه است که خمینی در ص ۲۰ - س ۱۷ کتاب ولایت فقیه خود می‌گوید: «ما معتقد به ولایت هستیم. و معتقدیم پیغمبر اکرم (ص) باید خلیفه تعیین کند و تعیین هم کرده است. آیا تعیین خلیفه برای بیان احکام

است؟ بیان احکام خلیفه نمی‌خواهد. خود آن حضرت بیان احکام می‌کرد. همه احکام را در کتابی می‌نوشتند و دست مردم می‌دادند تا عمل کنند. اینکه عقلا لازم است خلیفه تعیین کند. برای حکومت است ما خلیفه می‌خواهیم تا اجرای قوانین کند قانون مجری لازم دارد پس از تشریح قانون. باید قوه مجریه‌ای به وجود آید. در یک تشریح یا در یک حکومت اگر قوه مجریه نباشد نقص وارد است.»

۵ - البته هم از نظر خمینی و هم از نظر شیخ فضل الله نوری مشروعه به معنای پیاده کرده احکام فقهی در جامعه می‌باشد که در این رابطه خمینی در ص ۴۴ - س ۳ کتاب ولایت فقیه خود می‌گوید: «فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت‌های مشروطه سلطنتی و جمهوری در این است که نمایندگان مردم، یا شاه، در اینگونه رژیم‌ها به قانون‌گذاری می‌پردازند. در صورتی که قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچ کس حق قانونگذاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت. به همین سبب در حکومت اسلامی به جای مجلس قانونگذاری که یکی از سه قوه حکومت‌کنندگان را تشکیل می‌دهد مجلس برنامه ریزی وجود دارد که برای وزارتخانه‌های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می‌دهد و با این برنامه‌ها کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور تعیین می‌کند.»

۶ - خمینی گم شده خودش را در خصوص برتری شعار مشروعه‌خواهی شیخ فضل الله نوری بر شعار مشروطه‌طلبی مدرس در کتاب «غرب‌زدگی» و «خدمت و خیانت روشنفکران» جلال آل احمد پیدا کرد، چراکه جلال آل احمد از بعد از مشروطیت اولین کسی بود که در برابر مشروطه‌خواهان به حمایت از مشروعه‌خواهی شیخ فضل الله نوری پرداخت. به این ترتیب که از نظر جلال آل احمد، فرهنگ و نظام حقوقی مشروطیت نماینده غرب‌زدگی می‌باشد آنچنانکه مشروعه‌خواهی شیخ فضل الله نوری بر علیه مشروطه‌طلبان نماینده حرکت ضد غرب‌زدگی در تاریخ و جامعه ایران می‌باشد.

البته از آنجائیکه جلال آل احمد و اکسن ضد غربزدگی در ایران را در سنت‌های تاریخی و اجتماعی و مذهبی مردم ایران می‌داند و از نظر او (برعکس پیشکسوتان روشنگری نیمه دوم قرن نوزدهم ایران) نه تنها سنت‌های مذهبی و تاریخی و اجتماعی مردم ایران انحطاط آور نیست بلکه بالعکس به خاطر سدی که در برابر مدرنیته و غربزدگی ایجاد می‌کند، برای جامعه و تاریخ ایران تعالی بخش می‌باشد (البته در این زمان سید حسین نصر هم از همین اندیشه جلال حمایت می‌کند) بنابراین تکیه و اعتقاد جلال به مذهب و اسلام و مسلمان شدن او بعد از دوران حزب توده و کمونیستی‌اش در همین رابطه‌گراییش به سنت بود چراکه جلال آل احمد معتقد است که اسلام فقهاتی حوزه بزرگ‌ترین بستر سنت‌ساز جامعه ایران در طول هزار سال گذشته بوده است.

۷ - مبانی تئوری ولایت فقیه خمینی عبارتند از:

الف - فقهای حوزه فقهاتی تنها حق حکومت دارند، «حکام حقیقی همان فقها هستند. پس بایستی حاکمیت رسماً به فقها تعلق بگیرد نه به کسان دیگر» (کتاب ولایت فقیه - ص ۴۹ - س ۲).

ب - فلسفه حکومت فقهای حوزه‌های فقهاتی پیاده کردن حکم خدا است که از نگاه او حکم خدا همان فقه حوزه‌های فقهاتی می‌باشد که خود او با عبارت فقه سنتی کتاب جواهر نجفی یاد می‌کند، «به همین جهت اسلام همانطور که جعل قوانین کرده، قوه مجریه هم قرار داده است. ولی امر متصدی قوه مجریه قوانین هست» (کتاب ولایت فقیه - ص ۲۱ - س ۶).

ج - مشروعیت فقها در دستگاه سیاسی و تقنینی و قضائی جامعه محصول انتخاب مردم نیست بلکه تفویض شده از آسمان و خداوند و پیامبر و امام زمان می‌باشد، «فقها از طرف رسول الله (ص) به خلافت و حکومت منصوبند» (کتاب ولایت فقیه - ص ۱۰۵ - س ۲).

د - برای مشروعیت و مقبولیت هر نهادی در جامعه باید در راس آن نهاد فقیه انتصابی ولی امر مسلمین حاکم باشد نه انتخاب مردم در آن نهاد، به همین دلیل از بهمن ماه سال ۵۷ که خمینی با ورود به ایران توانست هژمونی خود را بر جنبش اجتماعی ضد استبدادی مردم ایران تثبیت کند علاوه بر اینکه در حکم نخست وزیری بازرگان قدرت خود را جهت انتصاب بازرگان به نخست وزیری قدرت شرعی اعلام کرد (نه قدرت تفویض شده از جانب مردم ایران) از بعد از آن منهای نمایندگان فقیه خود - که در راس هر نهاد و اداره می‌گذاشت - حتی برای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که یک نهاد دست‌ساز سیاسی بود جهت مشروعیت دادن به تصمیمات آن‌ها یک فقیه دست پرورده خود قرار داد و در همین رابطه است که اگر خمینی پس از انتخابات مجلس اول اعلام کرد که «مجلس راس امور است» آن مجلسی از نظر خمینی راس امور است که پیش از آنکه منتخب مردم باشد منتخب اولیه و ثانویه فقهای انتصابی شورای نگهبان باشند.

به عبارت دیگر از نظر خمینی آن مجلسی مشروعیت دارد که مردم تنها منتخبین فقهای انتصابی شورای نگهبان انتخاب کنند نه اینکه انتخاب مردم می‌تواند برای آن‌ها مشروعیت ایجاد کند، بنابراین از نظر خمینی انتخاب مردم در چارچوب انتصاب فقها مشروعیت دارد نه بالعکس لذا هر زمانی که در هر نهادی بخواهد انتخاب مردم بر انتصاب فقهای حوزه اولویت پیدا کند آن انتخاب شرعی نیست چراکه در نظام ولایت فقیه «مردم رعیت هستند نه شهروند» به همین دلیل اختلاف ریشه‌ای که از بعد از فوت خمینی بین دو جناح به اصطلاح «اصول‌گرا» و «اصلاح‌طلب» درون حاکمیت بوجود آمده است ریشه در همین دو رویکرد دارد.

البته بسترهای اولیه تکوین این دو جناح درون حاکمیت و قدرت توسط خود خمینی در سال ۶۴ با تفکیک تشکیلات سیاسی روحانیت وابسته به خودش به «روحانیت» و «روحانیون» صورت گرفت. چراکه خمینی برای اینکه بتواند بعد از فوتش رقابت و

تقسیم قدرت حکومت مطلقه فقهاتی و ولایتی‌اش محدود به درون روحانیت وابسته به خودش بکند، در سال ۶۴ پس از صدور دستور انحلال دو تشکیلات دست‌ساز و دست‌پرورده حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی - که تاریخ مصرف‌شان برای خمینی و رژیم مطلقه فقهاتی او به پایان رسیده بود - از آنجائیکه خمینی بر پایه تجربه‌ائی که از انقلاب مشروطیت و از کودتای شریعتمداری در سال ۵۸ داشت به درستی می‌دانست که جنگ جناح‌های قدرت در درون حوزه و روحانیت فقهاتی شیعه بسیار فاشیستی‌تر از بیرون روحانیت فقهاتی می‌باشد؛ و به علت اینکه او نمی‌خواست بعد از فوتش تقسیم قدرت به جناح‌های روحانیت غیر خودش در حوزه‌های فقهاتی قم و نجف (که قدرت کمی و کیفی آن‌ها به خصوص از بعد از سرکوب و اعتراف‌گیری از شریعتمداری بسیار قوی‌تر از طرفداران خود خمینی شده بود) ریزش کند، در این رابطه جهت آب بندی و گارانتی کردن تقسیم قدرت در مجموعه «حکومت تضامند و پارادوکسیکال مطلقه ولایتی‌اش» (در سال ۶۴ پس از انحلال حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی برای اینکه موضوع رقابت تقسیم قدرت در بین روحانیت وابسته به خودش محدود و محصور بماند) شیخ مهدی کربوبی را وادار کرد که با هزینه او تشکیلات سیاسی روحانیت وابسته به خودش را که تا سال ۶۴ تحت هژمونی خود خمینی یک دست باقی مانده بود، به دو جناح یا دو تشکیلات سیاسی روحانیت و روحانیون تقسیم نماید.

در نتیجه جناح تازه تاسیس روحانیون زیر نظر شیخ مهدی کربوبی و موسوی خوئینی‌ها و سید محمد خاتمی قرار گرفت که بعد از فوت خمینی از آنجائیکه این جناح در سال ۷۶ (بعد از پایان دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی توانست در رقابت قدرت با جناح دیگر تحت هژمونی اکبر ناطق نوری که خود منتخب خامنه‌ای ولی فقیه بعد از خمینی بود) در انتخابات دولت هفتم با شعار به اصطلاح «اصلاحات» سید محمد خاتمی توانست قدرت را از دست جناح رقیب خارج کند از آن زمان این جناح تحت هژمونی محمد خاتمی و سید مهدی کربوبی و موسوی خوئینی‌ها به جناح به اصطلاح

«اصلاح‌طلب» معروف شدند (هر چند که بعداً مهدی کروی در عرصه رقابت قدرت از رهبری این جریان خارج و در جریان کودتای انتخاباتی سال ۸۸ خامنه‌ای بر علیه میر حسین موسوی به جنبش سبز تحت هژمونی میر حسین موسوی پیوست) و از آن زمان در دیسکورس تقسیم قدرت در درون حاکمیت این دو جناح تحت دو عنوان به اصطلاح «اصلاح‌طلب» و «اصول‌گرا» معروف شدند.

بنابراین جناح اصول‌گرا به درستی معتقدند که طبق مانیفست اندیشه خمینی در کتاب «ولایت فقیه» مشروعیت قدرت فقها معلول انتخاب مردم نیست بلکه بالعکس تفویض شده از جانب ولی فقیه (یا خامنه‌ای) می‌باشد که در ادامه ولایت پیامبر اسلام و امام زمان است. «لکن آن خاصیت حکومتی را که از صدر اسلام تا زمان حضرت صاحب (ع) موجود بود برای بعد از غیبت هم قرار داده است. این خاصیت که عبارت از علم به قانون و عدالت باشد در عده بیشماری از فقهای عصر ما موجود است. اگر با هم اجتماع کنند می‌توانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت باشد به پا خواست و تشکیل حکومت داد. همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم (ص) در امر اداره جامعه داشت دارا می‌باشد. و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند. این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم (ص) بیشتر از حضرت امیر (ع) بود. یا اختیارات حکومتی حضرت امیر (ع) بیش از فقیه است. باطل و غلط است. البته فضائل حضرت رسول اکرم (ص) بیش از همه عالم است. و بعد از ایشان فضائل حضرت امیر (ع) از همه بیشتر است. لکن زیادی فضائل معنوی اختیارات حکومتی را افزایش نمی‌دهد. همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه صلوات الله علیهم. در تدارک و بسیج سپاه. تعیین ولات و استانداران. گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند. خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است» (کتاب و فقیه - ص ۵۰ - س ۱۷).

در صورتی که جناح به اصطلاح اصلاح طلب در برابر قدرت تفویضی ولی فقیه معتقدند که در عرصه‌های پائینی قدرت «انتخاب مردم» می‌تواند به عنوان یک فاکتور مورد توجه قرار گیرد. بنابراین هرگز بین دو جناح «اصلاح طلب و اصول‌گرا» بر سر «مشروعیت ولی فقیه» در عرصه «خارج از انتخاب مردم» که «تفویض شده از آسمان و ولایت پیامبر و امام زمان» می‌باشد اختلافی نیست هر دو جناح به اصطلاح اصول‌گرا و اصلاح طلب در رابطه با قدرت مطلقه ولی فقیه که در راس رژیم مطلقه فقاهتی قرار گرفته است و در هیچ رابطله‌ای پاسخگوی مردم نمی‌باشد و «بیش از ۸۰ درصد کل قدرت سیاسی و قضائی و نظامی و تقنینی و اداری و مالی و غیره کشور در دست دارد و مشروعیتش هم از فقیه بودن و ادامه ولایت پیامبر و امام زمان می‌داند» با هم اختلافی ندارند. هر دو جناح معتقدند که قدرت خمینی مولود رای مردم نبوده است بلکه تفویض شده از آسمان و خدا و ولایت پیامبر اسلام و ولایت امام زمان بوده است. اختلاف این‌ها در مرحله بعد از ولی فقیه می‌باشد که یک جناح معتقد است که در پائینی‌های قدرت باید انتخاب مردم در تقسیم قدرت بین دو جناح بالائی‌ها بها بدهیم، جناح دیگر - که به اصطلاح اصول‌گراها باشند - می‌گویند نه.

ج - جنبش مشروطه یک پروسه فرایندی است که ادامه دارد نه یک پروژه ناتمام پایان یافته:

جنبش مشروطه در دو فرایند اولیه تکوینی خود -چه فرایند اصلاحاتی قبل از ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ و چه فرایند جنبشی بعد از استبداد صغیر تا سال ۱۲۸۸ - دارای یک مانیفست کلی مشترک نظری می‌باشد که این مانیفست نظری در چهار مؤلفه مبارزاتی خلاصه می‌شود:

- ۱ - مبارزه ضد استبدادی، ۲ - مبارزه ضد استثماری، ۳ - مبارزه ضد استعماری،
- ۴ - مبارزه ضد ارتجاعی یا ضد استحماری.

از آنجائیکه در غیبت و ضعف تئوریک و شرایط ذهنی، زمینه عینی جنبش مشروطه در دو فرایند فوق که «ستم استبدادی و زورگویی نظام مستبد سیاسی قاجاریه» بود، عامل تعیین کننده در تکوین مبارزه چهار مؤلفه‌ای فوق بوده است. این امر باعث گشته تا بُعد ضد استبدادی این جنبش در دو فرایند فوق قوی‌تر از بُعد ضد استثماری و ضد استعماری و ضد استحماری آن بشود. آنچنانکه مشاهده کردیم که در فرایند اول و دوم جنبش مشروطه (که مرحله اصلاحاتی و مرحله جنبشی پروسه تکوین جنبش مشروطه بود) جهت نفی و مشروط کردن قدرت استبداد سیاسی نظام توتالی‌تر قاجار مردم از خط قرمزهای مبارزه ضد استعماری خود عبور کردند و سفارتخانه‌های روس و انگلیس را حامی خود می‌دانستند و سعی می‌کردند از این قدرت‌ها جهت دستیابی به اهداف مبارزه ضد استبدادی خود کمک بگیرند و در آنجا بست می‌نشستند و پس از فتح تهران در مرحله دوم در سال ۱۲۸۸ لیاخوف روسی را عفو کردند و محمد علی شاه قاجار را با هزینه سنگین سالانه یکصد هزار تومان به همین کشورهای خارجی فرستادند و مهم‌تر از آن همان عین الدوله که برکناری او از صدرات در مرحله اول تکوین انقلاب مشروطیت در راس خواسته جنبش مطالباتی مردم قرار داشت در مرحله دوم پس از اینکه جنبش مشروطیت توانست تهران را فتح کند دوباره همین عین الدوله‌ائی که قبل از مشروطیت آزادیخواهان را زنده زنده جلو سگ‌های هار و آدم خوار قرار می‌داد، با دستان خود به صدرات رساندند.

آنچنانکه به قول معلم کبیرمان شریعتی «در تاریخ مشروطیت از چهره عین الدوله دو بار پرده برداری شد یکبار به عنوان نماد ضد آزادی و ضد آزادیخواهان بار دوم به عنوان یک آزادی‌خواه و طرفدار انقلاب و آزادی» بنابراین هر چند بُعد ضد استبدادی جنبش مشروطه به علت شرایط عینی فشار و خفقان و استبداد در طول بیش از یک قرن گذشته پر رنگ‌تر از بعد ضد استثماری و ضد استعماری و ضد ارتجاعی یا ضد استحماری بوده است ولی هرگز نباید فراموش کنیم که در خواسته اولیه جنبش اجتماعی مطالباتی مردم ایران در فرایند اول جنبش مشروطیت قبل از فرمان

مشروطیت ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ این چهار مؤلفه مبارزه زیرساختی جنبش مشروطه در شعارهای مردم مادیت داشت که عبارت بودند از:

الف - برکناری عین الدوله از صدرات.

ب - اخراج کارکنان بلژیکی از مسئولیت مالی مملکت.

ج - برکناری علاء الدوله حاکم جبار تهران.

د - تاسیس عدالت‌خانه.

ه - اجرای قانون یکسان برای همه آحاد مردم.

با یک نگاه هر چند اجمالی به این خواسته جنبش مطالباتی مردم ایران در فرایند اول جنبش مشروطه این حقیقت به وضوح مشخص می‌شود که چهار مؤلفه مبارزه ضد استبدادی و ضد استثماری و ضد استعماری و ضد استحماری یا ضد ارتجاع مذهبی کاملاً در فرایند اول جنبش مشروطه مد نظر بوده است به طوری که آنچنانکه در آرایش نمایندگان مجلس اول مشاهده می‌کنیم به همان اندازه که بورژوازی بازار در مبارزه ضد زمین‌داری و ضد فئودالیسم در خلاء بورژوازی صنعتگر در ایران پرچم دار انقلاب مشروطیت می‌باشد حرکت آزادی‌خواهانه روشنفکرانی چون طالبوف و میرزا فتحعلی خان آخوندزاده و مستشارالدوله و میرزا آقاخان در راه استقرار حکومتی مدرن و پارلمانی بر مبنای مشروطه سلطنتی به وضوح قابل تشخیص می‌باشد؛ و به همین ترتیب مبارزه ضد استعماری سیدجمال الدین اسدآبادی که قبل از فرمان مشروطیت از نیمه دوم قرن نوزدهم آغاز شده بود و در مبارزه تنباکو بر علیه کمپانی رژی توسط فتوای میرزاحسن شیرازی (که به تحریک و تعلیم سید جمال انجام گرفت) مادیت پیدا کرد، این مبارزه ضد استعماری دیده می‌شود.

هر چند در ادامه جنبش تنباکو پروژه مبارزه ضد استعماری سیدجمال آمیخته با مبارزه ضد استبدادی نشد ولی در فرایند اول جنبش مشروطه این بعد ضد استعماری مبارزه

مردم توانست تحت شعارهای اخراج کارمندان بلژیکی از مسئولیت مالی مملکت - که نقش وزیر اقتصاد دولت داشتند - متبلور گردید؛ و البته بعد ضد استحماری جنبش مشروطه از آنجائیکه به علت نهادینه شدن اسلام فقه‌ای حوزه‌های فقهی در فرهنگ و سنت مردم ایران به صورت نظری امکان بروز پیدا نکرد، ولی در عرصه عمل این مبارزه ضد استحماری و ضد ارتجاع مذهبی، به صورت مبارزه و مخالفت با شیخ فضل الله نوری که نماینده و نماد اسلام ارتجاعی حوزه‌های فقه‌ای بود، در آمد و آنچنان این مبارزه ضد ارتجاع مذهبی در عمل به صورت میدانی ریشه دار شد که در ۱۳ رجب سال ۱۲۲۸ یعنی روز تولد امام علی که شیخ فضل الله نوری در میدان توپخانه در حضور چهار هزار نفر مردم تهران طبق حکم شیخ ابراهیم زنجانی یکی از فقه‌های چهار دوره مجلس شورای ملی بدار آویخته شد، کوچک‌ترین صدای اعتراضی نه از مردم تهران حاضر در پایه چوبه دار در میدان توپخانه و نه از روحانیت تهران و نجف بلند نشد؛ و آنچنان این اختلاف عمیق شد که حتی اجازه دفاع در دادگاه به شیخ فضل الله نوری ندادند؛ و درست در زمانی که لیاخوف آن جنایتکار روسی مورد عفو قرار گرفت و عین الدوله جنایتکار دوباره به صدرات برگشت و محمدعلی شاه مستبد و جنایتکار با هزینه سالانه یکصد هزار تومان با احترام به غرب فرستادند، شیخ فضل الله نوری نماینده مذهب دگماتیسم حوزه‌های فقه‌ای بر سر چوبه دار رفت که خود چیزی نیست جز به نمایش در آمدن همان مبارزه ضد ارتجاعی و ضد استحماری مردم ایران در فرایند دوم جنبش مشروطیت، بطوریکه در این رابطه صدای خمینی هم بعد از ۷۰ سال از حادثه در آمد.

«دوران مشروطه را که همه آقایان شنیده‌اند یک عده‌ای که نمی‌خواستند که در این کشور اسلام قوه داشته باشد و آن‌ها دنبال این بودند که اینجا را یا به نحوی طرف خودشان بکشانند. آن‌ها جوسازی کردند به طوری که مثل مرحوم آقا شیخ فضل الله نوری که آن وقت یک آدم شاخصی در ایران بود و مورد قبول بود همچو جوسازی کردند که در میدان علنی ایشان را به دار زدند و پای آن هم کف زدند و

این نقشه‌ای بود برای اینکه اسلام را منعزل کنند و کردند و از آن به بعد دیگر نتوانست مشروطه یک مشروطه‌ای باشد که علمای نجف می‌خواستند حتی قضیه مرحوم آقا شیخ فضل الله نوری را در نجف هم یک جوری بدی منعکس کردند. که آجا هم صدائی از آنان در نیامد. این جوی که ساختند در ایران و در سایر جاها. این جو اسباب این شد که آقا شیخ فضل الله نوری را با دست بعضی از روحانیون خود ایران محکوم کردند و بعد او را آوردند در وسط میدان و به دار کشیدند در آن وقت مردم غفلت داشتند از این عمل. حتی علما هم غفلت داشتند» (صحیفه امام - ج ۱۸ - ص ۲۴۸).

در این جملات خمینی این مواضع او قابل توجه می‌باشد.

الف - مخالفت شیخ فضل الله نوری با مشروطه به علت آن بوده که مشروطه، اسلامی نبوده است و به دار زدن شیخ فضل الله نوری به این خاطر بوده که آن‌ها می‌خواستند اسلام را منعزل کنند و کردند.

ب - طبق گفته خمینی مردم ایران و روحانیت ایران و نجف در زمان اعدام شیخ فضل الله نوری یا ساکت بودند یا پای جنازه شیخ فضل الله کف می‌زدند حتی علما که همان فقیهان ایران و نجف بودند در این رابطه در غفلت بودند زیرا اعدام شیخ فضل الله نوری را بد جوری منعکس کردند.

ج - آنچنانکه خمینی در گفته فوق می‌گوید شیخ فضل الله نوری به دست بعضی از روحانیون خود ایران محکوم کردند و بعد او را در وسط میدان به دار کشیدند.

د - خمینی معتقد است که با مرگ شیخ فضل الله نوری مشروطه دیگر نتوانست یک مشروطه‌ای باشد که علمای نجف می‌خواستند.

بنابراین آنچنانکه از صحبت‌های خود خمینی هم فهمیده می‌شود موضوع اعدام شیخ فضل الله نوری یک موضوعی و رای اختلاف گروهی و جناحی خود روحانیت و

حوزه‌های فقه و فقهات بوده، زیرا این موضوع ریشه در تأثیرات و فونکسیون مؤلفه «ضد استحماری و ضد ارتجاع مذهبی» خود جنبش مشروطه در جامعه ایران داشته است زیرا شیخ فضل الله نوری به عنوان نماینده فکری یک جریانی در داخل ایران بوده و هست که نسبت به اعتلای جنبش مشروطه و دستیابی به اهداف تاکتیکی و استراتژیک آن، از آغاز تا این زمان مخالف بودند و مخالف هستند و به همین دلیل بود که شیخ فضل الله نوری از به توپ بستن مجلس و استبداد صغیر محمدعلی شاه حمایت و ستایش می‌کرد و «آزادی» را کلمه منحوس می‌دانست و با انتخابات و رای مردم مخالف بود چرا که معتقد بوده «ما در اسلام مجلس نداریم چون رای یک بابی و بهائی با یک مجتهد برابر می‌شود» به عبارت دیگر شیخ فضل الله نوری به خاطر اینکه معتقد به برتری فقیه یا مجتهد بر دیگر مردم بود با مجلس و مشروطه و آزادی و انتخابات مخالفت می‌کرد.

در همین رابطه است که شرط لازم جهت تثبیت تئوری ولایت فقیه خمینی اعتقاد به برتری فقیه بر غیر فقیه می‌باشد چرا که تا زمانی که ما به برتری فقیه بر غیر فقیه معتقد نباشیم اصلاً نمی‌توانیم قدرت فقیه در تئوری ولایت فقیه خمینی (به جای انتخاب مردم و نمایندگی از مردم) تفویض شده از آسمان و انتقال یافته از ولایت پیامبر و امام زمان تعریف و تبیین نمائیم. در این رابطه است که مبنای نظام حقوقی تئوری فقهاتی بر چهار تبعیض استوار می‌باشد:

۱ - تبعیض مسلمان بر نامسلمان.

۲ - تبعیض مرد بر زن.

۳ - تبعیض برده‌دار بر برده.

۴ - تبعیض فقیه یا مجتهد بر غیر روحانی و غیر فقیه و غیر مجتهد، از این جاست که بر خلاف آنچه که جلال آل احمد مدعی بود مخالفت شیخ فضل الله نوری با مشروطه به خاطر مخالفت با غرب‌زدگی نبوده است چرا که مخالفت با غرب‌زدگی لازمه‌اش آن

نمی‌شد که شیخ فضل الله نوری در رساله «تذکره الغافل و ارشاد الجاهل» خود، این همه از محمدعلی شاه قاجار بزرگ‌ترین جنایتکار قاجار ستایش کند. مگر محمدعلی شاه قاجار ضد غرب بود که شیخ فضل الله حامی دربست تمامی جنایت او شد و مگر آخوند خراسانی که طبق گفته سیدمحمد بهشتی فتوی داد که «گرفتن شهریه از شیخ فضل الله نوری توسط طلاب ایران حرام است» طرفدار غرب بوده است یا ملا عبدالله مازندرانی و میرزا خلیل تهرانی که رسماً و علناً اسلامی بودن مشروطه را تأیید کردند، طرفدار غرب بودند.

آنچه جلال آل احمد هم نفهمید این بود که مخالفت شیخ فضل الله نوری با مشروطه مخالفت انتقال قدرت از روحانیت یا انتقال قدرت از دربار قاجار به مردم در کنار مخالفت مردم با مناسبات زمین‌داری و در کنار مخالفت مردم با سیطره کشورهای متروپل اعم از روس و بلژیک و غیره بر اقتصاد ایران بود و در همین رابطه است که می‌توانیم مبانی تکوین جنبش مشروطه را در چهار مؤلفه مبارزه ضد استبدادی، ضد استثماری، ضد استعماری و ضد استعماری تعریف کنیم هر چند به علت ضعف تئوریک پیشاهنگان جنبش مشروطه آنان توان آرایش این چهار مؤلفه مبارزه به صورت علمی و عملی نداشتند. در نتیجه این امر باعث گردید تا آن‌ها به صورت مکانیکی و جدای از هم می‌خواستند با استبداد دربار و استعمار مذهبی ارتجاع و استثمار زمین‌داری و استعمار خارجی مبارزه کنند و همین نگاه غیر دیالکتیکی و مکانیکی آنها به چهار مؤلفه مبارزه ضد استبدادی، ضد استثماری، ضد استعماری و ضد استعماری بود که باعث گردید، تا از آنجائیکه اولویت اول در فرایند دوم جنبش مشروطه (در سال ۱۲۸۸ زمانی که برای بار دوم تهران را فتح کردند) به مبارزه ضد استعماری (که نماد آن شیخ فضل الله نوری بود) دادند، درست در زمانی که در میدان توپخانه در برابر چهار هزار نفر مردم تهران شیخ فضل الله نوری بالای طناب دار بود، لیاخوف روسی آن جنایتکاری که با فسادهای خود استارت جنبش مشروطه در میان مردم ایران را زد، عفو می‌شود و عین الدوله آن چهره جنایتکار و ضد آزادیخواهان به

صدارت‌اش برمی‌گردد، چرا؟ علت در همان نگاه مکانیکی به مبارزه چهار مؤلفه‌ائی زیرساختی جنبش مشروطه برمی‌گردد که به علت ضعف تئوریک آن‌ها نمی‌توانستند آرایش مبارزاتی بدهند.

بنابراین نخستین مشخصه جنبش مشروطه در پنج فرایند آن در طول بیش از یک قرن گذشته چهار مؤلفه‌ائی بودن مضمون و جوهر مبارزه جنبش مشروطه است. به این ترتیب که مبارزه ضد استبدادی و ضد استثماری و ضد استعماری و ضد استعماری جوهر و مضمون جنبش مشروطه در پنج فرایند آن در طول بیش از یک قرن گذشته را تشکیل می‌دهد؛ و همین مبارزه چهار مؤلفه‌ائی جنبش مشروطه در طول پنج فرایند می‌باشد که باعث شده تا جنبش مشروطه یک پروژه نبود که مثلاً با کودتای ۱۲۹۹ سیدضیاء الدین طباطبائی و رضاخان و حمایت امپریالیسم انگلیس این پروژه ناتمام بماند و پایان خود را اعلام کند، طبیعی است که اگر خواسته‌های حداقلی جنبش مطالباتی مردم ایران در فرایند اول و دوم جنبش مشروطه به صورت خواسته‌های حداکثری تبیین و تفسیر کنیم، جنبش مشروطه بدل به یک پروژه می‌شود و برای نیل به آن خواسته‌های حداکثری، باز طبیعی‌تر خواهد بود که زمانی که جنبش به این خواسته‌های حداکثری مطالباتی‌اش دست پیدا کند انقلاب و پروژه به پایان کار خود رسیده باشد.

همچنین آن زمانی که هم که به علت عوامل درونی یا برونی این جنبش در بین راه امکان دستیابی به آن خواسته و مطالبات حداکثری پیدا نکنند، آن پروژه ناتمام می‌شود مثل پروژه مدرنیته در مغرب زمین که از آغاز توسط معمارانش در سه شاخه رنسانس یا فرماسیون و پروتستانیسم و انقلاب کبیر فرانسه اهدافی تعیین کردند؛ لذا به موازات تعیین این اهداف این مدرنیته از همان آغاز تولد صورت یک پروژه داشت چرا که رسالتش تنها در راستای نیل به آن اهداف بود. حال این کار عملی شدنی بود یا نه امر دیگری است چنانکه در این رابطه امروز افرادی مانند هابرماس معتقدند که

پروژه مدرنیته نتوانسته است به آن اهداف تعیین شده اولیه خود دست پیدا کند، لذا در این رابطه است که هابرماس معتقد است که مدرنیته پروژه ناتمام است.

البته هستند نظریه‌پردازانی در مغرب زمین که معتقدند مدرنیته یک پروژه تمام می‌باشد چراکه به اهداف از پیش تعیین شده خودش دست یافته است به هر حال مقصود ما از این مثال فقط طرح مقایسه بین پروژه و پروسه است. اینکه چه زمانی ما به یک حرکت اجتماعی تاریخی می‌توانیم بگوئیم پروژه؟ و چه زمانی می‌توانیم بگوئیم پروسه؟ بنابراین اگر یک حرکت اجتماعی - تاریخی در راستای دستیابی به اهداف از پیش تعیین شده باشد در آن صورت می‌گوئیم آن حرکت صورت پروژه دارد و در کانتکست پروژه تعریف می‌شود، اما بالعکس اگر زمانی یک حرکت در چارچوب مبارزه با موضوعاتی کنکریت تعریف بشود (نه اهداف از پیش تعیین شده) طبیعی است که دیگر این حرکت صورت پروژه نخواهد داشت بلکه شکل پروسه پیدا می‌کند. هر چند اهدافی هم به شکل تاکتیکی در عرصه جنبش مطالباتی خود معین کرده باشند. البته باز هم تاکید می‌کنیم که این اهداف صورت تاکتیکی دارند نه استراتژیک؛ لذا در این رابطه است که از آنجائیکه جنبش مشروطه از آغاز تکوین خود هر چند به صورت تاکتیکی اهدافی برای خود تعریف کرده بود ولی هرگز نباید فراموش کنیم که چارچوب اصلی این جنبش همان مؤلفه‌های چهارگانه مبارزه ضد استبدادی و ضد استثماری و ضد استعماری و ضد استحماری بوده است نه آن اهداف کوتاه مدت تاکتیکی.

به همین ترتیب همین ماهیت و مضمون چهار مؤلفه‌ای مبارزه ضد استبدادی و ضد استعماری و ضد استحماری و ضد استثماری جنبش مشروطه است که باعث شده تا این جنبش در پنج فرایند آن در طول بیش از یک قرن گذشته تاریخ ایران بدل به یک پروسه بشود. چرا که زمانی که ما بن مایه یک حرکت را در چارچوب مبارزه تعریف بکنیم نه اهداف، طبیعی است که این مبارزه پایان ندارد و تا زمانی که استبداد، استثمار،

استعمار و استعمار در جامعه ایران وجود داشته باشد جنبش مشروطه ادامه دارد. هر چند به موازات تغییر موضوع مبارزه اعم از استبداد و استعمار و استعمار و استثمار فرایندهای این مبارزه و آرایش آن‌ها تغییر بکند اما هرگز خود این پروسه تعطیل پذیر نیست. البته گرفتار فراز و نشیب و رکود و اعتلا می‌شود اما تعطیل نمی‌شود. بنابراین در این رابطه است که ما معتقد هستیم که جنبش مشروطه یک پروسه می‌باشد که در طول ۱۰۹ سال گذشته دچار رکود و اعتلا و فراز و نشیب بسیاری شده است و هنوز هم به طرف آینده در حرکت می‌باشد.

د - آسیب‌شناسی جنبش مشروطه:

آنچنانکه قبلاً مطرح کردیم جنبش مشروطه در چارچوب مبارزه چهار مؤلفه‌ای ضد استبدادی و ضد استعماری و ضد استثماری و ضد استحماری آن تعریف می‌شود نه در کانتکس اهداف حداقلی اعلام شده در جنبش مطالباتی دو فرایند اول و دوم این جنبش که در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ با فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین شاه، و در فرایند دوم جنبش مشروطه که پس از استبداد صغیر محمدعلی شاه قاجار و به توپ بستن مجلس با قیام جنبش‌های منطقه‌ای آذربایجان و گیلان و اصفهان و بختیاری در سال ۱۲۸۸ با فتح دوم تهران و تبعید محمدعلی شاه تکوین پیدا کرد، این اهداف حداقلی به واقعیت رسید. در خصوص آسیب‌شناسی جنبش مشروطه هم باید در همین رابطه به آسیب‌شناسی پیردازیم گرچه اهداف جنبش مشروطه در فرایند اول عبارت بودند از:

۱ - برکناری عین الدوله از صدارت.

۲ - برکناری علاء الدوله حاکم جبار تهران.

۳ - اخراج کارمندان بلژیکی از مسئولیت‌های مالی.

۴ - تاسیس عدالت‌خانه.

۵ - اجرای قانون یکسان برای همه آحاد مردم، ولی اهداف فرایند دوم جنبش مشروطه از آنجائیکه در راستای در هم شکستن استبداد صغیر محمدعلی شاه و به توپ بستن مجلس بود، این امر باعث گردید تا به صورت مشخص اهداف حداقلی فرایند دوم مشروطه فقط شامل:

الف - تدوین قانون اساسی.

ب - تشکیل مجلس.

ج - انتخابات.

که اگر بخواهیم به صورت مشخص تری دستاوردهای مشترک جنبش مشروطه در دو فرایند اول و دوم را مطرح کنیم، نخستین دستاورد مشترک دو فرایند اول و دوم جنبش مشروطه عبارت است از:

الف - تبدیل قدرت مطلقه سیاسی حکومت به قدرت مشروطه توسط کاهش اختیارات پادشاه.

ب - تشکیل مجلس شورای ملی.

ج - تاسیس عدالت‌خانه.

د - تن دادن حکومت به نظام پارلمانی.

ه - تبدیل رعیت به شهروند.

ه - آفت اول پروسه جنبش مشروطه در پنج فرایندش، از جنبش تنباکو تا این زمان:

در خصوص آسیب‌شناسی جنبش مشروطه اولین آفت این جنبش آنچنانکه در فرایندهای چهارم و پنجم این جنبش یعنی در نهضت مقاومت ملی و جنبش ضد

استبدادی سال ۵۷ هم دیدیم هژمونی روحانیت بر این جنبش می‌باشد که این هژمونی به دلیل:

۱ - ضعف تئوریک و ذهنی یا سوپژکتیو جنبش است که به علت آن نتوانسته سنت‌های اجتماعی و تاریخی گذشته جامعه ایران را دچار تحول اساسی بکند، به همین دلیل در شرایطی این جنبش تکوین پیدا کرد که جامعه ایران تنها به علت زمینه عینی یعنی «ستم استبدادی یا زورگوئی‌های حکومت و ستم استثماری خوانین و زمین‌داران و ستم استعماری قدرت‌های خارجی از اشغال نظامی روس توسط تحمیل دو معاهده ترکمنچای و گلستان گرفته تا فسادهای لیاخوف و دخالت‌ها و فسادهای مالی بلژیکی‌ها» قیام و حرکت کردند. به عبارت دیگر اگر قیام تنباکو را نخستین طلایع جنبش مشروطه بدانیم مردم ایران در شرایطی جنبش مشروطه را استارت زدند که تنها شرایط عینی مبارزه آماده بود ولی شرایط ذهنی مبارزه به علت خلاء حرکت پیشگام در خودم قرار داشت.

در نتیجه به علت فقدان شرایط ذهنی از آنجائیکه جنبش مشروطه از آغاز تنها در کانتکس شرایط عینی تکوین پیدا کرد این امر باعث گردید تا از همان آغاز تکوین جنبش مشروطه، این جنبش در رحمی بیمار تکوین پیدا کند که تا آخر این مولود از بیماری رحم در رنج می‌باشد. رحم بیماری که جنبش مشروطه در آن تکوین پیدا کرد همان سنت‌های اجتماعی - مذهبی - تاریخی بود که از ۵۰ سال قبل از جنبش مشروطه توسط نهضت روشنگری طالبوف و میرزا فتحعلی آخوندزاده و مستشارالدوله و میرزا آقاخان این سنت‌های اجتماعی - مذهبی - تاریخی به چالش کشیده شدند که البته این طلایع‌داران روشنگری ایران در نیمه دوم قرن نوزدهم به درستی بیماری ذهنی جامعه ایران را تشخیص داده بودند و به درستی می‌دانستند که تا زمانی که سنت‌های اجتماعی و مذهبی و تاریخی مردم دچار تحول کیفی نشود، انتظار تکوین یک حرکت تحول‌گرایانه اصولی و منطقی از جامعه ایران نمی‌رود.

اما گرچه این طلیعه‌داران روشنگری جامعه ایران بیماری را درست تشخیص دادند از آنجائیکه داروئی که برای درمان این بیماری انتخاب کردند سنخیتی با درد و بیماری نداشت، در نتیجه درمان درد آن‌ها نتوانست موثر واقع شود چراکه داروئی که آن‌ها برای درمان این درد جامعه ایران انتخاب کردن دستاوردهای فرهنگی و سیاسی و اجتماعی انقلاب کبیر فرانسه بود که گرچه این دارو برای جامعه مغرب زمین توانست مثمر ثمر واقع شود از آنجائیکه خواستگاه تاریخی و اجتماعی جامعه ایران به لحاظ فرهنگی و تاریخی و مذهبی و اجتماعی با مغرب زمین متفاوت بود در نتیجه این دارو برای درد جامعه ایران جواب نداد و همین امر باعث گردید تا گرچه این طلیعه‌داران و پیشگامان روشنگری جامعه ایران در نیمه دوم قرن بیستم بیماری را درست تشخیص دادند، اما در درمان آن دچار بن بست بشوند که خروجی نهائی آن این شد که سنت‌های اجتماعی و مذهبی و تاریخی جامعه ایران نتواند دچار تحول بشود و جامعه ایران به لحاظ شرایط ذهنی با گذشته فاصله‌ای نگرفت.

در نتیجه این امر باعث گردید تا جامعه ایران از همان زمان تکوین جنبش تنباکو بر علیه کمپانی رژی توسط موتور شرایط عینی (و بدون آماده‌سازی شرایط ذهنی) حرکت تحول‌گرایانه مدرن خود را آغاز کند و گرچه در کوتاه مدت این حرکت تحول‌گرایانه جامعه ایران نتوانست به اهداف از پیش تعیین شده خود برسد، اما به لحاظ همین آسیب شرایط ذهنی و به علت اینکه شرایط ذهنی جامعه ایران نتوانست توسط حرکت تحول‌خواهانه طلیعه‌داران روشنگری نیمه دوم قرن نوزدهم دچار تحول کیفی بشود در نتیجه این امر باعث گردید تا شرایط برای ظهور روحانیت به عنوان هژمونی مشروطه در فرایندهای پنج‌گانه در طول بیش از یک قرن گذشته (از فرایند اول که از جنبش تنباکو شروع شد و با فرمان مشروطیت در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ ختم گردید تا فرایند دوم جنبش مشروطه در سال ۱۲۸۸ و فرایند سوم جنبش مشروطه که با قیام‌های منطقه‌ای دهه آخر قرن سیزدهم تکوین پیدا کرد و بالاخره با کودتای ۱۲۹۹ سید ضیاء الدین طباطبائی و رضاخان پایان یافت و فرایند چهارم که از شهریور ۲۰ با تبعید رضاخان

آغاز شد و با کودتای ۲۸ مرداد به پایان رسید و فرایند پنجم که از قیام ۱۵ خرداد آغاز شد و هنوز ادامه دارد) مهیا شود که همین ظهور روحانیت در عرصه هژمونی جنبش مطالباتی مردم ایران در طول بیش از یک قرن گذشته باعث پیدایش آسیب‌های بعدی جنبش مشروطه و حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران شده است، زیرا:

الف - هژمونی روحانیت در خلاء شرایط ذهنی باعث گردید تا اسلام فقاهتی به عنوان ذهنیت جامعه ایران در حرکت تحول‌گرایانه‌اش از طرف روحانیت جایگزین گردد.

ب - جایگزینی اسلام فقاهتی به جای ذهنیت تحول‌گرایانه جامعه ایران باعث گردید تا مکانیزم‌های فقاهتی به عنوان ابزار حرکت تحول‌گرایانه جامعه ایران درآید که این ابزارهای اسلام فقاهتی جهت به حرکت درآوردن جامعه ایران عبارت بودند از: فتوی، تکلیف، تقلید، تعبد.

ج - جایگزین شدن مکانیزم‌های فتوی، تقلید، تکلیف و تعبد به جای «حق و حقوق»، «تفکر»، «رهبری جمعی» و «سازمان‌گری» باعث گردید تا اختلافات جناحی روحانیت حوزه‌های فقاهتی شیعه که انعکاس تضادهای طبقاتی و تاریخی جامعه ایران می‌باشند به درون جامعه ایران انعکاس پیدا کنند چراکه از آنجائیکه جناح‌های مختلف روحانیت حامی یا نماینده گروه‌های اجتماعی مختلف جامعه ایران می‌باشند این امر باعث گردیده تا تضادهای طبقاتی و اجتماعی و تاریخی جامعه ایران در جناح بندی میان روحانیت انعکاس پیدا کند و همین امر بسترساز آن شده است تا تضادهای سیاسی بین جناح‌های روحانیت حوزه‌های فقاهتی شیعه همیشه سمت و سوی خشونت و آنتاگونیستی پیدا کند.

لذا در همین رابطه بود که در فرایند دوم انقلاب مشروطیت که از بعد از فتح تهران در سال ۱۲۸۸ صورت گرفت خشن‌ترین برخوردها در عرصه تسویه حساب بین جناح‌های روحانیت به نمایش در آمد. از اعدام شیخ فضل الله نوری به دست شیخ ابراهیم زنجانی تا فتوای آخوند خراسانی نسبت به حرام دانستن اخذ شهریه از شیخ فضل

الله نوری و ترور سید عبدالله بهبهانی در سال ۱۲۸۹ و غیره همه نشان دهنده همان انعکاس تضادهای طبقاتی و اجتماعی و تاریخی جامعه ایران به جامعه روحانیت فقهاتی می‌باشد و به موازات انتقال این تضادها به عرصه جنبش‌های مطالباتی و تحول خواهانه مردم ایران باعث گردید تا بیشتر انرژی جامعه ایران صرف قشون کشی بین جناح‌های قدرت طلب روحانیت بشود (تا در خدمت جنبش مطالباتی مردم ایران باشد) بطوریکه از سال ۱۲۸۸ یعنی در فرایند دوم جنبش مشروطه جنگ بین جناح‌های روحانیت حوزه‌های فقهاتی شیعه به عنوان عمده‌ترین موضوع حرکت تحول خواهانه جامعه ایران گردید.

آنچنانکه اوج این قشون کشی به جنگ بین شیخ فضل الله نوری نماینده جناح ارتجاعی و حکومت استبدادی محمدعلی شاه و مناسبات زمین داری در برابر علمای ثلاثه نجف یعنی آخوند خراسانی و ملا عبدالله مازندرانی و میرزا خلیل تهرانی و سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی در تهران متبلور گردید و آنچنان این جنگ طبقاتی سیاسی اجتماعی بین جناح‌های روحانی طوفانی بود که دیگر همه چیز فراموش شد. در قضیه اعدام شیخ فضل الله نوری دیدیم که:

اولا دادگاهی که حکم اعدام شیخ فضل الله نوری را صادر کرد به ریاست فردی روحانی به نام شیخ ابراهیم زنجانی بود نه یک قاضی غیر روحانی.

ثانیا شیخ ابراهیم زنجانی صادر کننده حکم اعدام شیخ فضل الله نوری چهار دوره نماینده مجلس شورای ملی بود ولی هیچگاه در مجلس که دو دوره آن مدرس حضور داشت، مدرس به اعتبار نامه او اعتراضی نکرد و با اینکه قاتل شیخ فضل الله نوری ۸ سال با مدرس در مجلس شورای ملی همکار و همراه بودند در هیچکدام از سخنرانی‌های مدرس در مجلس، ما اعتراضی نسبت به این امر نمی‌بینیم مهم‌تر از آن مرجعیت وقت حوزه‌های فقهاتی شیعه یعنی آخوند خراسانی و نائینی نه تنها اعتراضی قلم و قدا به اعدام شیخ فضل الله نوری نکردند بلکه بالعکس طبق گفته سید محمد

بهشتی، آخوند خراسانی حتی شهریه گرفتن از شیخ فضل الله نوری را حرام می‌دانست و البته آخوند خراسانی کسی بود که کتاب‌هایش تا این زمان در تمامی حوزه‌های فقهاتی شیعه جزء متون اصلی درسی طلاب شیعه می‌باشد که خود این امر نشان می‌دهد که مدرس و آخوند خراسانی و نائینی و غیره نسبت به اعدام شیخ فضل الله نوری توسط شیخ ابراهیم زنجانی اعتراضی نداشته‌اند.

ثالثاً شیخ ابراهیم زنجانی در دادگاه شیخ فضل الله نوری جهت صدور حکم اعدام برای شیخ فضل الله نوری استناد به فتوای خود آخوند خراسانی در خصوص به توپ بستن مجلس شورای ملی توسط محمدعلی شاه قاجار کرد که آخوند خراسانی در فتوای خود عمل به توپ بستن مجلس شورای ملی محمد علی شاه را افساد فی الارض دانست، لذا از آنجائیکه شیخ فضل الله نوری در رساله «تذکره الغافل و ارشاد الجاهل» خود ضمن ستایش از محمدعلی شاه قاجار از عمل به توپ بستن مجلس محمدعلی شاه حمایت می‌کند، شیخ ابراهیم زنجانی با استناد به همین حمایت شیخ فضل الله نوری از عمل به توپ بستن مجلس و با تاسی از فتوای آخوند خراسانی، شیخ فضل الله نوری را مفسد فی الارض دانست و حکم اعدام صادر کرد.

رابعا علاوه بر چهار هزار نفر مردم تهران که در ۱۳ رجب ۱۲۸۸ (سالروز تولد امام علی) در میدان توپخانه پای جنازه شیخ فضل الله نوری رقص و پایکوبی می‌کردند هیچگونه اعتراضی از جانب مراجع و روحانیت نجف و روحانیت تهران و ایران در خصوص حکم اعدام شیخ ابراهیم زنجانی نشد بطوریکه خود خمینی در صحیفه نور موضوع عدم اعتراض روحانیت ایران و نجف در رابطه با حکم اعدام شیخ فضل الله نوری تأیید می‌کند.

خامسا طبق عادت همیشه روحانیت در طول ۱۰۹ سال گذشته، شیخ ابراهیم زنجانی در دادگاه شیخ فضل الله نوری، اجازه دفاع از خود به شیخ فضل الله نوری نداد و حکم خود را در چارچوب فتوا و تکلیف و تقلید و تعبد صادر کرد و شیخ فضل الله نوری را به

اتهام خیانت به اسلام و مسلمین و کشور محاکمه کرد و او را مفسد فی الارض نامید. سادسا در فرایند دوم جنبش مشروطیت از بعد از فتح تهران در سال ۱۲۸۸ آنچنان جنگ بین جناح‌های روحانیت شدید و قهرآمیز شده بود (که در همین زمانی که شیخ فضل الله نوری در روز تولد امام علی در سکوت رضایت آمیز روحانیت ایران و نجف به دار آویخته می‌شود، علاوه بر اینکه عین الدوله «جلاد آزادی‌خواهان» به صدارت برمی‌گردد و لیاخوف روسی عفو می‌شود و محمدعلی شاه قاجار با «حقوق سالانه یکصد هزار تومانی» از بیت المال جهت خوش‌گذرانی به غرب تبعید می‌شود و روحانیت به جان هم افتادند و یکدیگر را لت و پار می‌کردند، بطوریکه کمتر از یکسال بعد از اعدام شیخ فضل الله نوری، آخوند کشی به سید عبدالله بهبهانی هم رسید و او هم ترور شد.

به هر حال ماجرای اعدام شیخ فضل الله نوری در مشروطیت بیش از هر چیز نمایش جنگ درونی روحانیت بر اثر انتقال تضادهای طبقاتی و اجتماعی و تاریخی جامعه ایران به عرصه جناح‌بندی‌های روحانیت بوده است که آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم هژمونی روحانیت بر جنبش‌های اجتماعی و جنبش‌های مطالباتی جامعه ایران از جنبش تنباکو تا امروز (به علت ضعف تشکیلات و حرکت‌سازمان‌گرایانه پیشگام و ضعف تاریخی جامعه مدنی در ایران و ضعف تئوریک جنبش سیاسی و مردم و ضعف شرایط ذهنی جنبش مشروطه در طول بیش از ۱۰۹ سال گذشته) باعث گردید تا این انتقال تضاد طبقاتی و اجتماعی و تاریخی در عرصه جناح‌بندی‌های روحانیت صورت قهرآمیز و آنتاگونیستی به خود بگیرد.

لذا طبیعی است که تا زمانی که مردم ایران تنها در چارچوب شرایط عینی مبارزه کنند و شرایط ذهنی جامعه ایران دچار تحول کیفی نشود در کانتکس سنت‌های مذهبی و تاریخی و اجتماعی که از جنبش تنباکو تا امروز تعیین‌کننده ذهنیت مردم ایران بوده است، هژمونی روحانیت بر جنبش‌های مطالباتی مردم ایران یک امر جبری می‌باشد

و تا زمانی هم که این هژمونی جبری روحانیت بر جنبش‌های اجتماعی و طبقاتی و مطالباتی جامعه ایران ادامه داشته باشد آنچنانکه از ۱۵ خرداد ۴۲ تا امروز تجربه کرده‌ایم، شکست و انحراف و بن بست جنبش‌های مطالباتی و اجتماعی و سیاسی و طبقاتی جامعه ایران امری محتوم خواهد بود.

در همین رابطه در طول ۱۰۹ سال گذشته بعد از مشروطیت تنها جریانی که توانسته شرایط ذهنی مردم ایران در چارچوب سنت‌های مذهبی و تاریخی و اجتماعی به صورت جدی به چالش بکشد حرکت اقدام عملی خودآگاهی‌بخش و سازمان‌گرایانه شریعتی بوده است و به همین دلیل قهرمان این عرصه یعنی معلم کبیرمان شریعتی هنوز به صورت تک سوار عرصه این میدان می‌باشد که به علت بسته شدن ارشاد و دستگیری و مرگ او این پروسه (نه پروژه) استحاله سنت به ایدئولوژی خودآگاهی‌بخش ناتمام مانده است و به همین دلیل در سال‌های ۵۶ و ۵۷ بستر جهت هژمونی دوباره روحانیت بر جنبش ضد استبدادی جامعه ایران فراهم گردید و همین امر باعث گردید تا در مدت ۳۶ سال گذشته جامعه ایران به صورت خطرناک‌تر از گذشته گرفتار آن ورطه‌ای بشود که در مشروطیت و نهضت مقاومت ملی گرفتار آن شد.

دستآورد منفی دیگری که هژمونی روحانیت برای جنبش مطالباتی جامعه ایران در طول بیش از یک قرن گذشته از جنبش تنباکو تا امروز داشته است اینکه از آنجائیکه روحانیت شیعه در چارچوب اسلام فقهاتی معتقد به برتری فقیه بر غیر فقیه یا آخوند بر غیر آخوند می‌باشد، با عنایت به اینکه در اسلام فقهاتی و به خصوص در شاخه اسلام ولایتی آن از آنجائیکه قدرت فقیه معلول تفویض اراده و انتخاب توده‌ها نمی‌باشد (بلکه بالعکس قدرت فقیه تفویض شده از آسمان و ولایت پیامبر و امام زمان به آن‌ها است) و به دلیل اینکه بن مایه و زیرساخت اسلام فقهاتی در هر شکل و شمای آن بر چهار تبعیض: مرد بر زن، مسلمان بر نامسلمان، آخوند یا فقیه بر غیر آخوند و غیر فقیه، برده‌دار بر برده، استوار می‌باشد، این امر باعث شده است که اصلاً با هژمونی

روحانیت شیعه و اسلام فقاهتی و ولایتی در هر شکل و جناح آن امکان استحاله رعیت به شهروند در نظام حقوقی اسلام فقاهتی (که بستر ساز دستیابی به دموکراسی و جامعه مدنی و اصلاحات بنیادین در جامعه ایران است) نباشد. چراکه آنچنانکه در طول ۳۶ سال گذشته شاهد بوده‌ایم روحانیت و اسلام فقاهتی حتی در آنجائیکه می‌خواهد به انتخاب مردم ایران بهائی بدهد، سعی می‌کند انتخاب مردم را در چارچوب انتخاب شده‌های شورای نگهبان یا روحانیت تعریف نماید.

بنابراین هرگز با اسلام ولایتی و اسلام فقاهتی و رهبری روحانیت شیعه در هر شکل و شمای آن چه به اصطلاح جناح «اصلاح طلب» باشند چه به اصطلاح جناح «اصول‌گرا» نمی‌توان در جامعه ایران به «جامعه مدنی» و «دموکراسی» و «استحاله مردم از شکل رعیت به شکل شهروند» دست پیدا کرد، زیرا آنچنانکه خمینی در ص ۴۴ - س ۳ - کتاب ولایت فقیه خود می‌گوید: «فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت‌های مشروطه سلطنتی و جمهوری در این است که، در اینگونه رژیم‌ها نمایندگان مردم به قانونگذاری می‌پردازند. در صورتی که در حکومت اسلامی قدرت مقننه و اختیار تشریح به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچ کس حق قانونگذاری ندارد. و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت. به همین سبب، در حکومت اسلامی به جای مجلس قانونگذاری که یکی از سه قوه حکومت‌کنندگان را تشکیل می‌دهد مجلس برنامه ریزی وجود دارد که برای وزارتخانه‌های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می‌دهد. و با این برنامه‌ها کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور تعیین می‌کند.»

و باز در این رابطه است که شیخ فضل الله نوری هم می‌گفت: «ما در اسلام مجلس نداریم چون با انتخابات رای یک بابی و بهائی با رای یک مجتهد فقیه برابر می‌شود» همچنین در این رابطه بود که شیخ فضل الله نوری از دموکراسی و آزادی

با بیان کلمه «منحوس آزادی» یاد می‌کرد.

و - آفت دوم پروسه جنبش مشروطه در پنج فرایندش از جنبش تنباکو تا این زمان:

آنچنانکه قبلا مطرح کردیم: در آسیب‌شناسی جنبش مشروطه در فرایندهای پنج‌گانه آن از جنبش تنباکو تا امروز نخستین آفت پروسه جنبش مشروطه (نه پروژه ناتمام مشروطیت) هژمونی روحانیت بر این جنبش اجتماعی در طول بیش از یک قرن گذشته می‌باشد و البته خود هژمونی روحانیت معلول عدم تحول در شرایط ذهنی جامعه ایران می‌باشد که خود این عدم تحول باعث پایدار ماندن سنت‌های اجتماعی و مذهبی و تاریخی به عنوان ذهنیت مردم ایران شده است و تا زمانی که این ذهنیت مردم ایران توسط استحاله سنت به ایدئولوژی (پروسه ناتمام ارشاد شریعتی در سال‌های ۴۷ تا ۵۶) دچار استحاله نکنیم، امکان تحول در هژمونی پروسه جنبش مشروطه ایران وجود ندارد، که صد البته هژمونی روحانیت آنچنانکه از جنبش تنباکو تا امروز در جامعه ایران شاهد آن بوده‌ایم بسترساز تکوین آفت‌های جدیدی می‌شود که از جمله آن‌ها جایگزین شدن اسلام فقهاتی به جای ذهنیت تحول آفرین می‌باشد که خود این جایگزین شدن اسلام فقهاتی در ذهنیت جامعه ایران باعث می‌گردد تا مکانیزم فتوی، تقلید، تعبد و تکلیف جایگزین حق، حقوق، تحقیق، و تحزب و غیره در شکل بندی مبارزه مردم بشود.

علت اصلی اینکه جامعه ایران در طول بیش از یک قرن گذشته از مبارزه سازمان‌گرایانه حزبی و احزاب تکوین یافته از پائین بیزار می‌باشد، همین حاکمیت اسلام فقهاتی یا اسلام فتوی و تقلید و تکلیف و تعبد بر ذهنیت تاریخی و اجتماعی و سیاسی مردم ایران می‌باشد و قطعا تا زمانی که این اسلام فتوائی و تقلیدی و تکلیفی و تعبدی بر ذهنیت جامعه ما حکومت کند امکان تثبیت حرکت تحزب‌گرایانه تکوین یافته از پائین

وجود ندارد. مضافاً بر اینکه به علت اینکه در اسلام فقه‌اقتی یا اسلام ولایتی، قدرت فقیه را تفویض شده از آسمان و ولایت پیامبر و امام زمان می‌دانند نه از رای و انتخاب مردم، لذا امکان دستیابی به آزادی و دموکراسی در چارچوب اسلام فقه‌اقتی و ولایتی شیعه هرگز ممکن نیست؛ و لذا در این رابطه است که نشر مستضعفین در طول هفت سال گذشته حیات برونی خود در ادامه حرکت چهل ساله گذشته آرمان مستضعفین، رسالت اصل خودش را در این زمان استحال‌ه سنت‌های تاریخی و اجتماعی و طبقاتی مردم ایران می‌داند تا توسط آن علاوه بر جایگزین کردن اسلام فقه‌اقتی رهبری روحانیت بر جنبش‌های مطالباتی مردم ایران را هم به چالش بکشد.

اما در خصوص آفت دوم پروسه جنبش مشروطه در پنج فرایندش از جنبش تنباکو تا این زمان، اگر جنبش مشروطه را یک پروسه فرایندی بدانیم نه یک پروژه ناتمام، بی‌شک جنبش پروسه‌ای مشروطه در طول بیش از یک قرن که از عمر آن می‌گذرد دچار فراز و نشیب‌ها یا رکود و اعتلای بسیاری شده است که برای فهم این فراز و نشیب‌ها و یا رکود و اعتلاء‌ها باید ابتدا به شعارهای جنبش مشروطه در این پروسس بیش از یک قرن توجه بکنیم که در این رابطه اگر بخواهیم شعارهای جنبش مشروطه را مشخص کنیم در یک نگاه کلی از آغاز تکوین جنبش مشروطه که با جنبش تنباکو بر علیه کمپانی رژی شروع شد تا کودتای ۱۲۹۹ سید ضیاء الدین طباطبائی و رضاخان که رکود اولیه جنبش مشروطه تکوین پیدا کرد و مدت ۲۰ سال یعنی تا شهریور ۲۰ (که رضاخان با همان دستی که آمد با همان دست به جزیره موریس آفریقای جنوبی تبعید گردید و در آنجا هم مرد) ادامه پیدا کرد. (که طولانی‌ترین دوران رکود پروسه بیش از یک قرن جنبش مشروطه بوده است)، شعار پروسه جنبش مشروطه عبارت بود از:

۱ - آزادی، ۲ - عدالت.

هر چند این «آزادی» و «عدالت» بر حسب شرایط مختلف تاریخی و اقتصادی و

سیاسی ایران تعریف‌های مختلفی پیدا کرده است اما چارچوب پروسه جنبش مشروطه از آغاز تکوین تا پایان رکود ۲۰ ساله رضاخانی همین دو شعار آزادی و عدالت تعریف می‌کرده است و قطعاً مبارزه چهار مؤلفه‌ای ضد استبدادی، ضد استثماری، ضد استعماری و ضد استحماری در کانتکس دو شعار «آزادی» و «عدالت» تعریف و تبیین می‌شده است. همچنین اهداف حداقلی و مرحله‌ای پروسه فرایندی جنبش مشروطه در دو فرایند اول (از جنبش تنباکو تا فرمان مشروطیت در ۱۴ مرداد سال ۱۲۸۵) و فرایند دوم (از شروع استبداد صغیر و به توپ بستن مجلس شورای ملی توسط محمدعلی قاجار تا فتح تهران در سال ۱۲۸۸) که عبارت بودند از «مشروطه کردن قدرت مطلقه حکومت» و «تاسیس عدالت‌خانه» و «نظام پارلمانی» و «تاسیس مجلس شورای ملی» و «اجرای قانون یکسان برای همه آحاد توسط تدوین قانون اساسی» و «انتخابات» در رابطه با همین دو شعار «آزادی» و «عدالت» قابل تبیین می‌باشند.

البته با تعمیم آن با یک نگاه کلی می‌توانیم تمامی اهداف و جوهر مبارزه و شعار جنبش مطالباتی مشروطه (در طول بیش از یک قرن گذشته و در عرصه فرایندهای پنج‌گانه) را در کانتکس همین دو شعار «عدالت» و «آزادی» خلاصه کنیم، اما سوالی که بی‌درنگ پس از این آرایش و پیرایش «اهداف» و «مؤلفه‌های مبارزه» و «شعارهای پروسه فرایندی جنبش مشروطه» به ذهن می‌رسد اینکه چرا حل مساله آزادی و عدالت که شعارهای محوری پروسه فرایندی جنبش مشروطه در طول بیش از یک قرن گذشته بوده است تا این زمان (که ۱۰۹ سال از فرمان مشروطیت می‌گذرد) به نتیجه نرسیده است؟ یعنی جامعه ایران پس از ۱۰۹ سال مبارزه نه به «آزادی» رسیده است و نه به «عدالت» و شاید برای نشان دادن عمق فاجعه بهتر باشد که سوال فوق را اینچنین مطرح کنیم، چرا امروز که ۱۰۹ سال از فرمان مشروطیت می‌گذرد - با اینکه شعار محوری جنبش مشروطه آزادی و عدالت بوده است و برای دستیابی به این شعار منهای فرایندهای پنج‌گانه جنبش مشروطه، جامعه ایران سه تحول و انقلاب بزرگ جهت دستیابی به این دو شعار عدالت و آزادی هم کرده است - اما با همه این

احوال امروز دستاورد جامعه ایران بعد از ۱۰۹ سال مبارزه و بعد از سه انقلاب و تحول بزرگ «مشروطیت» و «نهضت مقاومت ملی دهه ۲۰» و «انقلاب ضد استبدادی ۵۷» از آزادی و عدالت دارد، کمتر از حتی انقلاب اول مشروطیت می‌باشد؟

برای پاسخ به این سوال دوران‌ساز جامعه ایران باید به طرح آفت دوم پروسه فرایندی جنبش مشروطه در بیش از یک قرن گذشته بپردازیم و آن این است که علت ناکامی جامعه ایران در دستیابی به آزادی و عدالت در ۱۰۹ سال گذشته بازگشت پیدا می‌کند به اینکه جنبش مشروطه در حرکت جهت کسب این دو خواسته فربه با این دو مقوله به صورت توأمان توجه و تکیه نمی‌کرده است و وحدت میان آزادی و عدالت اجتماعی را در نظر نمی‌گرفته است و در هر زمانی تلاش می‌کرده تا به یکی از این دو شعار جدای از دیگری دست پیدا کند و همین امر باعث شده است تا امکان دستیابی به هیچ کدام از این دو برای او ممکن نشود چراکه آزادی و عدالت اجتماعی مقوله‌هایی توأمان و به هم تنیده در حفظ هستی اجتماعی مردم هر جامعه می‌باشد، و اگر در یک شرایط تاریخی مثل قرن ۱۷ و ۱۸ در مغرب زمین به علت تکوین سرمایه‌داری صنعتی و به علت متریقی بودن مبارزه سرمایه‌داری با مناسبات فئودالیسم و به دلیل اینکه سرمایه‌داری در جایگاه مترقیانه خود و در جهت مبارزه با فئودالیسم تمامی هستی اقتصادی و اجتماعی و تاریخی فئودالیسم در مغرب زمین را به چالش کشید و تا قرن نوزدهم این سرمایه‌داری در غرب توانست به صورت مکانیکی منهای عدالت به صورت مستقل با آزادی برخورد کند (هر چند شعار انقلاب کبیر فرانسه عبارت بود از آزادی، برابری، برادری بود که البته برای مردم مغرب زمین تنها آزادی به ارمغان آورد) اما همین آزادی مکانیکی سرمایه‌داری در مغرب زمین هم از نیمه دوم قرن نوزدهم در فقدان عدالت گرفتار بحران و بن بست شد به طوری که به یکباره تمام کشورهای سرمایه‌داری در قرن نوزدهم در آتش فقدان عدالت همگام با اعتراضات کارگری و زحمتکشان شعله‌ور گردید.

به همین دلیل است که اگر قرن ۱۸ مغرب زمین را قرن آزادی بنامیم حتما باید قرن نوزدهم را قرن عدالت خوانده شود و لذا آنچنانکه در قرن ۱۸ تمامی مکتب‌ها در مغرب زمین منادی آزادی بودند در قرن ۱۹ تمام مکتب‌های مغرب زمین منادی عدالت شدند هر چند که باز همین مکتب‌های منادی عدالت قرن نوزدهم مغرب زمین، باز به علت اینکه با عدالت به صورت مکانیکی جدای از آزادی برخورد کردند باعث شد تا این مکتب‌ها در قرن بیستم شکست بخورند آنچنانکه قرن بیستم مغرب زمین، قرنی است که نظریه‌پردازان دنبال وحدت بین عدالت و آزادی به صورت توأمان بودند و رویکرد سوسیال دموکراسی در مغرب زمین مولود قرن بیستم بود که مطابق آن این نظریه‌پردازان تلاش کردند تا دو مقوله عدالت و آزادی را توأمان در نظر بگیرند و راه سوم در برابر دو جاده منفک از هم لیبرالیسم وحشی قرن ۱۷ و ۱۸ و سوسیالیسم عریان از آزادی قرن نوزدهم مغرب زمین ایجاد کنند.

البته به علت دخالت و نفوذ امپریالیسم و سرمایه‌داری جهانی به صورت نظری و عملی در این عرصه پروژه سوسیال دموکراسی مغرب زمین دچار انحراف به طرف سرمایه‌داری شد و نتوانست دامان خود را از وابستگی به سرمایه‌داری دور بدارد، به هر حال با همه این احوال در قرن نوزدهم ظهور نظریه‌های عدالت‌پرورانه مغرب زمین هر چند نتوانست برای بشریت عدالت اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و حقوقی منهای آزادی به ارمغان بیاورد، ولی به هر حال این حقیقت را برای نظریه‌پردازان طرفدار سرمایه‌داری و لیبرالیسم وحشی و آزادی عریان مغرب زمین روشن ساخت که بدون توجه به عدالت در کنار آزادی، خود آزادی عریان از عدالت نخستین قربانی در پای نظام سرمایه‌داری خواهد بود چراکه سرمایه‌داری مغرب زمین تا زمانی که در برابر فئودالیسم و هستی اجتماعی، تاریخی، سیاسی، اقتصادی و مذهبی او قرار داشت به آزادی بهاء و ارزش می‌داد و ماهیتی مترقی داشت اما از زمانی که توانست توسط انقلاب کبیر فرانسه و سکولاریسم و پروتستانیسم هستی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی خود را بر فئودالیسم سوار بکند و به تثبیت موجودیت برسد، دیگر آزادی را

در خدمت رقابت بازار و مالکیت خصوصی و استثمار و تقسیم بازار در آورد که دو جنگ بین‌الملل اول و دوم مولود همین استخدام آزادی در خدمت بازار و غارت و رقابت در عرصه تقسیم بازار بود.

به هر حال از بعد از اینکه سرمایه‌داری فرایند ضد فئودالیسم خود در مغرب زمین پشت سر گذاشت جوهر ارتجاعی و استثمارگرانه خود را به نمایش گذاشت و از این مرحله بود که موضوع پیوند بین آزادی و عدالت به صورت جدی حتی در جوامع مغرب زمین در دستور کار نظریه‌پردازان قرار گرفت که بالطبع این موضوع در کشورهای پیرامونی که از فرایند مترقیانه سرمایه‌داری هم برخوردار نبودند حساسیت و نیاز پیوند بین عدالت و آزادی بیشتر مطرح شد که در جامعه ایران در پروسه ۱۰۹ ساله بعد از فرمان انقلاب اول مشروطیت در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ یکی از عوامل ناکامی و رکود این پروسه این بوده که همیشه پیشکسوتان امر جهت دستیابی به این دو مقوله برخورد مکانیکی کرده‌اند و هرگز پیوند بین این دو مقوله در نظر نگرفته‌اند.

به همین دلیل از دستیابی به هر کدام از این دو مقوله ناکام مانده‌اند بطوریکه در فرایند چهارم پروسه جنبش مشروطه یعنی جنبش مقاومت ملی دهه ۲۰ تا مرداد ۳۲ دیدیم که به علت اولویت یافتن شعار آزادی، شعار عدالت قربانی شد و در جنبش ضد استبدادی بهمن ماه ۵۷ هر دو شعار آزادی و عدالت زیر چتر اسلام فقاهتی (که آنچنانکه شیخ فضل الله نوری می‌گفت) هم کلمه آزادی «منحوس» شد و هم کلمه عدالت. به همین دلیل اسلام فقاهتی رژیم مطلقه فقاهتی در ادامه راه شیخ فضل الله نوری در زیر چتر شعار اسلام فقاهتی هر دو شعار آزادی و عدالت را قربانی کرد و این همه باعث گردید تا جامعه ایران در پروسه ۱۰۹ ساله بعد از فرمان مشروطیت نه توان دستیابی به آزادی پیدا کند و نه امکان تحقق عدالت در جامعه ایران به دست بیاورد.

لذا تا زمانی که جامعه ایران این دو مقوله آزادی و عدالت را در پیوند با یکدیگر دنبال نکند، نمی‌تواند نتیجه‌ای حاصل نماید. البته نکته‌ای که در این رابطه طرح آن در اینجا

خالی از عریضه نمی‌باشد اینکه یکی از عوارض و دستاوردهای حرکت مکانیکی دو شعار عدالت و آزادی در جنبش مطالباتی مردم ایران در طول ۱۰۹ سال بعد از فرمان مشروطیت قربانی شدن عدالت حقوقی است که همین قربانی شدن عدالت حقوقی باعث گردیده است تا اولین قتل این فقدان عدالت حقوقی، زن ایرانی باشد چراکه زن ایرانی حتی در طول بیش از نیم قرن بعد از فرمان مشروطیت (یعنی تا سال ۴۱ و ۴۲) نه تنها در ردیف «مہجورین» و «نابالغان» به شمار می‌رفت و نه تنها در بیست دوره مجلس شورای ملی یک نماینده زن که بتواند از حقوق زن ایرانی دفاع کند وجود نداشت مهم‌تر از آن برای مدت ۵۷ سال زنان ایران که نیمی از جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند حق انتخاب کردن و حق انتخاب شدن را هم نداشتند و تازه در سال ۴۱ و ۴۲ هم که حکومت کودتائی پهلوی دوم تحت فشار جهانی و به خصوص دموکرات‌های آمریکا و دولت کندی مجبور به رفرم و ارائه حقوق زنان شد، سردمداران اسلام فقهاتی حوزه‌های فقهی یک دست قیام کردند و در اعلامیه خود به دربار رسماً و علناً اعلام کردند که «شرکت نسوان در انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی یا شهر و روستا مخالف صریح قوانین اسلام و قانون اساسی است» و اعطای حق رای به زنان ایران توسط اصلاح ماده ۴ قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی مهم‌ترین اصول شبهه انگیز قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی دانستند و اصلاً عامل اصلی و اولیه قیام ۱۵ خرداد ۴۲ همین اعتراض به حق رای زنان در انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود.

به همین دلیل یکی از موضوع‌هایی که از همان آغاز تکوین پروسه فرایندی جنبش مشروطه قربانی شد، عدالت حقوقی بود که در راس این قربانی شدن عدالت حقوقی، قربانی شدن حقوق زن ایرانی بود که برای ۵۷ سال حتی بر روی کاغذ هم حق انتخاب شدن و انتخاب کردن و تعیین سرنوشت خود را نداشت و به عنوان شهروند درجه دو به حساب می‌آمدند که البته این قربانی شدن عدالت حقوقی در طول بیش از یک قرن پروسه فرایندی جنبش مشروطه از آغاز تا کنون به علت حاکمیت اسلام

فقهاتی به عنوان نظام حقوقی این جنبش می‌باشد چراکه نظام حقوقی اسلام فقاهتی بر چهار تبعیض استوار می‌باشد که این چهار تبعیض عبارتند از: برتری تبعیض مرد بر زن، برتری یا تبعیض مسلمان بر نامسلمان، برتری یا تبعیض برده‌دار بر برده، برتری یا تبعیض فقیه و روحانی و معمم بر غیر روحانی و غیر فقیه.

همین تبعیض چهارگانه اسلام فقاهتی باعث شد که از همان آغاز تکوین نظام حقوقی جنبش مشروطه این چهار تبعیض حقوقی تحت شعار مشروطه مشروعه یا مشروطه مشئومه (مشئومه به معنای شوم) شیخ فضل الله نوری وارد نظام حقوقی قانون اساسی ایران بشود و اگر امروز هم می‌بینیم که بزرگ‌ترین اتوبان تهران به نام شیخ فضل الله نوری گذاشته می‌شود و این همه شیخ فضل الله نوری تکریم و ستایش می‌شود و جلال آل احمد این همه به خاطر حمایت از سنت و شیخ فضل الله نوری مورد احترام رژیم مطلقه فقاهتی است همه به خاطر تثبیت اسلام فقاهتی شیخ فضل الله نوری بر قانون اساسی رژیم مطلقه فقاهتی می‌باشد و به دلیل همین در چارچوب همان تبعیض چهارگانه فوق بود که حقوق زن از آغاز تدوین قانون اساسی مشروطیت قربانی شد و برای زن ایرانی در نظام حقوقی قانون اساسی هیچگونه حقی قائل نبودند و لذا تا زمانی که چتر اسلام فقاهتی بر قانون اساسی مشروطه قرار داشت یعنی تا سال ۴۱ - ۴۲ زن ایرانی در ردیف «مهجورین» و «تابالغان» بود و قطعا و جزما تا هر وقت اسلام فقاهتی بخواهد به عنوان نظام حقوقی جامعه ایران باشد، در چارچوب چهار تبعیض زیرساختی نظام حقوقی اسلام فقاهتی قربانی اصلی و اولیه این نظام حقوقی زن ایرانی خواهد بود و در این نظام حقوقی است که زن ایرانی شهروند درجه دوم می‌شود.

بنابراین در این رابطه است که دومین آفت پروسه فرایندی جنبش مشروطه طرح مکانیکی دو شعار آزادی و عدالت می‌باشد که بسترساز تکوین یک آفت بزرگ‌تر شده و آن آفت بزرگ‌تر همان قربانی شدن عدالت حقوقی در پای نظام حقوقی اسلام فقاهتی می‌باشد که این قربانی شدن عدالت حقوقی معلول سلطه چهار تبعیض «مرد

بر زن» و «مسلمان بر نامسلمان» و «برده‌دار بر برده» و «روحانی یا فقیه بر غیر روحانی یا غیر فقیه» می‌باشد و قربانی شدن حقوق زن ایرانی برای مدت ۵۷ سال بعد از مشروطیت معلول حاکمیت این نظام تبعیض آمیز حقوقی بوده است، هر چند در سال ۱۲۸۸ شیخ فضل الله نوری به حکم شیخ ابراهیم زنجانی بر سر چوبه دار رفت، ولی باور نکنید که با مرگ او اندیشه او هم مُرد، بلکه بالعکس با انقلاب ۵۷ اندیشه تسلط نظام حقوقی اسلام فقهاتی بر جامعه ایران ادامه پیدا کرده است.

ز - آفت سوم پروسه فرایندی جنبش مشروطه در پنج فرایندش از جنبش تنباکو تا این زمان:

آفت سوم پروسه جنبش فرایندی مشروطه عبارت است از: نادیده گرفتن اصل همبستگی اجتماعی جامعه ایران در چارچوب جنبش‌های مطالباتی بر پایه عدالت و آزادی. به این ترتیب که در پروسه مبارزه چهار مؤلفه‌ای ضد استبدادی و ضد استثماری و ضد استعماری و ضد استثماری جنبش مطالباتی مشروطه از آنجائیکه بُعد ضد استبدادی بر علیه قدرت سیاسی مرکزی و بُعد ضد استثماری بر علیه ارتجاع مذهبی پر رنگ‌تر از دو بُعد دیگر یعنی مبارزه ضد استعماری و ضد استثماری بوده است (که البته در رابطه با دو بعد مبارزه ضد استبدادی و ضد استثماری باز این بعد مبارزه ضد استبدادی بر علیه دولت مرکزی بوده که جنبه پر رنگ‌تری داشته است)، به همین دلیل این امر باعث گردیده است تا در عرصه مبارزه ضد استبدادی با دولت مرکزی علاوه بر اینکه اصل همبستگی ملی و اجتماعی جامعه ایران مورد چالش کشیده بشود به علت کم رنگی مبارزه ضد استعماری شرایط جهت دخالت قدرت‌های امپریالیستی فراهم بشود آنچنانکه گاهی این دخالت امپریالیستی قدرت‌های بیرونی تعیین کننده می‌شدند تا آنجا که منهای بست نشستن در سفارتخانه‌های روس و انگلیس و پذیرائی شبانه و روزی توسط رستوران‌های بیابانی این سفارتخانه‌ها بودند

که اصلاً پلاتفرم حرکت مبارزین را دیکته می‌کردند و طبیعی است که در شرایطی که خود قدرت‌های برونی امپریالیستی در عرصه تقسیم بازارها جهانی با هم تضاد و کشمکش داشتند، این تضاد و کشمکش وارد جنبش مطالباتی مردم ایران نیز بشود.

آنچنانکه در خصوص تضاد بین دو جریان روحانیت فقاهتی (که یک جریان همان مشروعه‌خواهان تحت هژمونی شیخ فضل الله نوری بودند و جریان دیگر جریان مشروطه خواه بودند که تحت هژمونی سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی در شهر تهران قرار داشتند) هر کدام از سفارت‌های روس و انگلیس از یکی از این دو جناح حمایت شش دانگ می‌کردند و تلاش می‌کردند تا تضاد بین خود بر سر تقسیم بازار ایران توسط تضاد دو جناح روحانیت حل کنند و این مساله نه تنها در فرایند اول مشروطیت وجود داشت بلکه تا آخر دهه قرن ۱۳ که جنبش مشروطیت وارد فرایند جنبش‌های قومی و منطقه‌ای شد، وجود داشت چراکه در فرایند سوم جنبش مشروطه در دهه آخر قرن سیزدهم از آنجائیکه شرایط جهانی اعتلای این جنبش‌های منطقه‌ای برمی‌گشت به دوران جنگ بین‌الملل اول، با عنایت به اینکه در جنگ بین‌الملل اول پس از شکست امپراطوری عثمانی کشورهای فاتح امپریالیستی در این جنگ جهت جلوگیری از تکوین امپراطوری جدید اسلامی در منطقه خاورمیانه کوشیدند که کشورهای بزرگ مسلمان که شامل امپراطوری عثمانی و ایران می‌شدند، تجزیه کنند که البته تجزیه ایران سهم روسیه بود آنچنانکه تجزیه عثمانی سهم سه قدرت دیگر یعنی انگلیس و فرانسه و آمریکا شد.

به همین دلیل بود که اصلاً در فرایند سوم پروسه جنبش مشروطه که در دهه آخر قرن سیزدهم و در سال‌های پایانی جنگ بین‌الملل اول انجام گرفت از آنجائیکه مبارزه در این فرایند صورت منطقه‌ای به خود گرفت و هژمونی هر بخش از جنبش سعی می‌کرد در چارچوب منطقه خاص خودش جنبش مطالباتی خودش را محدود کند، این امر باعث گردید تا اصل همبستگی ملی جامعه ایران توسط این جنبش‌های منطقه‌ای

به چالش کشیده شود در نتیجه این امر عامل شکست این جنبش‌های منطقه‌ای در برخورد با دولت کودتائی مرکزی شد. البته از آنجائیکه آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم سیاست تجزیه کشور در دوران پایانی جنگ اول بین‌الملل جزء سیاست‌های امپریالیستی بود، لذا خواه یا ناخواه این استراتژی جنبش‌های منطقه‌ای در دوران پایان جنگ اول بین‌المللی که باعث نفی همبستگی ملی و اجتماعی جامعه ایران شد در راستای استراتژی تجزیه‌طلبانه کشورهای امپریالیستی فاتح جنگ بین‌الملل اول قرار گرفت و قطعاً اگر انقلاب اکتبر در همین زمان در روسیه پیروز نمی‌شد کشور ایران تحت همین جنبش‌های منطقه‌ای که از گیلان کوچک خان گرفته تا آذربایجان شیخ محمد خیابانی و خراسان کلنل پسیان و کردستان و خوزستان و غیره ادامه داشت، تجزیه می‌شد چراکه علت تغییر استراتژی امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم انگلیس در پایان جنگ اول در خصوص تجزیه ایران تکوین اتحاد جماهیر شوروی و پیروزی انقلاب اکتبر بود که این امر باعث گردید تا جهت ایجاد دیوار آهنین در اطراف این کشور کمونیستی (به جای مناطق تجزیه شده ایران که تحت تاثیر مستقیم انقلاب اکتبر بودند) بر دولت مقتدر وابسته مرکزی تکیه کنند که مولود حاصل این تغییر استراتژی انگلیس در رابطه با ایران کودتای ۱۲۹۹ سید ضیاء طباطبائی و رضا خان بود که بالاخره همین کودتای و حمایت تمام عیار نظامی انگلیس از این کودتا، شرایط جهت سرکوب جنبش‌های منطقه‌ای فراهم کرد.

به هر حال در تحلیل نهائی آنچنانکه سیاست تجزیه ایران در دوران جنگ بین‌الملل اول قبل از پیروزی انقلاب اکتبر یک سیاست امپریالیستی بود، سیاست سرکوب جنبش‌های منطقه‌ای و مقابله با تجزیه ایران از بعد از تکوین انقلاب اکتبر نیز باز یک سیاست امپریالیستی بود، بنابراین هم اعتلای جنبش‌های منطقه‌ای دوران جنگ بین‌الملل اول در ایران «به صورت ناخواسته» در راستای سیاست تجزیه‌طلبانه امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم انگلیس قرار گرفت و هم رکود و سرکوب این جنبش‌ها توسط رضاخان میرپنج و کودتای نظامی ۱۲۹۹ جز استراتژی امپریالیسم

انگلیس بود.

به همین دلیل هر چند در صداقت هژمونی این جنبش‌های منطقه‌ای نمی‌توان شک کرد ولی به علت همین آفت سوم پروسه فرایندی جنبش مشروطه یعنی عمده کردن مطالبات منطقه‌ای بر مطالبات ملی و مطلق کردن مبارزه ضد استبدادی و نادیده گرفتن مبارزه ضد استعماری همراه با نادیده گرفتن همبستگی ملی در عرصه جنبش‌های مطالباتی باعث گردید تا فرایند سوم پروسه جنبش مشروطه دچار شکست و بن بست کامل بشود.

البته در فرایند چهارم پروسه جنبش مشروطه تحت رهبری دکتر محمد مصدق به علت طرح شعار استراتژیک «ملی کردن صنعت نفت ایران» و عمده کردن «مبارزه ضد استعماری و رهایی‌بخش» این آفت سوم در مقطعی از بین رفت و مصدق در مرحله اول مبارزه رهایی‌بخش خود تحت لوای شعار «ملی کردن نفت ایران» کوشید حتی مبارزه ضد استبدادی خود را تحت لوای شعار «شاه باید سلطنت کند نه حکومت» از کانال مبارزه ضد استعماری به انجام برساند که البته در این امر هم موفق شد بطوریکه در مرحله اول حرکتش نه تنها توانست ارتجاع مذهبی را همراه خود بکند و یا آن‌ها را مجبور به سکوت نماید، بلکه حتی دربار رژیم کودتائی پهلوی را هم به دنبال خود کشاند تا آنجا که علاوه بر اینکه چهار مرجع حوزه‌های فقهاتی (که شامل سیدمحمد تقی خوانساری، صدر، کوه کمره‌ای و فیض می‌شدند) از شعار ملی کردن صنعت نفت مصدق حمایت کردند.

آنچنان این شعار مصدق طوفانی بود که بروجردی هم توان مخالفت پیدا نکرد، در نتیجه مجبور به سکوت شد و در ۲۶ اسفند ۱۳۳۰ زمانی که مصدق توانست ملی شدن نفت ایران را در مجلس شورای ملی و سنا به تصویب برساند، زمانی که جورج مک گی جهت اعتراض به تصویب این قانون در مجلس به ایران آمد و مستقیم از شاه خواست تا جلو قانون ملی شدن نفت را بگیرد، شاه خطاب به مک گی گفت «ناسیونالیسم

ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق به قدری قوی شده است که اگر من مقابل آن مقاومت کنم سیل و طوفان به راه افتاده من را هم نابود خواهد کرد» و به همین دلیل بود که فرایند چهارم پرو سه جنبش مشروطه تحت رهبری دکتر محمد مصدق آنچنان این جنبش تحت تاثیر شعار ملی کردن نفت ایران فراگیر شد که همبستگی ملی و اجتماعی جامعه ایران در فرایند چهارم پروسه جنبش مشروطه از فرایند اول و دوم و سوم پروسه مشروطه فراگیرتر شد و همین فراگیری جنبش مقاومت ملی دکتر محمد مصدق در فرایند چهارم بود که عامل موفقیت مصدق گردید.

ولی نکته‌ای که در همین رابطه و در همین جا طرح آن خالی از عریضه نمی‌باشد اینکه در مرحله دوم حرکت مصدق در سال ۳۱ از بعد از ملی کردن صنعت نفت، از آنجائیکه دکتر محمد مصدق از آغاز معتقد بود که «با اینکه امپریالیسم تازه نفس و فاتح دو جنگ بین‌الملل آمریکا با ملی شدن نفت ایران مخالف است اما او می‌تواند در عرصه مبارزه ضد استعماری و رهائی‌بخش خود بین دو قدرت امپریالیستی بین‌المللی آمریکا و انگلیس در رابطه با پروژه ملی کردن نفت ایران شکاف ایجاد کند» و همین امر باعث اشتباه استراتژیک دکتر محمد مصدق در مرحله دوم حرکتش از بعد از ملی کردن نفت ایران شد، چرا که این اشتباه تاکتیکی مصدق باعث گردید تا با جایگزین شدن امپریالیسم آمریکا به جای امپریالیسم انگلیس کشتیبان را سیاستی دگر پیدا کند، همین امر باعث گردید تا از مرحله بعد از فاتح شدن مصدق در خصوص ملی کردن نفت ایران با جایگزین شدن امپریالیسم تازه نفس آمریکا به جای امپریالیسم فرتوت انگلیس شرایط به ضرر مصدق در داخل و خارج تغییر کند و از آنجائیکه مصدق می‌کوشید تا با ایجاد شکاف بین دو امپریالیسم آمریکا و انگلیس مبارزه خود را جهت شکست امپریالیسم انگلیس با تکیه بر امپریالیسم آمریکا به انجام برساند، در نتیجه این اشتباه تاکتیکی باعث شد تا جاده جهت ورود امپریالیسم آمریکا فراهم گردد، چراکه از یک طرف دربار با هم دستی امپریالیسم آمریکا بستر کودتای نظامی بر علیه مصدق را هموار کرد و از طرف دیگر وحدت درون خلقی (با تحریک خارجی توسط

ارتجاع مذهبی تحت هژمونی کاشانی و حمایت حوزه‌های فقهاتی تحت هژمونی بروجردی از کاشانی) به هم خورد.

البته مخالفت‌های اپورتونیستی بقائی و مکی هم به این آتش دامن زد تا آنجا که بالاخره تحت لوای کودتای ۲۸ مرداد توسط «دربار - امپریالیسم آمریکا و ارتجاع مذهبی» مصدق شکست خورد و دربار و ارتجاع مذهبی و امپریالیسم پیروز شدند و به همین ترتیب بود که پروسه جنبش مشروطه برای بار دوم به محاق و رکود رفت و تا سال ۴۲ - ۴۰ که فرایند پنجم پروسه جنبش مشروطه با ورود خمینی به عرصه سیاست تکوین پیدا کرد، برای مدت ۸ سال دیگر جنبش مشروطه در محاق و رکود قرار گرفت.

در فرایند پنجم پروسه جنبش مشروطه تحت رهبری خمینی همه چیز تغییر کرد چراکه خمینی که تا سال ۴۲ و در کتاب «کشف الاسرار» خودش طرفدار مشروطه‌خواهان می‌دانست و از خط مدرس حمایت می‌کرد از بعد از مرگ بروجردی و برخوردهائی که شاه با حمایت از حکیم در نجف جهت انتقال مرجعیت از ایران به عراق در موضوع تعیین جانشین بروجردی کرد، در رابطه با مشروطه تغییر رویکرد داد چراکه آن برخورد شاه، خمینی را در موضع رودروئی با دربار قرار داد و از آنجائیکه شاه مترصد فرصتی بود تا با مرگ بروجردی رفرم تحمیلی دولت کندی و حزب دموکرات آمریکا در ایران عملیاتی نماید، از آنجائیکه در سر لوحه آن رفرم آزادی زنان و حق انتخاب شدن و انتخاب کردن زنان ایران قرار داشت، لذا شاه تحت لوای اعطای حق شرکت زنان در انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی در سال ۴۱ استارت این رفرم را زد.

در نتیجه همین اعطای حق رای به زنان در انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود که باعث گردید تا خمینی با علم کردن حوزه‌های فقهاتی داخلی در برابر دربار شاه فاز سیاسی خود را آغاز کند و لذا از اینجا بود که فرایند پنجم پروسه جنبش مشروطه تحت هژمونی خمینی تکوین پیدا کرد. اما نکته قابل توجه در این رابطه اینکه از

مرحله‌ای که خمینی سکاندار این فرایند شد از آنجائیکه نسبت به تقسیم قدرت توسط دربار از بعد از مرگ بروجردی نا امید گردید، از موضع رویکرد مشروطه‌طلبی قبلی خود تغییر جهت داد و با پوشیدن لباس شیخ فضل الله نوری، رویکرد مشروعه‌خواهی شیخ فضل الله نوری را جایگزین رویکرد قبلی خود کرد و در راستای عملیاتی کردن شعار شکست خورده مشروعه شیخ فضل الله نوری، کوشید تئوری ولایت فقیه خود را از بعد از سرکوب قیام ۱۵ خرداد و تبعید به نجف در سال ۱۳۴۸ تدوین نماید.

بدین ترتیب بود که با تغییر موضع خمینی از مشروطه مدرس به مشروعه شیخ فضل الله نوری فرایند پنجم پروسه جنبش مشروطه دچار یک تحول کیفی به راست شد آنچنانکه از سال ۴۱ - ۴۲ به بعد تا امروز این شعار مشروعه‌خواهی شیخ فضل الله نوری است که بر پروسه جنبش مشروطه حاکم می‌باشد و با این انحراف تاریخی جنبش مشروطه بود که از سال ۴۱ - ۴۲ تا امروز هر چه پیش می‌رویم فاصله‌ای بس عمیق بین اهداف و شعارها و مولفه‌های مبارزه مشروعه‌خواهان حاکم با مشروطه‌طلبان فرایند اول و دوم و سوم و چهارم بوجود می‌آید. آیا این پرو سه جایگزینی مشروعه‌خواهی شیخ فضل الله - خمینی ادامه پیدا می‌کند یا اینکه در فرایند هفتم باز این مشروعه‌خواهی است که بر مشروعه‌خواهی شیخ فضل الله - خمینی چیره خواهد شد؟ برای پاسخ به این سوال دوران ساز و سترگ باید منتظر آینده بنشینیم.

ح - ماحصل آنچه گفته شد:

۱ - جنبش مشروطه از آغاز تکوینش (یعنی جنبش تنباکو تا کنون) یک پروسه فرایندی می‌باشد (که از جنبش تنباکو شروع شده و تا امروز هم ادامه دارد) نه یک پروژه‌ای که با فرمان مشروطیت ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ مظفردالدین شاه شروع شده باشد و با کودتای انگلیسی سید ضیاء الدین طباطبائی - رضاخان میرپنج این پروژه به صورت ناتمام پایان یافته باشد.

۲ - جنبش مشروطه به عنوان یک پروسه فرایندی (نه یک پروژه ناتمام) از آغاز تکوین تا این زمان پنج فرایند طی کرده است که این پنج فرایند عبارتند از:

الف - فرایند اول از جنبش تنباکو آغاز شد و تا ۱۴ مرداد ماه ۱۲۸۵ که فرمان مشروطیت صادر شد، ادامه پیدا کرد.

ب - فرایند دوم از بعد از استبداد صغیر و به توپ بستن مجلس شورای ملی توسط محمدعلی شاه قاجار شروع شد و تا فتح تهران در سال ۱۲۸۸ ادامه پیدا کرد، که البته فرایند دوم پرو سه جنبش مشروطه برعکس فرایند اول جنبش مشروطه که توسط «جنبش‌های اجتماعی شهرها و در راس آن‌ها جنبش اجتماعی مردم تهران» به پیروزی رسید، در فرایند دوم این جنبش‌های منطقه‌ای بختیاری و گیلان و اصفهان و آذربایجان بود که با ورود هماهنگ آنها به تهران باعث فتح تهران و سقوط محمدعلی شاه قاجار شدند.

ج - فرایند سوم پروسه جنبش مشروطه برمی‌گردد به دوران جنگ اول بین‌الملل در دهه آخر قرن سیزدهم که تا زمان کودتای ۱۲۹۹ سید ضیاء الدین طباطبائی - رضاخان ادامه داشت. در این فرایند برعکس دو فرایند قبلی جنبش مشروطه، جنبش‌های منطقه‌ائی کوشیدند به صورت مستقل از «مرکز و تهران» و مستقل از «جنبش مطالباتی ملی مردم ایران» و مستقل از «همبستگی اجتماعی و ملی فرایند اول و دوم» پروسه جنبش مشروطه، جنبش مطالباتی منطقه‌ای خاص خود را عمده کنند. آنچنانکه حتی جنبش مطالباتی ملی فرایند اول و دوم پروسه جنبش مشروطه، تحت تاثیر آن قرار گرفت و لذا به این ترتیب بود که جنبش‌های منطقه‌ای فرایند سوم در گیلان و آذربایجان و خراسان و کردستان و خوزستان هم زمان تکوین پیدا کردند.

د - از کودتای ۱۲۹۹ تا شهریور ۲۰ که هر دو توسط امپریالیسم انگلیس انجام گرفت یعنی هم آمدن رضاخان با کودتای ۱۲۹۹ کار انگلیس بود و هم تبعید

رضاخان در شهریور ۲۰ توسط امپریالیسم انگلیس انجام گرفت، در طول مدت ۲۰ سال دیکتاتوری و حکومت توتالی تر رضاخان جنبش مشروطه را به محاق برد و طولانی‌ترین دوران رکود پروسه جنبش مشروطه توسط حکومت کودتائی رضاخان بر جامعه ایران تحمیل شد.

۵ - فرایند چهارم پروسه جنبش مشروطه برمی‌گردد به دوران نهضت مقاومت ملی مردم ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق که از شهریور ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ ادامه پیدا کرد و در این فرایند بود که مصدق توسط مبارزه پارلمانتاریستی و در ظل شعار ملی کردن صنعت نفت ایران توانست جنبش‌های اجتماعی و سیاسی و کارگری ایران را در چارچوب حق حاکمیت ملی و همبستگی اجتماعی ملی مردم ایران بسیج نماید و در کاتکس این جنبش‌ها بود که توانست در فاز اول فرایند چهارم پروسه جنبش مشروطه تحت شعار «ملی کردن نفت ایران» به پیروزی برسد. هر چند در فاز دوم حرکت خود که مبارزه با دربار تحت شعار «شاه باید سلطنت کند نه حکومت» شکست خورد و با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ که توسط دربار - امپریالیسم آمریکا - ارتجاع مذهبی صورت گرفت، برای مدت ۸ سال دیگر پروسه جنبش مشروطه به محاق و رکود رفت.

و - فرایند پنجم پروسه جنبش مشروطه برمی‌گردد به دوره ورود خمینی به عرصه سیاست که از قیام ۱۵ خرداد تا این زمان ادامه پیدا کرده است، نکته قابل توجه در رابطه با فرایند پنجم اینکه با رهبری خمینی رویکرد مشروعه‌خواهی جایگزین رویکرد مشروعه‌خواهی خود خمینی شد، چراکه برخورد خمینی تا قبل از سال ۴۲ در راستای حرکت مدرس و مشروعه‌خواهی سلطنتی بود اما از بعد از سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۴۲ خمینی رویکرد مشروعه‌خواهی شیخ فضل الله نوری را جایگزین رویکرد مشروعه‌خواهی قبلی خود کرد و در راستای عملیاتی کردن شعار مشروعه‌خواهی شیخ فضل الله نوری بود که در دوران تبعید در نجف در سال

۱۳۴۸ تئوری ولایت فقیه را تدوین کرد. از آنجائیکه انقلاب ضد استبدادی ۵۷ تا کنون در راستای تحقق و استقرار همین رویکرد مشروعه‌خواهی خمینی و تئوری ولایت فقیه او می‌باشد، بنابراین می‌توانیم نتیجه بگیریم که فرایند پنجم جنبش مشروطه هنوز ادامه دارد.

۳ - در خصوص آفت‌شناسی پروسه فرایندی جنبش مشروطه، نخستین آفت این پروسه که از جنبش تنباکو شروع شده و هنوز هم ادامه دارد برمی‌گردد به «ضعف تئوریک و ضعف ذهنی» این جنبش، که گرچه آبخور اولیه ذهنی و تئوریک آن برمی‌گردد به نیمه دوم قرن نوزده که نهضت روشنگری فرهنگی توسط روشنفکرانی امثال طالبوف و میرزا فتحعلی آخوندزاده و مستشارالدوله و میرزا آقاخان و غیره آغاز گردید، اما از آنجائیکه پیشکسوتان نهضت روشنگری نیمه دوم قرن نوزدهم ایران عامل انحطاط‌زدگی و عقب‌ماندگی جامعه ایران را در سنت‌زدگی فرهنگی و مذهبی و ذهنیت جامعه ایران تشخیص دادند، لذا جهت مقابله کردن با این سنت‌زدگی بود که کوشیدند توسط ترجمه آثار سیاسی اجتماعی انقلاب کبیر فرانسه به درمان این درد بپردازند، ولی به علت اینکه این روشنگران درد جامعه ایران را درست تشخیص داده بودند اما درمانی که آن‌ها مطرح می‌کردند (به خاطر اینکه یک نسخه‌ای بود که در خواستگاهش مغرب زمین جواب داده بود) اما آن نسخه با توجه به خودویژگی‌های اجتماعی و تاریخی و فرهنگی جامعه ما فونکسیون نداشت، شکست خوردند.

به همین دلیل بود که جنبش مشروطه که سرآغاز تکوین عینی آن، جنبش تنباکو بود در فقدان و ضعف شرایط ذهنی و تئوریک توده‌ها تنها در کانتکس شرایط عینی که فشارهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بود حرکت تحول‌گرایانه خود را آغاز کردند که فقدان این زمینه ذهنی و ضعف تئوریک باعث گردید تا جامعه ایران در چارچوب همان ذهنیت سنت زده تاریخی و اجتماعی خود در حرکت تحول‌خواهانه خود بر اسلام فقهاتی به عنوان ذهنیت و تئوری حرکت خود تکیه کنند، لذا در این رابطه بود که در

چارچوب تکیه نظری بر اسلام فقهاتی به رهبری روحانیت در حرکت تحول خواهانه خود، روی آوردند که از آنجائیکه مکانیزم مدیریت روحانیت فقهاتی بر پایه فتوی، تقلید، تکلیف و تعبد استوار بود این امر باعث گردید تا به جای سازمان‌گری، حق‌گرائی، رهبری جمعی، خرد جمعی و تحقیق و تفکر، فتوی و تقلید و تکلیف و تعبد جایگزین گردد که این آفت در طول بیش از ۱۰۹ سال که از فرمان مشروطیت می‌گذرد هنوز هم پا برجاست و ادامه دارد.

۴ - آفت دوم پروسه جنبش مشروطه برمی‌گردد به برخورد مکانیکی کردن با شعارهای اصلی جنبش مشروطه که شامل «آزادی و عدالت» می‌شود. به این ترتیب که در فرایندهای پنج‌گانه پروسه جنبش مشروطه از آنجائیکه به علت ضعف تئوریک و ضعف ذهنی جامعه ایران تنها در چارچوب شرایط عینی حرکت می‌کردند این امر باعث شده تا رابطه به هم تنیدگی و وحدت بین دو شعار و دو مقوله آزادی و عدالت مورد فهم همه جانبه قرار نگیرد، در نتیجه در فرایندهای مختلف جنبش مشروطه آزادی و عدالت اجتماعی به عنوان مقوله‌هایی توأمان و به هم تنیده در حفظ هستی اجتماعی جامعه ایران به کار گرفته نشد و همین تکیه نکردن دو مؤلفه‌ای بر دو مقوله آزادی و عدالت باعث گردیده که حتی در عمر ۲۸ ماهه عمر تنها دولت دموکراتیک در تاریخ ایران - یعنی دولت دکتر محمد مصدق - هم جامعه ایران نتوانند به آزادی و عدالت پایه دار دست پیدا کنند.

۵ - آفت سوم جنبش مشروطه در فرایندهای مختلف آن، نادیده گرفتن اصل همبستگی ملی جامعه ایران به علت مطلق کردن مبارزه ضد استبدادی با حکومت‌های توتالی‌تر مرکزی و فراموش کردن مبارزه ضد استعماری در کنار مبارزه ضد استبدادی و ضد استثماری و ضد استحماری، که این امر باعث گردیده تا شرایط برای نفوذ و دخالت قدرت‌های امپریالیستی جهت منحرف کردن جنبش مردم ایران فراهم بشود بطوریکه در تمامی فرایندهای پنج‌گانه جنبش مشروطه این قدرت‌های امپریالیستی

بودند که در تحلیل نهائی حرکت جنبش مشروطه را تعیین می‌کردند، از بست نشینی در سفارتخانه‌های روس و انگلیس در فرایند اول گرفته تا تصمیمات گوادولپ در سال ۵۷ فرایند پنجم، همه دلالت بر این امر می‌کند.

۶ - هژمونی روحانیت در چارچوب اسلام فقهاتی در غیبت شرایط ذهنی و نیروی سازمان یافته و سازمانده پیشگام، باعث شده تا تضادهای طبقاتی و اجتماعی جناح‌های مختلف روحانیت فقهاتی حوزه در فرایند پنج‌گانه به جناح بندی‌های درون جنبش تبدیل بشود، بطوریکه در فرایند اول و دوم این جناح بندی درون روحانیت در عرصه جنبش مشروطه به حدی عمیق شد که خود روحانیت به جان یکدیگر افتادند تا آنجا که شیخ فضل الله نوری که نماینده جناح ارتجاعی بود در سال ۱۲۸۸ به حکم شیخ ابراهیم زنجانی نماینده مشروطه‌خواهان و نماینده چهار دوره مجلس شورای ملی در روز ۱۳ رجب سال ۱۲۸۸ در برابر چهار هزار نفر از مشروطه‌خواهان تهران در میدان توپخانه به دار آویزان کردند، بدون اینکه کوچک‌ترین اعتراضی از جانب مشروطه‌خواهان روحانی نجف و تهران و حتی مدرس صورت بگیرد، آنچنانکه یکسال بعد در سال ۱۲۸۹ سید عبدالله بهبهانی که از رهبران روحانی مشروطه خواه تهران بود، به دست هواداران شیخ فضل الله نوری ترور شد.

۷ - هر چند شعار اصلی جنبش مشروطه در فرایندهای مختلف آن «آزادی و عدالت» بوده است و مؤلفه‌های مبارزه در فرایندهای مختلف آن در چهار مؤلفه مبارزه ضد استبدادی، مبارزه ضد استثمار، مبارزه ضد استعمار و مبارزه ضد استعماری مادیت پیدا کرده است، ولی در خصوص اهداف جنبش مشروطیت این اهداف در فرایندهای مختلف جنبش مشروطیت صورت شناور داشته است بطوریکه در فرایند اول مشروطیت این اهداف عبارت بودند از:

الف - برکناری عین الدوله از صدرات.

ب - برکناری علاء الدوله حاکم جبار تهران.

ج - برکناری و اخراج کارمندان بلژیکی از مسئولیت‌های مالی مملکت.

د - تاسیس عدالت‌خانه.

ه - اجرای قانون یکسان برای همه آحاد مردم.

اما اهداف جنبش در فرایند دوم عبارت بودند از:

الف - تدوین قانون اساسی.

ب - تشکیل دوباره مجلس شورای ملی.

ج - انتخابات.

بازشناسی «انقلاب مشروطیت»

در عرصه پیدایش و دستاورد آن

در ترازوی پیدایش و دستاورد

«انقلاب ضد استبدادی سال ۵۶»

بدون تردید آنچه‌آنکه مائو رهبر انقلاب چین می‌گفت «انقلاب مشروطیت سرسلسله جنبان انقلاب‌های دموکراتیک در قاره آسیا بوده است» و بدون تردید انجام سه تحول بزرگ سیاسی - اجتماعی (مشروطیت - نهضت ملی کردن صنعت نفت ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق و انقلاب ضد استبدادی ۵۷) در کمتر از یک قرن که در جامعه ایران صورت گرفته است، از محدود تحولاتی است که در کشورهای پیرامونی صورت گرفته است.

پر واضح است که آنچه‌آنکه جواهر لعل نهرو می‌گوید «جوامعی که به گذشته تاریخی خود آگاهی نداشته باشند، مجبور به تکرار اشتباهات گذشته خود هستند»؛ بنابراین، بازشناسی مکرر انقلاب مشروطیت و نهضت ملی کردن صنعت نفت ایران و انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران از آنجا برای پیشگام به عنوان یک فریضه و مسئولیت می‌باشد که پیشگام توسط آگاهی به گذشته تاریخی حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران می‌تواند از تکرار اشتباهات و خطاهای گذشته در پروسس تکوین حرکت آینده جامعه ایران جلوگیری نماید. لذا در این رابطه اگر بخواهیم در مقایسه بین دو انقلاب مشروطیت و انقلاب

ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران به یک داوری کپسولی و مختصر پردازیم، باید بگوئیم که «در انقلاب مشروطیت در نزاع بین مشروطه‌خواهان و مشروعه‌خواهان، پیروزی مشروطه‌خواهان بر مشروعه‌خواهان تحقق پیدا کرد، در صورتی که برعکس در انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران، پیروزی مشروعه‌خواهان بر مشروطه‌خواهان به انجام رسید.»

آنچه از این داوری می‌توان فهم کرد اینکه در دو انقلاب مشروطه و انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران در تحلیل نهائی، روحانیت حوزه‌های فقهاتی رهبری انقلاب مردم ایران را به حق یا ناحق در دست داشته‌اند، چراکه ریشه جنگ بین مشروعه‌خواهان و مشروطه‌خواهان که از انقلاب مشروطیت در جامعه ایران جاری و ساری شده است، مولود جنگ جناح‌های درونی قدرت در حوزه‌های فقهاتی بوده است که در جریان جنبش مشروطیت این جنگ بین جناح آخوند خراسانی و نائینی و بهبهانی و طباطبائی از یکطرف و جناح شیخ فضل الله نوری و کاظم یزدی از طرف دیگر بوده است و در انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران این جنگ بین خمینی و بعداً سید علی خامنه‌ای و جناح راست روحانیت سنتی طرفدار او (به عنوان نماینده مشروعه‌خواهان) از یکطرف و از طرف دیگر جناح به اصطلاح اصلاح طلب در رنگ‌های مختلف آن قرار دارند.

قابل توجه است که جناح‌بندی درون روحانیت حوزه‌های فقهاتی ریشه تاریخی دارد، چرا که شرایط ذهنی و عینی این جناح‌بندی‌های درون روحانیت حوزه فقهاتی بازگشت پیدا می‌کند به جایگاه اجتماعی و طبقاتی و سیاسی روحانیت حوزه‌های فقهاتی. توضیح آنکه از قرن چهارم هجری (دوران آل بویه) که توسط شیخ طوسی و شیخ مفید و شیخ صدوق روحانیت شیعه به صورت نهادینه شده با حمایت آل بویه تکوین پیدا کرده است تا بهمن ماه سال ۵۷، روحانیت حوزه‌های فقهاتی یک نهاد ذهنی و نظری و کلاسیک صرف فراطبقاتی نبوده است، بلکه برعکس علاوه بر خواستگاه متفاوت طبقاتی آنها در جامعه ایران، خود نهاد روحانیت هم در عرصه نظری و هم در

عرصه اجتماعی به صورت فعال در پیوند مبارزه طبقاتی جامعه ایران قرار داشته‌اند، بطوریکه در عرصه نظری آنچه‌آنکه شیخ مرتضی مطهری می‌گوید «فقه عرب، عرب است و فقه عجم هم عجم است»؛ به عبارت دیگر آنچه‌آنکه شیخ مرتضی انصاری در کتاب «مکاسب» خود (که مدت یک قرن است در کنار کتب «کفایه» و «شرح لمعه» جزء کتاب‌های اصلی کلاسیک حوزه‌های فقه‌های شیعه می‌باشد که تمامی طلبه‌های حوزه‌های فقه‌های شیعه در مرحله سطح پس از طی کردن دوره مقدمات، مجبور به تحصیل آن در حوزه می‌باشند) یک دوره فقه شیعه تنظیم کرده است که بازاریان ایران تا قبل از انقلاب ۵۷ بر این عادت بودند که برای شرعی کردن اقتصاد بازاری خود، مکاسب را بخوانند، «فقه مکاسب شیخ مرتضی انصاری نماینده نظری اقتصادی بازاری می‌باشد.»

به هر حال به این ترتیب بوده است که روحانیت حوزه‌های فقه‌های در طول هزار سالی که از عمر آنها می‌گذرد، پیوسته به صورت نظری و عملی در پیوند با مبارزه طبقاتی جامعه ایران قرار داشته‌اند و از آنجائیکه تأمین مالی حوزه‌های فقه‌های شیعه در طول هزار سال گذشته در چارچوب اخذ خمس یا یک پنجم درآمد سالانه گروه‌های اجتماعی بوده است، با عنایت به اینکه در طول هزار سال گذشته تنها گروه اجتماعی که توان پرداخت خمس به حوزه‌های فقه‌های داشته‌اند اول بازاری‌های شهری بوده‌اند و در ثانی زمین‌داران روستاها بوده‌اند. در نتیجه همین امر باعث گردیده است تا تضادهای اجتماعی و طبقاتی درونی جامعه به روحانیت حوزه‌های فقه‌های و فقه حوزه‌های فقه‌های فقه‌های انتقال پیدا نماید؛ و همین انتقال تضادهای طبقاتی و اجتماعی به درون روحانیت حوزه‌های فقه‌های و فقه حوزه‌های فقه‌های بوده است که باعث گردیده است تا در طول هزار سال گذشته، تاریخ حیات حوزه‌های فقه‌های شیعه (از قرن چهارم هجری دوران حاکمیت خاندان آل بویه تا به امروز) جنگ اجتماعی و اقتصادی و طبقاتی و سیاسی گروه‌های مختلف جامعه، به درون حوزه‌های فقه‌های شیعه و فقه حوزه‌های فقه‌های انتقال پیدا کنند؛ و هر گروهی از روحانیت حوزه‌های فقه‌های شیعه،

خود را به عنوان نماینده گروه خاص اجتماعی معرفی نمایند و پیوسته در عرصه «عمل و نظر» از منافع آن گروه خاص اجتماعی حمایت نمایند؛ که البته در طول هزار سال گذشته وزنه حمایت روحانیت حوزه‌های فقه‌های شیعه از گروه اجتماعی بازاریان شهری بیشتر و سنگین‌تر از وزنه حمایت از زمین‌داران روستاها بوده است.

پر پیداست که در این چارچوب تنها وجه مشترک روحانیت حوزه‌های فقه‌های و فقه حوزه‌های فقه‌های این بوده است که در طول هزار سال حیات خود هرگز و هرگز از طبقه مستضعف اقتصادی و اجتماعی حمایت نکرده‌اند و اگر هم استثناء حمایتی صورت گرفته است،

اولاً فردی بوده است نه گروهی.

ثانیاً موقت بوده است نه دائمی.

ثالثاً در قاعده هرم روحانیت بوده است نه در رأس هرم روحانیت.

رابعاً خود به خودی و خودجوش بوده است نه سیستماتیک و نه در چارچوب تشکیلات سنتی روحانیت و فقه سنتی بوده است.

خامساً بر پایه انگیزه مولود خواستگاه طبقاتی آنها بوده است نه بر پایه انگیزه فقهی و حوزه‌ای و ایدئولوژیک.

لذا به این ترتیب بوده است که در طول هزار سال گذشته، جنگ بین جناح‌های درونی روحانیت حوزه‌های فقه‌های، همه جانبه‌تر از جنگ بین گروه‌های اجتماعی درون جامعه ایران بوده است، هر چند که این جنگ بین جناح‌های درونی روحانیت در فرازهای مختلف تاریخی به صورت متفاوتی نمودار می‌شده است. برای مثال در مدتی دراز این جنگ بین دو گروه اصولیون و اخباریون درون حوزه فقه‌های جاری و ساری بوده است؛ و از مرحله تکوین انقلاب مشروطیت جنگ جناح‌های درونی روحانیت صورت سیاسی

پیدا کرد. چند که از بعد از شهریور ۲۰ و تبعید رضاخان توسط امپریالیسم انگلیس و باز شدن فضای سیاسی و اجتماعی ایران، با ظهور سید محمد تقی بروجردی (به عنوان مرجع واحد و بلامنزاع حوزه‌های فقهاتی شیعه تا سال ۱۳۴۰ که او فوت کرد) او تلاش وسیعی کرد تا با نهادینه کردن حوزه‌های فقهاتی (توسط اتوریته مرجعیت واحد خودش) بین تضادهای اجتماعی و طبقاتی جامعه و تضادهای درون حوزه‌ها دیواری ایجاد نماید؛ که البته رشد همه جانبه این تضادهای درون حوزه‌های فقهاتی در مرحله پساقوات بروجردی در حوزه‌های فقهاتی شیعه ایران و عراق نشان داد که تلاش بروجردی در این رابطه صوری و ناموفق بوده است.

باری، در این رابطه بوده است که حوزه‌های فقهاتی شیعه در طول هزار سال گذشته عمر خود، به صورت «نهاد قدرت» در کنار دو قدرت «زر و زور حاکم» قرار داشته است. البته تضاد بین سه مؤلفه قدرت «زر و زور و تزویر» در طول هزار سال گذشته عمر حوزه‌های فقهاتی شیعه قابل توجه بوده است، چراکه برحسب خودویژگی‌های شرایط اجتماعی و سیاسی و طبقاتی تاریخ ایران و به خصوص در رقابت با امپراطوری عباسی و عثمانی، روحانیت حوزه‌های فقهاتی شیعه در کشاکش جذب و دفع با قطب سیاسی قرار داشته‌اند. لذا به این ترتیب بوده است که مثلاً در دوران حاکمیت آل بویه در قرن چهارم هجری و صفویه در قرن دهم هجری، به علت اینکه این دو خاندان در رقابت قدرت با امپراطوری عثمانی نیازمند به نهادینه کردن جامعه ایران توسط «شیعه‌گری حکومتی» (در برابر سنی‌گری حکومتی عثمانی) بوده‌اند، همین امر باعث گردید تا قطب سیاسی به حمایت از روحانیت حوزه‌های فقهاتی شیعه نیز بپردازند؛ اما برعکس برای مثال در دوران افشاریه از آنجائیکه نادر شاه افشار (برعکس آل بویه و صفویه) به جای اینکه جهت نهادینه کردن جامعه ایران در برابر امپراطوری عثمانی، در چارچوب شیعه‌گری حرکت نماید، بر پایه قدرت نظامی خود تکیه می‌کرد (که البته خود نادر شاه افشار در این رابطه موفق هم گردید) چراکه توسط تکیه بر قدرت نظامی نه تنها توانست اشرف افغان که تا مورچه خورت اصفهان پیش آمده بود، شکست

بدهد و حتی در کشورگشائی در کادر «استراتژی غارت و غنیمت» خود تا هندوستان هم پیش برود.

لذا به همین دلیل به موازات اینکه در فرایند پسانادرشاه افشار، قدرت مرکزی قطب سیاسی ضعیف می‌شد، قطب روحانیت حوزه‌های فقهاتی در عرصه قدرت اجتماعی، روند رو به افزایشی پیدا می‌کردند. بطوریکه در دوران زندیه و قاجاریه، به خصوص در فرایند پسامحمد خان قاجار، به موازات ضعیف شدن قطب سیاسی، قطب روحانیت روندی رو به اعتلا در عرصه اجتماعی ایران پیدا کردند. آنچنانکه در جنگ‌های با روسیه، عامل اصلی تکوین و شکست ایران در این جنگ‌ها که در دوران فتحعلی شاه قاجار و فرماندهی سردار رشید ایرانی عباس میرزا صورت گرفتند، دخالت روحانیت حوزه‌های فقهاتی، تحت هژمونی سید محمد طباطبائی معروف به سید محمد مجاهد و فتوایهای جهاد بی‌در پیکر سید محمد مجاهد بر علیه روسیه بود؛ که بستر ساز تهاجم همه جانبه روس‌های بر علیه ایران و بالاخره شکست عباس میرزا و تحمیل دو عهد نامه ننگین گلستان و ترکمنچای بر جامعه نگون‌بخت ایران گردید. جنگ سید محمد باقر شفتی با محمد شاه قاجار و دخالت میرزا حسن شیرازی در جریان تحریم تنباکو (که به تحریک سید جمال اسدآبادی که به اشتباه و خطا بر قطب قدرت روحانیت جهت تغییر اجتماعی در جوامع مسلمان در کنار دو قطب سلاطین جبار و لشکر جرار تکیه می‌کرد) باعث گردید تا ناصرالدین شاه جهت پرداخت غرامت به کمپانی رژی، اولین قرض خارجی خودش را از جیب مردم نگون‌بخت ایران بکند.

بدین ترتیب بوده است که روحانیت حوزه‌های فقهاتی از بدو تکوین خود در طول هزار سال گذشته (از قرن چهارم هجری دوران آل بویه الی الان) به صورت یک نهاد قدرت (از سه مؤلفه قدرت حاکم یعنی زر و زور و تزویر) در جامعه ایران ظاهر شده‌اند. البته با ظهور بسترهای عینی و ذهنی انقلاب مشروطیت در فرایند پساقیام جنبش تنباکو و در دوران مرجعیت میرزا حسن شیرازی و در اواخر قرن نوزدهم و دهه اول قرن بیستم،

به علت ضعف نظام استبدادی و توتالیتر قاجاریه، شرایط تغییر کرد، چراکه روحانیت اقتدارگرایی حوزه‌های فقهاتی شیعه که تا آن زمان تنها در عرصه قدرت اجتماعی و اقتصادی تلاش می‌کردند، جهت مشارکت و کسب قدرت سیاسی خیز برداشتند.

بنابراین این امر باعث شده است تا قیام تنباکو و ظهور انقلاب اول مشروطیت سرآغاز ورود روحانیت حوزه‌های فقهاتی شیعه به عرصه قدرت سیاسی در کنار دو قدرت اجتماعی و اقتصادی قبلی تفسیر نمائیم؛ و این موضوع در تاریخ سیاسی و حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران باعث اوج فاجعه گردید، چراکه در ادامه سیر ظهور روحانیت حوزه‌های فقهاتی شیعه به عرصه مشارکت و کسب قدرت سیاسی بود که ابتدا در مشروطیت اول (در چارچوب جنگ بین شیخ فضل الله نوری و کاظم یزدی از یکطرف و آخوند خراسانی و نائینی و سید محمد طباطبائی و سید عبد الله بهبهانی از طرف دیگر) این جنگ بین جناح‌های درونی روحانیت باعث شکست انقلاب اول مشروطیت و یاغی‌گری محمد علی شاه قاجار و به توپ بستن مجلس شورای ملی توسط او شد؛ و البته در ادامه آن، در ۱۵ خرداد ۴۲ باعث قیام خمینی بر علیه قانون حق انتخاب زنان ایرانی در تعیین سرنوشت خودشان (در قضیه شورای ایالتی و ولایتی) به عنوان وسیله‌ای جهت تسویه حساب با دربار پهلوی (در راستای مشارکت در قدرت) و بالاخره و بالاخره در نهایت باعث ظهور روحانیت موج‌سوار در سال ۵۷ بر هژمونی انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران گردید که سرانجام آن ظهور هیولای رژیم مطلقه فقهاتی در ۴۰ سال گذشته بوده است.

باری علت اینکه جنگ جناح‌های درونی روحانیت از انقلاب مشروطیت اول تا به امروز به صورت جنگ دو جناح «مشروع‌خواهان» و «مشروطه‌خواهان» در آمده است این است که بزرگترین فونکسیون انقلاب مشروطیت در جامعه ایران «استحاله مردم جامعه ایران از شکل رعیت به صورت شهروندی بوده است و جامعه ایران به عنوان یک ملت مولود و سنتز انقلاب مشروطیت می‌باشد»؛ زیرا تا قبل از

انقلاب مشروطیت جامعه ایران یک جامعه ایلیائی فاقد نظام دیوان سالاری بوده است. تمام تاریخ ایران تا قبل از مشروطیت، تاریخ تهاجم ایل‌ها و آل‌ها بوده است؛ که همگی این ایل‌ها در چارچوب «استراتژی غارت غنیمتی» تلاش می‌کرده‌اند تا چند صباحی بر گرده مردم نگون‌بخت ایران حکمفرمائی کنند. مدرنیته یا مدرنیزاسیون که همان جهانی شدن سرمایه‌داری می‌باشد، از بعد از تکوین جامعه ایران به عنوان یک ملت (توسط انقلاب مشروطیت) در کشور ایران ظهور کرده است، توضیح آنکه، آنچنانکه حتی در تمامی آثار ادبی و تاریخی مکتوب اندیشمندان ایرانی قبل از مشروطیت هویدا می‌باشد، در تمامی این آثار مردم ایران در برابر حاکمیت‌ها به عنوان «رعیت» توصیف می‌شدند نه «شهروند» و دلیل این امر همان بوده است که رابطه حاکمیت با مردم ایران به صورت یکطرفه و از بالا به پائین بوده است؛ یعنی حاکمیت‌های غاصب دسپاتیزم ایران از بالا فرمان می‌داده‌اند و توده‌های پائین جامعه ایران مجبور به فرمانبری بوده‌اند و مردم نگون‌بخت ایران هیچگونه دخالتی در تعیین سرنوشت خود نداشته‌اند.

به عبارت دیگر رابطه بین پائینی‌های جامعه با بالائی‌های قدرت سه مولفه‌ای «زر و زور و تزویر» حاکم بر پایه «تکلیف» تعیین می‌شده است نه بر پایه «حق و حقوق شهروندی» چراکه اصحاب سه مؤلفه‌ای قدرت اعم از قدرت سیاسی حاکم و قدرت اقتصادی حاکم و قدرت مذهبی حاکم برای توده‌های جامعه ایران «حق و حقوقی قائل نبودند» و لذا در این رابطه بود که روحانیت (به عنوان یک قطب قدرت در کنار دو قطب قدرت زر و زور حاکم) از بدو تکوین خود (در دوران آل بویه الی الان) رابطه خود را با توده‌های جامعه ایران در چارچوب سه اصل «تقلید و تعبد و تکلیف» تعیین کرده است؛ و هرگز و هرگز و هرگز در دیسکورس نظری و عملی هزار ساله روحانیت حوزه‌های فقهتی «حق و حقوق» مردم جایگاهی نداشته است، چراکه روحانیت حوزه‌های فقهتی اصلاً و ابداً برای توده‌های جامعه معتقد به حق و حقوقی نبوده‌اند؛ و توده‌های جامعه در رویکرد روحانیت مولود اسلام فقهتی و اسلام روایتی و اسلام

ولایتی و اسلام زیارتی تنها وظیفه‌ای که دارند اینکه هر گونه دستاورد و دستپخت روحانیت باید به صورت یکطرفه و «بدون اینکه جرات اندیشیدن داشته باشند» به صورت «تقلیدی و تعبدی و تکلیفی» بپذیرند.

پر واضح است که با ظهور انقلاب مشروطیت برای اولین بار در تاریخ هزاران ساله جامعه ایران، سه اصطلاح در جامعه ایران باز تعریف گردید که همین باز تعریف این سه اصطلاح بود که باعث گردید تا زلزله فرهنگی و اجتماعی و سیاسی جامعه ایران را به حرکت در آورد. این سه ترم یا سه اصطلاح باز تعریف شده توسط انقلاب مشروطیت عبارت بودند از: مردم، حق و حقوق، قانون.

تا قبل از مشروطیت، «مردم» ایران عبارت بودند از «رعیت» و «حق و حقوق» هم عبارت بودند از «تکلیف و تعبد و تقلید» و «قانون» هم عبارت بود از «احکام دگماتیست فقهی» آشپزی شده حوزه‌های فقه‌های توسط اسلام دگماتیست روایتی (نه اسلام تطبیقی قرآنی پیامبر اسلام). با طلوع انقلاب مشروطیت بود که توسط باز تعریف «مردم» توده‌های جامعه ایران از شکل «رعیت» به صورت «شهروند» (که دارای حق و حقوق می‌باشند) درآمدند؛ که البته و البته و البته این «حق و حقوق شهروندی» در تعارض آشکار و همه جانبه با سه اصل زیربنائی رویکرد حوزه‌های فقه‌های جامعه ایران یعنی «تقلید و تعبد و تکلیف» قرار داشت. در نتیجه همین «اصل شهروندی» و «اصل حق و حقوق» باعث گردید تا اولین موضوعی که در عرصه جامعه ایران باز تعریف بشود، رابطه پائینی‌های جامعه ایران با بالائی‌های قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و مذهبی بود؛ که حاصل آن طرح یک سؤال کلیدی در برابر ملت تازه متولد شده ایرانی بود؛ و همین سؤال کلیدی بود که عامل اعتلای همه جانبه انقلاب مشروطیت به خصوص در عرصه سیاسی در جامعه ایران شد؛ و آن سؤال سترگ و دوران‌ساز این بود که **حقانیت و مشروعیت و مقبولیت اصحاب سه مؤلفه‌ای قدرت زر و زور و تزویر حاکم بر**

جامعه ایران چگونه تعیین می‌شده است؟ و اکنون در دوران جدید چگونه باید تعیین بشود؟

بدون تردید در آن زمان واضح بود که تا قبل از انقلاب مشروطیت، پاسخ به این سؤال کلیدی و سترگ و دوران‌ساز عبارت بوده است، از اینکه «عامل تعیین‌کننده حقانیت و مشروعیت و مقبولیت بالائی‌های قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و مذهبی، از طرف آسمان مشخص می‌شده است نه از طرف زمین و مردم و توده‌های قاعده هرم جامعه ایران»؛ بنابراین با طلوع انقلاب مشروطیت بود که به یکباره بین زمین و آسمان شکاف و خندق ایجاد گردید، چراکه تا قبل از انقلاب مشروطیت در چارچوب دیسکورس دگماتیست روحانیت حوزه‌های فقهاتی (که سنتز اسلام دگماتیست روایتی بوده است) رابطه آسمان و زمین یکطرفه و از آسمان به زمین بود؛ و در نتیجه همین دوگانگی و بیگانگی و خندق بین زمین و آسمان در رویکرد دگماتیست اسلام فقهاتی و اسلام روایتی بود که باعث شده بود تا روحانیت حوزه‌های فقهاتی، خود را به عنوان «واسطه بین زمین و آسمان» یا «واسطه بین مردم و خدا» معرفی نمایند؛ و توسط این تبیین و تعریف کاذب وجودی بود که باعث گردید تا روحانیت حوزه‌های فقهاتی خود را به عنوان جانشین پیامبر اسلام و جانشین امام زمان در جامعه و زمین مطرح نمایند.

بد نیست در این رابطه در اینجا به این موضوع اشاره‌ای هر چند مختصر داشته باشیم که «بزرگ‌ترین هدف رسالت انبیاء ابراهیمی به خصوص پیامبر اسلام مبارزه با همین واسطه‌های بین خدا و مردم یا بین زمین و آسمان بوده است». موضوع مبارزه با «بت‌پرستی» که سرلوحه مبارزه انبیاء ابراهیمی و به خصوص پیامبر اسلام بوده است، تنها در این رابطه قابل تعریف و تفسیر می‌باشد، چراکه «بت» چه در عرصه «بت عینی و بیرونی» و چه در عرصه «بت ذهنی و درونی» چیزی جز همان واسطه‌های خودتراش «بین آسمان و زمین» یا «بین خدا و مردم» نمی‌باشد؛ بنابراین اگر «بت»

را به چند مجسمه گلی و یا سنگی و یا خرمائی دست‌ساز توده‌ها جهت پرستش فردی تعریف نکنیم و تمامی رسالت انبیاء ابراهیمی را محدود به امر مبارزه با چند تا مجسمه (گلی یا سنگی و یا خرمائی مورد پرستش فردی) نسازیم، طبیعی است که اگر هدف رسالت انبیاء ابراهیمی «بی‌واسطه کردن رابطه بین خدا و توده‌ها تعریف نمائیم و خدای قرآن را همان خدائی بدانیم که از رگ گردن مردم به خود آنها نزدیک‌تر می‌باشد و خدای قرآن را همان خدائی بدانیم که اراده کرده است تا مستضعفین زمین بر جوامع خود امام و وارث بشوند و خدای قرآن را همان خدائی بدانیم که هدف رسالت انبیاء ابراهیمی را شورانیدن عقول توده‌ها و شورانیدن توده‌ها جهت استقرار قسط و عدالت تعریف می‌کند و خدای قرآن را همان خدائی بدانیم که واسطه‌های دست‌ساز بین خدا و مردم به صورت حمار و کلب و خورندگان اموال توده‌ها به باطل توصیف می‌نماید، بدون تردید در رویکرد اسلام تطبیقی قرآن و پیامبر اسلام، پیوند تنگاتنگ و همه‌جانبه و دو طرفه و دیالکتیکی، بین مردم و خداوند وجود دارد؛ و حتی قرآن این حق برای توده‌های قاتل می‌باشد تا افعال خود خداوند را هم به نقد بکشند و خداوند را هم مسئول افعال خود بدانند تا در این رابطه خود خداوند پاسخگوی افعال خود بشود؛ و در رویکرد قرآن یکی از اهداف رسالت انبیاء ابراهیمی پاسخگوئی خداوند به مردم می‌باشد.»

باری، بدین ترتیب بود که از آنجائیکه قبل از مشروطیت در جامعه ایران اصحاب سه مؤلفه‌ای قدرت زر و زور و تزویر در چارچوب تعریف «رعیت» از «مردم» حقانیت و مشروعیت و مقبولیت خودشان را از طرف آسمان تعریف می‌کردند، همین امر باعث گردید تا با طلوع انقلاب مشروطیت و جایگزینی ترم «شهروندی» به جای ترم «رعیت»، «حق و حقوق» جایگزین «تقلید و تعبد و تکلیف» تزریقی هزار ساله حوزه‌های فقه‌ای شود؛ که در نهایت حاصل این شد که جنگ مشروعیت و مشروطیت در انقلاب مشروطیت ظهور پیدا کند؛ و تضاد جناح‌های درونی روحانیت به عرصه سیاسی کشیده شود و به صورت جنگ بین مشروطه‌خواهان و مشروعه‌خواهان درآید.

خلاصه اینکه با انقلاب مشروطیت، برای تعیین منشاء قدرت آبشخور منشاء قدرت از آسمان به زمین آمد و برعکس دوران پیشانقلاب مشروطیت که منشاء قدرت و مشروعیت را بر مقبولیت مقدم زمانی و ارزشی می‌دادند و مقبولیت را در طول مشروعیت و مولود آن می‌دانستند و منشاء مشروعیت را در آسمان تعریف می‌کردند، با طلوع انقلاب مشروطیت معادله فوق بکلی زیر و زبر گردید، زیرا مشروعیت در ادامه مقبولیت قرار گرفت و «عامل مقبولیت رأی و انتخابات مردم شد» و «قانون» مصوبه نمایندگان مردم جایگزین «احکام دگماتیست فقهی» دستپخت حوزه‌های فقهتی شد و «حق و حقوق» مردم جایگزین «تکلیف و تعبد و تقلید» شد؛ و ماحصل همه این مؤلفه‌ها اینکه باعث گردید تا «مشروع‌خواهی و مشروطه‌خواهی» در عرصه نظری و عملی حوزه‌های فقهتی از هم تفکیک بشوند؛ و بدین ترتیب بود که شیخ فضل الله نوری نماینده مشروع‌خواهی دوران تکوین مشروطیت اعلام می‌کرد که «با وجود احکام فقهی نیاز به قانون نداریم، وضع قانون عمل کفرآمیز است.»

قابل ذکر است که طرح خودیژگی‌های فونکسیون انقلاب مشروطیت در جامعه ایران در چارچوب اصول «حق و حقوق» و «قانون» و «شهروندی» و در ادامه آن طرح جناح بندی روحانیت به دو جناح مشروطه‌خواهی (تحت هژمونی آخوند خراسانی و نائینی در نجف و بهبهانی و طباطبائی در تهران) و جناح مشروع‌خواهان تحت هژمونی شیخ فضل الله نوری و کاظم یزدی به معنای این نیست که سردمداران هژمونی مشروطه‌خواهی چه در نجف و چه در تهران به رویکرد همه جانبه مشروطیت اعتقاد داشته‌اند بلکه برعکس روحانیت طرفدار مشروطه‌خواهی هم در چارچوب شعار «سیاست عین دیانت ماست» و در چارچوب اینکه «قدرت سیاسی حق مسلم فقیهان و روحانیت حوزه‌های فقهی می‌باشد»، مانند شیخ فضل الله نوری و خمینی معتقد بودند که حکومت و سیاست و قدرت حق روحانیت حوزه‌های فقهتی می‌باشد و تنها عامل حمایت آنها از مشروطیت این بوده است که معتقد بودند که مشروطه در مقایسه با استبداد قاجار بهتر است، یعنی «انتخاب بین بد و بدتر بوده است نه انتخاب بین بد

و بهتر.»

بدین خاطر چه آخوند خراسانی و چه نائینی که از مشروطه‌خواهی دفاع می‌کردند و بر علیه شیخ فضل الله نوری بودند و چه شیخ فضل الله نوری و کاظم یزدی در تحلیل نهائی «حکومت و قدرت را حق روحانیت می‌دانستند نه حق مردم». لذا به همین دلیل بود که دیدیم نائینی در اواخر عمر دستور داد که کتاب «تنبيه الامه و تنزيه المله» خود را جمع کنند و به دجله بریزند؛ و از گذشته خود توبه کرد. البته آخوند خراسانی مانند موضع امروز سیستانی در عراق (برعکس شیخ فضل الله نوری و خمینی) معتقد بود که تشکیل حکومت اسلامی جزء مسئولیت روحانیت حوزه‌های فقهاتی در دوران غیبت امام زمان نیست لذا مانند میرزا حسن شیرازی که معتقد بود «اذا رایتم العلما علی ابواب الملکوک فقولوا لست العلما و لست الملوک و اذا رایتم الملوک علی ابواب العلما فقولوا نعم العلما و نعم الملوک - هنگامی که علما در دربار ملوک دیدید نه علما و نه ملوک بر حق نمی‌باشند. ولی برعکس اگر ملوک را در کنار علما دیدید هم علما و هم ملوک بر حق می‌باشند.»

بنابراین در باور ما علت گرایش بخشی از روحانیت نجف و تهران به مشروطه‌خواهی (در برابر مشروطه‌خواهی شیخ فضل الله نوری و کاظم یزدی) منهای تضاد با دربار قاجار و حمایت بازاریان از مشروطه‌خواهان و مخالفت زمین‌داران با مشروطه‌خواهان، مهم‌ترین علت حمایت آنها توجه آنها به رویکرد جمعی جامعه ایران بوده است که توسط شعار «مشروطیت» هم استبداد سیاسی دربار قاجار را به چالش می‌کشیدند و هم توسط شعار «عدلیه» معتقد به مبارزه با بی‌عدالتی‌های قضائی و حقوقی و اقتصادی و سیاسی بودند.

لذا به همین دلیل طرح جناح‌بندی فوق بین مشروطه‌خواهی و مشروطه‌خواهی در مشروطیت، هرگز و هرگز دفاع از رویکرد مشروطه‌خواهی روحانیت حوزه‌های فقهاتی نیست، چراکه بر این باوریم که هرگز و هرگز در طول هزار سال عمر حوزه‌های

فقهاتی شیعه حتی برای یک بار هم در تاریخ حرکت تحول خواهانه جامعه ایران، روحانیت به عنوان پیشکسوت و پیشگام و طلیمه دار حرکت نوین در جامعه ایران دست به کار نشده است؛ و در طول هزار سال گذشته (از آل بویه الی الان) اگر روحانیت در دفاع از حرکت تحول خواهانه مردم ایران وارد میدان شده است:

اولاً مؤخر بر حرکت توده ها و پیشگامان و پیشاهنگان و پیشقراولان اجتماعی جامعه ایران بوده است.

ثانیاً جهت موج سواری و کسب هژمونی بوده است.

ثالثاً جهت حفظ موقعیت اجتماعی خود بوده است.

رابعاً به علت بالا بردن قدرت چانه زنی خودشان در مشارکت قدرت با دربارها بوده است.

خامساً صورتی فردی داشته است.

سادساً جهت کسب هویت و مبارزه با جناح رقیب در تضاد داخلی حوزه های فقهاتی بوده است.

بنابراین بدین ترتیب بود که آنچنانکه طبق اصل هشتم متمم قانون اساسی مشروطیت «اهالی مملکت ایران در برابر قانون و دولت متساوی الحقوق می باشند»، بزرگترین و مهمترین سنتز انقلاب مشروطیت برای جامعه ایران «حق شهروندی و استحاله جایگاه قبلی رعیت جامعه ایران بوده است». بی تردید اگر انقلاب مشروطیت تنها همین یک دستاورد مهم هم می داشت، کافی بود تا برای همیشه مدافع انقلاب مشروطیت به عنوان یک فرایند از حرکت تحول خواهانه جامعه ایران باشیم. البته جا دارد در همین جا در چارچوب آسیب شناسی انقلاب مشروطیت مطرح کنیم که مهمترین عاملی که اصل حقوق شهروندی جامعه ایران مولود انقلاب مشروطیت

تهدید و نابود کرد، این بود که در انقلاب مشروطیت و حتی در دوران دولت مصدق که فرایند بازتولید مشروطیت نیز بود، حق و حقوق شهروندی زنان ایران به رسمیت شناخته نشد و تا سال ۱۳۴۱ زنان ایران حتی از حق رأی دادن هم محروم بودند و به عنوان شهروند درجه دوم جامعه ایران شناخته می‌شدند و یا آنچنانکه ملاصدرا و حاجی ملا هادی سبزواری معتقد بودند، «زنان ایران حیوان‌هائی هستند که تنها به شکل آدمی برای تولید نسل در خدمت مردان آفریده شده‌اند» و یا آنچنانکه مدرس چهره شاخص و مدافع انقلاب مشروطیت در مجلس مولود همان انقلاب مشروطیت در برابر درخواست نمایندگان مجلس جهت طرح حق انتخاب زنان ایران اعلام می‌کرد «طرح حق انتخابات زنان ایران بزرگترین گناه و انحراف و خطای مجلس شورای ملی مشروطیت می‌باشد»؛ یعنی مدرس رأی دادن در مجلس در باب حق انتخاب زنان ایران را بزرگترین منکر و بزرگترین خطا تعریف می‌کرد؛ و اوج فاجعه آنجاست که مهندس مهدی بازرگان در مجلس اول رژیم مطلقه فقهاتی در حال جمع‌آوری امضاء جهت تصویب طرحی در مجلس رژیم مطلقه فقهاتی برای خانه‌نشین کردن زنان ایران بود؛ که البته با دخالت جناح راست رژیم در مجلس اول، این طرح بازرگان و طرفداران‌شان مسکوت ماند؛ زیرا هنوز خمینی و هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی، اسب خود را کامل زمین نکرده بودند و در آن شرایط هنوز به حمایت زنان ایران نیازمند بودند؛ و لذا از بعد از آن بود که جهت هم‌نوائی با شعار مهندس مهدی بازرگان در هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی، شیخ حسن روحانی اداره به اداره می‌چرخید و با طرح شعار «حجاب اجباری برای زنان کارمند ایران» شرایط برای فقهی کردن حق درجه دوم شهروندی برای زنان ایران در دوران حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی هموار می‌کرد.

فراموش نکنیم که خود خمینی نهضت ضد درباری خودش را (جهت مشارکت در قدرت یا کسب قدرت سیاسی در فرایند پسا‌فوت سید محمد تقی بروجردی) از سال ۱۳۴۱ با مبارزه با حق انتخاب زنان ایران در شورای ایالتی ولایتی شروع کرد. البته

نکته‌ای که در اینجا طرح آن حائز اهمیت فراوان دارد، اینکه در فرایند پسانقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران، از زمانیکه روحانیت حوزه‌های فقهاتی طرفدار خمینی کوشیدند تا دستاوردهای انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران را در راستای تثبیت حاکمیت روحانیت و تثبیت اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام ولایتی بر جامعه ایران و نظام سیاسی و قضائی و تقنینی و اداری جامعه ایران به کار گیرند، آبخور شکل‌گیری دو جناح به اصطلاح مشروعه‌خواهی و مشروطه‌طلبی در رژیم مطلقه فقهاتی تکوین پیدا کرد؛ که هسته سخت معماران رژیم مطلقه فقهاتی در آن زمان جهت استحکام پایگاه اجتماعی خود در داخل و خارج از کشور و جهت بیمه کردن صوری رژیم مطلقه و اقتدارگرا و تمامیت‌خواه فقهاتی در حال تکوین، کوشیدند تا «ساختار رژیم مطلقه فقهاتی را دو مؤلفه‌ای آسمانی و زمینی یا مشرووعیتی و مقبولیتی بکنند.»

البته این پروژه پس از تشکیل مجلس خبرگان قانون اساسی (بنا به پیشنهاد سید محمود طالقانی، به جای مجلس موسسان، مورد پیشنهادی مهدی بازرگان) در چارچوب پروژه مظفر بقائی - حسن آیت (از اعضای رهبری حزب زحمتکشان ضد مصدق) تکوین پیدا کرد که مطابق این پروژه دو مؤلفه‌ای ساختاری (مظفر بقائی - حسن آیت) اصل اساسی ساختاری رژیم مطلقه فقهاتی در کادر تئوری ولایت فقیه خمینی، مشرووعیت نظام از طریق آسمان (که طبق گفته خمینی در کتاب «ولایت فقیه» در ادامه ولایت نبوی پیامبر اسلام و در ادامه انتقال مسئولیت جانشینی امام زمان در زمان غیبت کبیری به فقهای حوزه فقهی شیعه) تعیین می‌گردد؛ و اما مؤلفه دوم ساختاری این رژیم که جنبه شرعی و روبنائی و صوری جهت استحکام و بیمه نمودن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دارد، موضوع «کپی - پیست» کردن از شکل‌بندی نظام‌های لیبرال سرمایه‌داری مغرب زمین، مثل تفکیک قوا یا تعیین مجلس مقننه یا موضوع صندوق‌های رأی و انتخابات و غیره می‌باشد.

لذا از آن جا بود که از دوازدهم فروردین ماه سال ۵۸ (۵۰ روز بعد از انقلاب ضد استبدادی بهمن ماه ۵۷، خمینی در برابر پیشنهاد جمهوری دموکراتیک اسلامی مهندس مهدی بازرگان) شعار «جمهوری اسلامی» نه یک کلمه بیش و نه یک کلمه کم» سر داد. در نتیجه بدین ترتیب بود که جداسازی مشروعه‌خواهان و مشروطه‌خواهان در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شروع شد که تا به امروز در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم این تضاد و نبرد بین دو گروه ادامه داشته است.

لازم به ذکر است که طرح دو ترم مشروعه‌خواهی و مشروطه‌طلبی برای نمایش تضاد بین جناح‌های درونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۴۰ سال گذشته جهت تقریب به ذهن کردن بحث مقایسه دو انقلاب مشروطیت و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد و گر نه خود ما هم واقف هستیم که هیچکدام از جناح‌های درونی رژیم مطلقه فقهاتی در ۴۰ سال گذشته خود را تحت عنوان مشروطه‌خواه یا مشروعه‌خواه تعریف نکرده‌اند، باری بدین ترتیب است که از ۱۲ فروردین سال ۵۸ الی الان، در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، تمامی جریان‌های که از شکل رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (که همان کپی - پیست از شکل‌بندی نظام‌های لیبرال سرمایه‌داری کشورهای مغرب زمین می‌باشد) دفاع کرده‌اند، مطابق این تعریف ما مشروطه‌خواهان نامیده می‌شوند؛ و تمامی جریان‌هایی که از جوهر این رژیم که همان تعیین مشروعیت آسمانی مقام عظمای ولایت از طریق آسمان‌ها می‌باشد مشروعه‌خواهان می‌نامیم.

بنابراین مطابق این تعریف صوری ما مشروعه‌خواهان همان جریان‌هایی هستند که:

اولاً بر مشروعیت آسمانی رژیم مطلقه فقهاتی تکیه دارند.

ثانیاً بر تقدم ارزشی مشروعیت نظام بر مقبولیت این نظام مطلقه فقهاتی اعتقاد دارند.

ثالثاً بر صوری بودن شکل نظام اعتقاد دارند و موضوع انتخابات و صندوق‌های رأی

امری تشریفاتی می‌داند.

رابعاً این جریان‌ها بر صدور انقلاب شیعی جهت کسب هژمونی بر هلال شیعه در منطقه و شعار «جنگ، جنگ تا پیروزی» و برتری استراتژی نظامی بر استراتژی سیاسی و فرهنگی و اقتصادی اعتقاد دارند.

خامساً این جریان‌ها در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را تشکیل داده‌اند.

سادساً فیلتر اساسی و سر پل حاکمیت جریان‌های مشروع‌خواهی رژیم مطلقه فقهاتی، در طول ۴۰ سال گذشته شورای نگهبان رژیم و به خصوص نظارت استصوابی این نهاد بوده است.

عنایت داشته باشیم که از زمان خمینی الی الان، پیوسته این سر پل در خدمت هسته سخت رژیم که در تعریف ما در اینجا همان مشروع‌خواهان می‌باشند، قرار داشته است و اعضاء این سر پل تثبیت مشروع‌خواهان در میان طرفداران هسته سخت رژیم انتخاب شده‌اند که برای مثال شیخ احمد جنتی که در ۴۰ سال گذشته هژمونی شورای نگهبان در دست داشته است و امروز علاوه بر هژمونی شورای نگهبان، هژمونی خبرگان رهبری رژیم مطلقه فقهاتی را نیز در دست دارد از زمان رهبری خمینی توسط خود خمینی انتخاب شده است و در ادامه آن خامنه‌ای پیوسته بر جایگاه احمد جنتی جهت تضمین برتری هسته سخت رژیم که همان مشروع‌خواهان می‌باشند پای فشرده است؛ و به همین دلیل است که امروز احمد جنتی در سن ۹۲ سالگی به عنوان استراتژیک‌ترین مهره هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی جهت تضمین حاکمیت مشروع‌خواهان بر مشروطه‌خواهان مطرح می‌باشد.

اما در خصوص جریان‌های به اصطلاح مشروطه‌خواهان رژیم مطلقه فقهاتی در ۴۰ سال گذشته عمر این رژیم:

اولاً در این تعریف صوری و شکلی ما مشروطه‌خواهان شامل تمامی جریان‌های می‌شود که در داخل این رژیم از شکل رژیم (که همان کپی - پیست از شکل رژیم لیبرال سرمایه‌داری مغرب زمین می‌باشد) حمایت می‌کنند و معتقد به برتری شکل نظام از هسته سخت آن می‌باشند.

ثانیاً در این تعریف صوری و شکلی ما، مشروطه‌خواهان درون رژیم مطلقه فقهاتی در ۴۰ سال گذشته، چه در فرایند اول نهضت آزادی تحت رهبری مهندس مهدی بازرگان و چه در فرایند دوم تحت هژمونی بنی صدر و چه در فرایند سوم تحت هژمونی حسینعلی منتظری و چه در فرایند چهارم تحت هژمونی سید محمد خاتمی و چه در فرایند پنجم تحت هژمونی میر حسین موسوی در عرصه رقابت و تضاد با جناح مشروعه‌خواهان هرگز کل نظام را به چالش نکشیده‌اند بلکه برعکس معتقدند که اهداف خود را در چارچوب همین نظام دنبال می‌کنند و البته خود همه آنها در طول ۴۰ سال گذشته جزء معماران رژیم مطلقه فقهاتی بوده‌اند.

ثالثاً همه این جریان‌ها در تعریف صوری و شکلی ما به اصطلاح مشروطه‌خواهان درون نظام مطلقه فقهاتی حاکم علاوه بر اینکه برعکس مشروعه‌خواهان معتقد به کسب قدرت سیاسی از طریق صندوق‌های رأی می‌باشند و علاوه بر اینکه استراتژی آنها جهت کسب قدرت سیاسی فشار از پائین و چانه‌زنی در بالا جهت تقسیم قدرت با حاکمیت می‌باشند و علاوه بر اینکه با هر گونه مبارزه‌ای که موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی را به چالش بکشد مخالف هستند و علاوه بر اینکه همه این‌ها در عرصه اقتصادی معتقد به رویکرد سرمایه‌داری و تکیه بر مناسبات سرمایه‌داری حاکم می‌باشند و علاوه بر اینکه همه این‌ها برعکس هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی معتقد به برتری استراتژی سیاسی بر استراتژی نظامی می‌باشند و علاوه بر اینکه همه این جریان‌ها (برعکس هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی که به رابطه استراتژیک با روسیه اعتقاد دارند) در تعیین سیاست خارجی، معتقد به رابطه با جهان سرمایه‌داری

مغرب زمین می‌باشند، مهم‌تر از همه اینها اینکه تمامی این جریان‌ها معتقدند که در چارچوب همین قانون اساسی ولایتی و فقهاتی و در چارچوب همین نظام مطلقه فقهاتی حاکم، می‌توان از درون به اصلاح نظام مطلقه فقهاتی دست پیدا کرد؛ و تغییر نظام مطلقه فقهاتی حاکم تنها از طریق اصلاحات درونی و توسط خود جریان‌های اصلاح‌طلب درونی این نظام ممکن می‌باشد.

البته در این رابطه از سال ۷۶ که سیدمحمد خاتمی به عنوان نماینده این جریان‌ها توانست دو قوه مجریه و مقننه نظام مطلقه فقهاتی را صاحب بشود، رویارویی این جریان‌های به اصطلاح اصلاح‌طلب با هسته سخت نظام مطلقه فقهاتی که شامل جریان‌های راست اعم از حزب پادگانی خامنه‌ای و راست پادگانی و راست بازاری و راست داعشی و راست تکنوکرات تا راست پوپولیست احمدی‌نژاد می‌شود، عریان‌تر گردید؛ و رویکرد جریان‌های به اصطلاح اصلاح‌طلب توانست به عنوان گفتمان مسلط جامعه ایران درآید و تا سال ۸۸ (که جنبش سبز در ادامه همین رویکرد، البته در فرایندی جدیدی ظاهر شد و سپس توسط حزب پادگانی خامنه‌ای سرکوب گردید) جریان سید محمد خاتمی تحت شعار تقدم اصلاحات سیاسی بر اصلاحات اقتصادی از درون نظام مطلقه فقهاتی حاکم به عنوان گفتمان مسلط جامعه ایران بود.

البته از «خیزش دی‌ماه ۹۶» که قاعده جامعه ایران با شعار «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا، دیگر تمام شد ماجرا» دوران تسلط گفتمان اصلاحات از درون نظام مطلقه فقهاتی به پایان رسید. هر چند که جریان‌های رویکرد اصلاحات از درون، از بعد از خیزش دی‌ماه ۹۶ (که سر فصلی در حرکت تحول‌خواهانه ۱۵۰ ساله جامعه ایران بود) با تغییر استراتژی گذشته خود (که بر پایه فشار از پائین و چانه‌زنی در بالا استوار بود) توسط شعار «سوریزاسیون یا سوریه‌ای شدن ایران» استراتژی «ترساندن از پائین و تسلیم در بالا» در دستور کار خود قرار دادند تا توسط آن بتوانند به «بازتولید گفتمان شکست خورده اصلاحات از درون دست پیدا کنند» اما آنچه در ۳۶ سال

عمر این رویکرد (از ۵۸ تا دی‌ماه ۹۶) در جامعه ایران نشان داده است، اینکه که هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی که همان مشروعه‌خواهان معتقد به مشروعبیت آسمانی به جای مقبولیت زمینی هستند، هرگز و هرگز حاضر به عقب‌نشینی در برابر جریان‌های مشروطه‌خواهان معتقد به تقدم مقبولیت مردمی و زمینی بر مشروعبیت آسمانی یا همان جریان‌های طرفدار اصلاح‌طلبی از درون نظام نیستند؛ و چارچوب حقوقی مشروعه‌خواهان در قانون اساسی فعلی که همان اصل ولایت مطلقه فقهاتی و اصل شورای نگهبان دست‌پخت مقام عظمای فقهت و ولایت می‌باشد، راه هر گونه نفوذ جریان‌های غیر خودی اصلاح‌طلب معتقد به تغییر از درون بسته است؛ و تلاش تمامی این جریان‌ها را در ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی سترون و عقیم کرده است. آنچنانکه بدون تردید در این رابطه می‌توان داوری کرد که اصلاً و ابداً در چارچوب این قانون اساسی و دو اصل «ولایت مطلقه فقهاتی» و «شورای نگهبان صاحب نظارت استصوابی» امکان تغییر از درون این نظام وجود ندارد.

البته وجه مشترک جریان‌های مشروطه‌خواه انقلاب مشروطیت با جریان‌های به اصطلاح طرفدار اصلاحات از درون نظام رژیم مطلقه فقهاتی در این می‌باشد که هر دو رویکرد در دو فصل مختلف تاریخ حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران از جانب اقلیت میانی یا طبقه متوسط شهرنشین جامعه ایران حمایت شده‌اند و حمایت نیز می‌شوند. برعکس رویکرد مشروعه‌خواهان که در دو انقلاب مشروطیت و انقلاب ضد استبدادی ۵۷ از جانب اقلیت سنتی پائین جامعه حمایت شده‌اند و حمایت می‌شوند.

وجه مشترک دیگر دو انقلاب مشروطیت و انقلاب ضد استبدادی ۵۷ جامعه ایران در این می‌باشد که تقریباً هر دو انقلاب فاقد عصر روشنگری یا تقدم انقلاب فرهنگی و انقلاب اجتماعی بر انقلاب سیاسی بوده‌اند؛ به عبارت دیگر هر دو انقلاب مشروطیت و ضد استبدادی ۵۷ جامعه ایران «انقلاب سیاسی صرف بوده‌اند» و همین فقدان پروسس انقلاب فرهنگی و انقلاب اجتماعی در تکوین این دو انقلاب سیاسی باعث

گردید تا هر دو انقلاب مشروطیت و ضد استبدادی ۵۷ در فرایند اول تکوین خود شکست بخورند. البته در خصوص این داوری ما، در اینجا لازم است ذکر کنیم که هر چند حرکت سید جمال و حرکت فرهنگی روشنفکران نیمه دوم قرن نوزدهم در راستای ایجاد عصر روشنگری بوده است، ولی به علت رویکرد انطباقی حرکت سیدجمال و حرکت روشنفکران فرهنگی نیمه دوم قرن نوزدهم ایران (که بر پایه تاسی یکجانبه از انقلاب کبیر فرانسه شکل گرفته بود) این رویکرد انطباقی آنها مانع از آن شد تا حرکت آنها بدل به عصر روشنگری برای انقلاب سیاسی مشروطیت بشود. آنچنانکه در خصوص انقلاب سیاسی ضد استبدادی ۵۷ به علت شکست جنبش ارشاد شریعتی در فرایند پسانتعطیلی حسینی ارشاد در آبان ماه ۵۱ آن جنبش فرهنگی - اجتماعی شریعتی (به خصوص در فرایند پسادرگذشت او در خرداد ۵۶) نتوانست بدل به انقلاب فرهنگی و انقلاب اجتماعی و در نتیجه عصر روشنگری در جامعه ایران بشود و البته اوج فاجعه آنجا بود که اصلاً جنبش فرهنگی - اجتماعی شریعتی از نیمه دوم سال ۵۶ بدل به جنبش سیاسی صرف گردید؛ که همین استحاله انحرافی جنبش ارشاد شریعتی از نیمه دوم سال ۵۶ از صورت فرهنگی - اجتماعی به شکل سیاسی صرف در غیبت شریعتی و غیبت پیشگامان باعث گردید تا نیروی‌های جنبش ارشاد شریعتی در چارچوب شعار سرنگونی شاه خمینی، دنباله‌رو اسلام فقهتی و رهبری خمینی بشوند.

آنچنانکه برای مثال حسن حبیبی و میرحسین موسوی از پیروان جنبش فرهنگی اجتماعی شریعتی جزء معماران اولیه هسته سخت رژیم مطلقه فقهتی که همان مشروعه‌خواهان بودند، درآمدند.

بنابراین آنچه که در این رابطه مهم است اینکه «جنبش فرهنگی اجتماعی شریعتی نتوانست عصر روشنگری انقلاب ضد استبدادی ۵۷ را بوجود بیاورد و نتوانست قبل از انقلاب سیاسی ۵۷ در جامعه ایران انقلاب فرهنگی و انقلاب اجتماعی ایجاد نماید».

در نتیجه:

وجه مشترک دیگر دو انقلاب مشروطیت و انقلاب ضد استبدادی ۵۷ جامعه ایران این بود که «هر دو انقلاب فاقد عصر روشنگری و فاقد پروسس تقدم انقلاب فرهنگی و انقلاب اجتماعی بر انقلاب سیاسی بودند»؛ که همین امر باعث گردید تا هر دو انقلاب مشروطیت و ضد استبدادی ۵۷ تنها انقلاب سیاسی محض بشوند؛ و همین آفت عامل شکست آنها گردید.

وجه مشترک دیگر انقلاب مشروطیت و انقلاب ضد استبدادی ۵۷ این است که «هر دو انقلاب در پروسه اولیه تکوین خود صورت مخملی و فاقد خشونت و کشتار فراگیر و همه جانبه بودند». بطوریکه در انقلاب مشروطیت تا قبل از به توپ بستن مجلس توسط محمد علی شاه قاجار و بازگشت استبداد صغیر به جامعه ایران حتی یک نفر هم کشته نشده بود؛ و در انقلاب ضد استبدادی ۵۷ آنچنانکه شیخ مرتضی مطهری داوری می‌کرد، حاکمیت از راه رسیده موج‌سوار فقهاتی هرگز باور نمی‌کرد که با چهار تا راه‌پیمائی، شاه پا به فرار بگذارد و رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی سرنگون بشود. البته فقدان خشونت فراگیر در دو انقلاب یک حسن می‌باشد چراکه «هر انقلابی که توسط خشونت پیروز بشود، در ادامه برای استمرار حیات خود نیازمند به خشونت می‌باشد» و این حقیقتی است که نه کارل مارکس و نه لنین در خصوص تدوین‌گذار به سوسیالیسم کلاسیک و سوسیالیسم دولتی توان فهم آن را نداشتند.

نکته‌ای که در عرصه آسیب‌شناسی دو انقلاب مشروطیت و ضد استبدادی ۵۷ جامعه ایران باید به آن عنایت بکنیم، اینکه فقدان خشونت فراگیر در عرصه گذار انقلابی به دو صورت اتفاق می‌افتاد، یکی اینکه از طریق «گذار دموکراتیک» حاصل می‌شود و دیگر اینکه «فقدان خشونت فراگیر و همه جانبه مولود زد و بند بین‌المللی برای سالم نگه داشتن بازوهای چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم فاسد در حال سقوط می‌باشد». پر واضح است که هم در انقلاب مشروطیت و هم در انقلاب ضد استبدادی ۵۷ عامل

«فقدان خشونت فراگیر» و «زد و بند بین‌المللی جهت حفظ دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم‌های مستبد و اقتدارگرا بوده است.»

برای مثال از بعد از نشست گوادولپ امپریالیسم جهانی جهت سالم نگه داشتن دستگاه‌های سرکوب‌گر و نیروهای نظامی و انتظامی رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی، تحت ماموریتی که به ژنرال هایزر دادند، دستگاه‌های نظامی و انتظامی و سرکوب‌گر رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی را وادار به تسلیم در برابر رهبری خمینی کردند؛ و همین امر باعث گردید تا سیر انتقال قدرت و گذار از پهلوی به رژیم مطلقه فقهتی تقریباً صورت مسالمت‌آمیزی پیدا کند.

بدین ترتیب است که اگر گذار انقلاب به صورت دموکراتیک صورت بگیرد، از آنجائیکه در گذار دموکراتیک، منهای اینکه جامعه دموکراتیک می‌باشد، نهادهای دموکراتیک در چارچوب جامعه مدنی دموکراتیک خود را سازماندهی مدنی کرده‌اند و فرهنگ دموکراتیک بران جامعه دموکراتیک حاکم می‌باشد، همین امر باعث می‌گردد تا انتقال قدرت در مرحله گذار صورت غیر خشونت‌آمیز فراگیری داشته باشد. پر پیدا است که مخملی بود انقلاب اول مشروطیت و انقلاب ضد استبدادی ۵۷ معلول گذار دموکراتیک نبوده است، بلکه به دلیل تصمیمات قدرت‌های مداخله‌گر امپریالیستی خارجی بوده است. ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد اینک:

۱ - انقلاب مشروطیت نخستین انقلاب دموکراتیک قاره آسیا بود.

۲ - انقلاب مشروطیت سنتز پیروزی مشروطه‌خواهان بر مشروطه‌خواهان بود در صورتی که انقلاب ضد استبدادی ۵۷ سنتز پیروزی مشروطه‌خواهان بر مشروطه‌خواهان می‌باشد.

۳ - هدف انقلاب مشروطیت قانون و پارلمان بود.

۴ - اولین میوه و ثمره انقلاب مشروطیت این بود که توانست جامعه «ایلیاتی ایران» را بدل به «ملت» بکند.

۵ - دومین ثمره و میوه انقلاب مشروطیت این بود که توانست «رعیت» جامعه ایران را بدل به «شهروند» بکند.

۶ - سومین دستاورد انقلاب مشروطیت این بود که توانست «حق و حقوق شهروندی» را جایگزین «تکلیف و تعبد و تقلید» سیاسی مذهبی جامعه سنتی گذشته ایران بکند.

۷ - چهارمین دستاورد انقلاب مشروطیت این بود که توانست «قانون زمینی» مصوبه پارلمان انتخاباتی مردم را جایگزین «احکام فقهی» دست‌پخت حوزه‌های فقه‌های بکند.

۸ - جامعه امروز ایران هنوز گرفتار پرسش‌هایی است که از دل انقلاب مشروطیت بیرون آمد مثل:

الف - موضوع رهائی زن ایرانی.

ب - تقدم انقلاب فرهنگی و انقلاب اجتماعی بر انقلاب سیاسی.

ج - پیوند جامعه مدنی به نهادهای مدنی و مبارزه مدنی و حقوق مدنی.

د- تغییر دموکراتیک از طریق گذار دموکراتیک و جامعه دموکراتیک و فرهنگ دموکراتیک و مطالبات دموکراتیک و جنبش دموکراتیک و نهادهای دموکراتیک.

ه - پیوند حق حقوق صنفی با حق حقوق مدنی و حق و حقوق سیاسی در جنبش مطالباتی جامعه ایران.

و - لازمه تکوین حق شهروندی در جامعه رنگین کمان ایران توسط حقوق علی‌السویه شهروندی برای همه و حق تعیین سرنوشت برای همه شهروندان

ایران.

۹ - پنجمین دستاورد انقلاب مشروطیت این بود که «مشروعیت و مقبولیت منشاء قدرت سه مؤلفه‌ای حاکمیت» را از آسمان به زمین منتقل کرد و «اراده مردم» را جایگزین «مشروعیت آسمانی» کرد.

۱۰ - ششمین دستاورد انقلاب مشروطیت این بود که «قانونیت» به عنوان مبنای دموکراسی در گرو سلامت در تصویب قوانین توسط نبودن تبعیض سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و حفظ کرامت انسانی و حق انتخاب آگاهانه مردم و عدالت اجتماعی دانست، چراکه بدون عدالت اجتماعی و برابری حقوق شهروندی امکان برابری در برابر قانون تحقق پیدا نمی‌کند.

۱۱ - هفتمین دستاورد انقلاب مشروطیت این بود که «بدون اعتقاد به حق و حقوق طبیعی برای همه بشریت» نمی‌توان به قانون عادلانه زمینی دست پیدا کرد.

۱۲ - هشتمین دستاورد انقلاب مشروطیت این بود که «بدون نفی تبعیض جنسیتی و تبعیض عقیدتی و تبعیض قومی و نژادی نمی‌توانیم به هویت ایرانی به عنوان یک ملت پایدار دست پیدا کنیم.»

۱۳ - نهمین دستاورد انقلاب مشروطیت این بود که «بدون دستیابی به فرهنگ دموکراتیک در جامعه ایران امکان تحقق دموکراسی پایدار وجود ندارد.»

۱۴ - دهمین دستاورد انقلاب مشروطیت این بود که «بدون دستیابی به جامعه مدنی و نهادهای مدنی نمی‌توان قدرت‌های سه مؤلفه‌ای حاکمیت را محدود و کنترل کرد.»

۱۵ - یازدهمین دستاورد انقلاب مشروطیت این بود که «دموکراتیک کردن جامعه ایران تنها از طریق نهادهای دموکراتیک مردمی ممکن می‌باشد نه به صورت دستوری و تزریقی از بالا.»

۱۶ - دوازدهمین دستاورد انقلاب مشروطیت این بود که «هر گونه حکومت فقاہتی در هر شکل و صورتی غیر دموکراتیک و توتالیتر و اقتدارگرا و تمامیت‌خواه می‌شود.»

۱۷ - سیزدهمین دستاورد انقلاب مشروطیت این بود که «سکولاریسم سیاسی جدائی نهاد دین از دولت است، نه جدائی نهاد دین از جامعه» چراکه نهاد دین می‌تواند یکی از ستون‌های جامعه مدنی در جامعه دینی ایران باشد و دین می‌تواند در جامعه دینی در عرصه فرهنگ‌سازی دموکراتیک برای مردم نقش کلیدی و مثبت داشته باشد و حضور دین در حوزه اجتماعی یک جامعه دینی نه تنها منافعی با دموکراسی نیست بلکه برعکس قوام‌بخش دموکراسی می‌باشد.

۱۸ - چهاردهمین دستاورد انقلاب مشروطیت این بود که «بدون حمایت همه جانبه طبقه متوسط شهری در ایران نمی‌توان به دموکراسی دست پیدا کرد و بدون حمایت همه جانبه گروه‌های اجتماعی قاعده جامعه ایران نمی‌توان به سوسیالیسم رسید»، به عبارت دیگر «طبقه متوسط موتور دموکراسی در جامعه ایران می‌باشد و طبقه زحمتکش موتور سوسیالیسم در جامعه ایران می‌باشد و تنها با پیوند دو جبهه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه است که در جامعه امروز ایران می‌توان به دموکراسی سوسیالیستی دست پیدا کرد.»

۱۹ - پانزدهمین دستاورد انقلاب مشروطیت این بود که «با اقتصاد نفتی و اقتصاد دولتی و اقتصاد رانتی و اقتصاد پادگانی در جامعه ایران نمی‌توان به دموکراسی رسید.»

۲۰ - شانزدهمین دستاورد انقلاب مشروطیت این بود که «دموکراسی معادل انتخابات نیست دموکراسی منهای حقوق برابر شهروندی جامعه رنگین کمان ایران بی‌معنا و غیر ممکن می‌باشد» انتخابات خارج از دموکراسی وسیله استحکام پایگاه قدرت بالائی‌ها خواهد بود.

۲۱ - هفدهمین دستاورد انقلاب مشروطیت این بود که «بدون دموکراتیک کردن

اجتماعی جامعه ایران نمی‌توان به دموکراسی در جامعه ایران دست پیدا کرد و برای دموکراتیک کردن جامعه ایران نیازمند به فرهنگ دموکراسی و نهادهای دموکراتیک و جامعه مدنی هستیم.»

انقلاب مشروطه ۱۴ مرداد ۱۲۸۵

در ترازوی

انقلاب ضد سلطنتی و

فقهائی ۲۲ بهمن ۵۷

و

نمضت مقاومت ملی

سالهای ۲۹ تا ۳۳ ملت ایران

مقدمه:

چهاردهم مرداد ۱۳۸۹ مصادف با یکصد و چهارمین سالروز صدور فرمان مشروطیت و اعلام پیروزی انقلاب مردمی مشروطیت ایران می‌باشد. آنچنانکه ۲۸ مرداد ۱۳۸۹ مصادف است با پنجاه هفتمین سالروز کودتای ۲۸ مرداد و شکست نهضت مقاومت ملی ایران که اگر در همین رابطه انقلاب شکست خورده ضد سلطنتی فقهاتی ۲۲ بهمن ۵۷ را هم در نظر بگیریم، از آنجائیکه فاصله زمانی انقلاب فقهاتی ۵۷ تا انقلاب مشروطیت تقریباً ۷۲ سال می‌باشد می‌توانیم بر پایه فاصله زمانی این سه تحول بزرگ چنین نتیجه بگیریم که ملت ایران تنها ملتی است که در قرن بیستم میلادی سه انقلاب بزرگ اجتماعی به ثمر رسانده است و اگر انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ به عنوان بزرگ‌ترین و سرآغاز تحول اجتماعی بورژوا دموکراتیک بشریت و سرآغاز دوران غلبه طبقه انقلابی بورژوازی اروپا بر طبقه ارتجاعی فئودالیت‌ها اروپا در قرن هیجدهم بدانیم، با عنایت به اینکه انقلاب مشروطیت ایران در سال ۱۹۰۶ تحقق پیدا کرده است، لذا در قیاس تاریخی انقلاب مشروطیت با تمامی انقلابات

بورژوا دموکراتیک جهان غیر سرمایه‌داری مغرب زمین، انقلاب مشروطیت ایران سرآغاز تحول اجتماعی بورژوا دموکراتیک جهان غیر غرب در تاریخ جهان می‌باشد چراکه تمامی انقلابات بورژوا دموکراتیک جهان غیر غرب سرمایه‌داری از انقلاب بورژوا دموکراتیک روسیه تا انقلاب بورژوا دموکراتیک چین و ژاپن و... همگی از نظر تاریخی بعد از انقلاب مشروطیت ایران تحقق پیدا کرده است و البته این برتری تاریخی در رابطه با نهضت ضد امپریالیستی خلق‌های جهان که به صورت مشخص از بعد از جنگ بین‌الملل دوم (۱۹۳۹ - ۱۹۴۵) عینیت تاریخی پیدا کرد نیز صادق می‌باشد، چراکه نهضت رهائی‌بخش و ضد امپریالیستی مقاومت ملی ایران به رهبری دکتر محمد مصدق که از بعد از شهریور ۱۳۲۰ در مرحله اعتلائی خویش قرار گرفت به لحاظ تاریخی سر سلسله جنبان نهضت رهائی‌بخش و ضد امپریالیستی جهان بعد از جنگ بین‌الملل دوم می‌باشد یعنی آنچنانکه مائو رهبر چین در نامه خود به یکی از رهبران سیاسی تشکیلات مائوئیستی ایران یادآوری می‌کند که انقلاب مشروطیت ایران سرآغاز پیروزی جنبش بورژوا دموکراتیک در خلق‌های جهان به اصطلاح سوم می‌باشد، نهرو و ناصر در پیام‌های خود به پیشتازی و پیشگامی و پیشکسوتی و پرچمداری و رهبری مبارزه رهائی‌بخش ضد امپریالیستی مصدق در جهان، خلق‌های بعد از جنگ بین‌الملل دوم اذعان می‌نمایند؛ اما با همه این موفقیت‌ها و برتری‌های تاریخی که تاریخ جنبش اجتماعی خلق ایران در یک قرن گذشته داشته است سؤال عظیم و فربه و سترگ تاریخی که در اینجا مطرح می‌شود عبارت است از اینکه:

چرا با همه این احوال و برتری‌های تاریخی که جنبش اجتماعی ملت ما در قرن بیستم داشته است از نظر دستاورد در نقطه می‌بینیم منحنی دستاوردهای خلق‌های به پا خاسته قرن بیستم می‌باشد؟ (البته طرح موضوع دستاوردها در اینجا هم اشاره به دستاوردهای اقتصادی دارد و هم اشاره به دستاوردهای اجتماعی و سیاسی می‌کند) چراکه آنچنانکه از نظر دستاوردهای اقتصادی کشور ما نتوانسته است همگام با

پیشرفت اقتصادی کشورهایی چون ژاپن و چین و کره جنوبی یا آرژانتین و برزیل و... (که همگی آنها به لحاظ تحقق تحول تاریخی بورژوا دموکراتیک در مرحله مؤخر تاریخی نسبت به تاریخ تحول اجتماعی کشور ایران قرار داشته‌اند) پیش رفت نماید. از نظر دستاوردهای سیاسی و اجتماعی هم کشور ما نتوانسته است همگام با پیشرفت سیاسی و اجتماعی کشورهای مثل هندوستان و... (که باز به لحاظ تحول تاریخی بورژوا دموکراتیک تاریخی مؤخر از کشور ما دارد) در عرصه دموکراسی پیشرفت کند. البته این سؤال یک سؤال تاریخی است که هر انسان روشنفکر این مرز بوم در این تند پیچ تاریخی سرنوشت کشورمان باید از خود بکند و تا زمانیکه در این مرحله حساس تاریخی ایران یک روشنفکر یا پیشگام این مرز و بوم از خود چنین سؤال تاریخی نکند و برای این سؤال تاریخی خود پاسخی تاریخی پیدا نکند هر گونه حرکتی و اقدامی در این کشور محتوم به شکست خواهد بود و لذا طبیعی خواهد بود که برحسب آن پاسخی که آن جریان یا آن شخص به این سؤال فربه تاریخی می‌دهد حرکت او دارای مضمون و کیفیت و سمت و سوی تاریخی می‌گردد.

در همین رابطه با توجه به حساسیت این سؤال سترگ تاریخی است که نشر مستضعفین در سرآغاز یکصد و پنجمین سال پیروزی انقلاب مشروطیت ایران و سرآغاز پنجاه و هشتمین سال شکست نهضت مقاومت ملی مردم ایران اقدام به نشر این ویژه‌نامه مرداد ماه ۸۹ کرده است تا توسط آن بتواند با هم سنگ کردن این سه تحول شکست خورده بزرگ اجتماعی یک قرن گذشته ایران در ترازوی یکدیگر پاسخی علمی برای این سؤال عظیم و بزرگ و سترگ پیدا کند که:

چرا ملت ایران از یکطرف در مدت یک قرن گذشته مجبور به سه انقلاب یا سه تحول بزرگ اجتماعی گردید و از طرف دیگر چرا ملت ایران در عرصه این سه تحول بزرگ یک قرن گذشته شکست خورد و نتوانست خواسته‌های تاریخی خود را از این تحول

سه گانه حاصل نماید؟

طبیعی است که وقتی در برابر اینچنین سؤال فربه تاریخی قرار می‌گیریم خود طرح سؤال از طرح پاسخ مهمتر است و بیش از آنکه به عظمت پاسخ در این رابطه بپردازیم باید به عظمت این سؤال تاریخی فکر کنیم آنچنانکه مولانا در این رابطه می‌گوید:

گفت موسی ای خداوند حساب	نقش کردی باز چون کردی خراب؟
نر و ماده نقش کردی جانفزا	وانگهان ویران کنی این را چرا؟
گفت حق دائم که این پرسش ترا	نیست از انکار و غفلت و زهوا
ورنه تأدیب و عتابت کردمی	بهر این پرسش ترا ازردمی
لیک می‌خواهی که در افعال ما	باز جوئی حکمت و سر بقا
تا از آن واقف کنی مر عام را	پخته گردانی بدین هر خام را
قاصدا سائل شدی در کاشفی	بر عوام ارچه که تو زان واقفی
زآنک نیم علم آمد این سؤال	هر برونی را نباشد این مجال
هم سؤال از علم خیزد هم جواب	همچنانک خار و گل از خاک و آب
هم ضلال از علم خیزد هم هدی	همچنانک تلخ و شیرین از ندی
زآشنائی خیزد این بغض و ولا	وز غذای خوش بود سقم و قوی
مستفید اعجمی شد آن کلیم	تا عجیمانرا کند ز این سر علیم
ما هم از وی اعجمی‌سازیم خویش	پاسخش آریم چون بیگانه پیش
خر فروشان خصم یکدیگر شدند	تا کلید قفل آن عقد آمدند

چرا هم انقلاب مشروطیت ۱۲۸۵ و هم نهضت مقاومت ملی سال‌های ۲۰ تا ۳۲ و هم انقلاب ضد سلطنتی فقهاتی ۲۲ بهمن ۵۷ ملت ایران شکست خورد؟

آیا سوالی از این عظیم‌تر و فربه‌تر و سترگ‌تر در تاریخ ایران وجود دارد؟

آیا تا زمانیکه برای این سؤال تاریخی پاسخی تاریخی پیدا نکنیم هرگز می‌توانیم در این مرز و بوم دست به یک تحول اجتماعی تاریخی بزنیم؟

آیا نباید ارزش هر جریان مدعی تحول اجتماعی در این کشور بر پایه وزن پاسخی باشد که به این سؤال می‌دهد؟

آیا این حقیقت تاریخی را می‌توانیم در اینجا مطرح کنیم که علت اینکه هر بار تحول اجتماعی کشور ما با شکست روبرو می‌شود به خاطر این است که تا کنون نتوانسته‌ایم برای این سؤال تاریخی یک جواب تاریخی پیدا کنیم؟

به هر حال اگر با طرح همین چند سؤال عظمت و ارزش سؤال فوق برای پیشگامان و روشنفکران این مرز بوم روشن شده باشد برای نشر مستضعفین هدف حاصل شده است و اما در رابطه با پاسخ به این سؤال نخست قبل از اینکه به طرح پاسخ نشر مستضعفین به این سؤال بپردازیم به طرح پاسخ‌های مختلفی که از طرف صاحب نظران مختلف مطرح شده اشاره‌ای هر چند گذرا می‌کنیم:

۱ - نظریه سوبرکتیوی :

آنچنانکه همگان می‌دانند معمار بزرگ این نظریه معلم کبیرمان شریعتی می‌باشد لذا در اینجا نخست به طرح پاسخ معلم کبیرمان شریعتی در رابطه با سؤال فوق می‌پردازیم بطوریکه می‌دانید پاسخ شریعتی به سؤال فوق در کانتکس طرح یک سؤال دیگر مطرح شده است آنجا که شریعتی می‌گوید علت اینکه انقلاب کبیر فرانسه

پس از دو قرن روز بروز شکوفاتر و بالنده‌تر می‌گردد و دارای دینامیسم اعتلا بخش می‌باشد ولی انقلاب مشروطیت ما هنوز استقرار پیدا نکرده به شکست منتهی شد چه می‌باشد؟ در پاسخ به این سؤال دوم است که شریعتی می‌گوید علت این می‌باشد که انقلاب کبیر فرانسه با صد سال کار فکری و رنسانس فکری انجام گرفت در صورتی که انقلاب مشروطیت ما با چند تا فتوی شروع شد به عبارت دیگر اگر این سؤال و جواب شریعتی را تعمیم دهیم یعنی از یکطرف دامنه سؤال شریعتی را به نهضت مقاومت ملی و انقلاب ضد سلطنتی فقهاتی ۲۲ بهمن ۵۷ (که از نظر ما اگر شریعتی می‌بود همه اینها مانند ما شکست خورده تبیین می‌کرد) تعمیم دهیم و از طرف دیگر دامنه پاسخ شریعتی را هم از قیاس با انقلاب کبیر فرانسه به کلیه انقلابات موفق اقتصادی اجتماعی بشر در قرن‌های ۱۹ و ۲۰ تعمیم دهیم. پاسخ نهائی شریعتی به این سؤال تعمیم یافته این می‌باشد که علت شکست انقلاب مشروطیت و نهضت مقاومت ملی و انقلاب ضد سلطنتی فقهاتی ۲۲ بهمن ۵۷ به این دلیل است که بستر سوژکتیو این تحولات بزرگ اجتماعی قبلاً تکوین پیدا نکرده و به همین دلیل پروسه ابژکتیو این تحولات صورتی خود به خودی و فتوائی و تکلیفی داشته است و تا زمانیکه این سوژکتیو تحولات اجتماعی شکل پیدا نکند انحراف و شکست ابژکتیو تحولات اجتماعی ایران از نظر شریعتی امری جبری می‌باشد و به همین علت بود که شریعتی از سال ۴۳ که به ایران آمد استراتژی خودش را بر پایه این پاسخ در جهت اعتلای سوژکتیو تحولات اجتماعی بر پایه اسلام و مذهب و شیعه و خودآگاهی اعتقادی که از نظر شریعتی پایه اساسی سوژکتیو تاریخی مردم ایران می‌باشد استوار ساخت و انجام دیگر خودآگاهی تاریخی و اجتماعی و سیاسی و طبقاتی و... در ایران که عامل تحولات اجتماعی خواهد شد.

از نظر شریعتی در چارچوب همین خودآگاهی اعتقادی تبیین می‌گردد و اینچنین بود که شریعتی معتقد بود که اگر این تکوین سوژکتیو تحولات اجتماعی ایران سه نسل

یا سیصد سال هم طول بکشد نباید جهت انجام ایزکتیو تحولات اجتماعی در جامعه ایران دست به سزارین بزنییم.

۲- نظریه ساختاری:

طرفداران این نظریه که تمامی معتقدین به سوسیالیسم علمی در عرصه‌های مذهبی و غیر مذهبی ایران تشکیل می‌دهند علت شکست تحولات تاریخی مشروطیت و نهضت مقاومت ملی و انقلاب ضد سلطنتی فقهاتی ۲۲ بهمن ۵۷ در عقب‌ماندگی ساختاری ایران ارزیابی می‌کنند از دیدگاه این نظریه‌پردازان سوسیالیستی علت شکست‌های فوق بازگشت پیدا می‌کند به وضعیت ساختاری ایران در مرحله شکل‌گیری انتقال مناسبات تولیدی ایران از مرحله زمین‌داری به مرحله سرمایه‌داری و موقعیت سرمایه‌داری ایران به لحاظ تاریخی و ساختاری که خود شکلی غیر دینامیسمی و وارداتی و مکانیسمی داشته است. توضیح آنکه از دیدگاه این نظریه‌پردازان علت شکست تحولات اجتماعی سه‌گانه فوق بازگشت پیدا می‌کند به وضعیت بیمار ساختاری ایران که خود بیماری ساختاری ایران بازگشت پیدا می‌کند به اولاً وضعیت انتقال مناسبات زمین‌داری ایران به مناسبات سرمایه‌داری در ثانی پروسه شکل‌گیری خود مناسبات سرمایه‌داری ایران.

الف - وضعیت انتقال مناسبات زمین‌داری به مناسبات سرمایه‌داری:

از آنجائیکه طبق دینامیسم طبیعی تاریخی برای اینکه وضعیت انتقال مناسبات زمین‌داری به مناسبات سرمایه‌داری صورت علمی داشته باشد می‌بایست:
اولاً: انباشت اولیه سرمایه‌داری از طریق سرریز شدن ثروت‌های مازاد مناسبات زمین‌داری به مناسبات سرمایه‌داری صورت گیرد.

ثانیاً: پروسه تکوین سرمایه‌داری در یک جامعه به دو شکل:

اول - بورژوائی یا بورژوازی تجاری صورت گیرد.

دوم - کاپیتالیسمی یا تکوین بورژوازی تولیدی به انجام برسد.

سوم - آنچنانکه انباشت اولیه بورژوازی تجاری در هر جامعه‌ای باید ثروت‌های سرریز شده از مناسبات زمین‌داری باشد انباشت اولیه در عرصه کاپیتالیستی یا سرمایه‌داری صنعتی - تولیدی باید از طریق سرریز شدن سرمایه‌های تجاری توسط بورژوازی تجاری به بورژوازی صنعتی - تولیدی به انجام برسد که در کشور ایران تمامی این مراحل صورت طبیعی و دینامیسمی خود را طی نکرده است و گاه صورت‌های مکانیسمی یا وارداتی و برونی‌جانشین صورت‌های دینامیسمی گردیده است که در اینجا بشرح آن می‌پردازیم:

ب - پروسه انتقال زمین‌داری و چگونگی شکل‌گیری سرمایه‌داری تجاری و تولیدی - صنعتی ایران:

اگر سرآغاز شکل‌گیری بورژوازی تجاری یا بورژوازی کلاسیسم ایران را به دوران صفویه یعنی نیمه دوم قرن هفده بدانیم (که این دوران مصادف است با دوران رنسانس اروپا و اعتلای بورژوازی تجاری اروپا) از آنجائیکه هیئت‌های حاکمه ایران بر پایه تولید ویژه آسیائی از آغاز شکل‌گیری تاریخ ایران پیوسته بر پایه اصل غارت - غنیمتی استبداد مطلق العنان خود را بر توده زحمتکش ایران ادامه می‌داده‌اند. این استراتژی غارت و غنیمتی نظام‌های اتوکراتیک و دسپاتیزم ایران باعث می‌شده تا تمامی دستاوردهای زحمتکشان ایران توسط هیئت‌های حاکمه ایران (منهای یک زندگی بخور و نمیر) پیش از آنکه توسط طبقه استثمارگر حاکمه زمین‌دار ایران

به غارت برود توسط این هیئت‌های حاکمه غارت شود و تازه علاوه بر این غارت دستاوردهای زحمتکشان ایران از آنجائیکه هیئت‌های حاکمه جبار ایران در تمامی دوران‌های گذشته دائماً در حال جنگ و ستیز بیرونی جهت کسب غنیمت‌های جنگی برای پرکردن خزانه‌های خود بودند با عنایت به اینکه جنگ‌های گذشته تماماً بر پایه نیروی انسانی استوار بوده نه مانند امروز که تکیه عمده آن بر تکنولوژی می‌باشد. این امر باعث می‌شده تا بستر تأمین کننده نیروی انسانی جنگ افروزی آنها (از آنجائیکه در مناسبات ماقبل سرمایه‌داری مانند امروز ارتش صورت کلاسیک نداشته) از همین نیروهای زحمتکش تولیدی جامعه ایران تأمین گردد. برای نمونه برای تأمین نیروی انسانی یک لشکرکشی نادر افشار یا سلطان محمود غزنوی که تمامی آنها زحمتکشان تولید کشاورزی ما بودند کل تولید کشاورزی ما تعطیل می‌گردید طبیعی است که کُشت و کُشتار این نیروها تا چه اندازه می‌توانست به اقتصاد کشاورزی ما ضربه وارد کند. به این ترتیب بود که زحمتکشان ایران در آن مناسبات از دو طریق توسط هیئت‌های حاکمه ایران مورد ستم و غارت و استثمار قرار می‌گرفتند هم استعباد فیزیکی جهت تأمین نیروی نظامی آنها بر اینها تحمیل می‌شد و هم استثمار اقتصادی توسط غارت دستاوردهای تولیدی آنها انجام می‌گرفت. البته این غارت و استثمار و استعباد توده‌های زحمتکش ایران من‌های استثمار طبقه زمین‌دار ایران بوده است به همین علت بود که در تاریخ مناسبات ماقبل سرمایه‌داری ایران انباشت اولیه قابل انتقال به مناسبات تجاری نه از جانب طبقه حاکمه ایران مانند اروپا امکان‌پذیر گردید و نه از جانب طبقه زحمتکش تولیدی، چراکه هیئت‌های حاکمه ایران در طول ۲۵۰۰ سال گذشته هم طبقه زحمتکش ایران را غارت و استثمار می‌کرد و هم طبقه حاکمه اقتصادی ایران را برای پرکردن خزانه‌های خالی خود آن زمانی که غنیمت‌های باد آورده خارجی نمی‌توانست پر کند غارت می‌کردند.

اینهمه باعث گردید که در دوران صفویه که بورژوازی تجاری ایران در شکل سنتی

و کلاسیسم آن در حال تکوین و رشد بود به علت عدم سرریز شدن ثروت‌های زمین‌داری نتواند مانند اروپا از آنچنان رشد و اعتلائی برخوردار گردد، به همین دلیل بورژوازی تجاری ایران که ریشه آن در بورژوازی کلاسیسم و سنتی و بازار نهفته بود از همان دوران صفویه و افشاریه و زندیه و قاجاریه که همگی ایل‌های غارت‌گر بودند نتوانست دارای رشد طبیعی گردد و همین ضعف بورژوازی تجاری ایران در برابر مناسبات زمین‌داری و طبقه حاکمه زمین‌دار و هیئت‌های حاکمه اتوکرات ایران بود که باعث گردید تا مناسبات سرمایه‌داری ایران از همان نطفه اولیه تکوینی خود بیمار متولد گردد و زمانی این بیماری سرمایه‌داری ایران شدت پیدا کرد که با پیدایش چاه‌های نفت همراه با سرمایه‌های باد آورده آن هیئت‌های حاکمه مستبد ایران جهت تثبیت حاکمیت خود بر پایه شکل‌گیری مناسبات سرمایه‌داری به جای شکل‌گیری انباشت اولیه از طریق سرریز شدن سرمایه تجاری سرمایه‌های نفتی توسط هیئت‌های حاکمه ایران به بورژوازی تولیدی ایران تزریق گردید که این موضوع باعث گردید تا از دو طریق بورژوازی صنعتی ایران دچار بیماری گردد هم در عرصه سرمایه اولیه و انباشت اولیه بورژوازی صنعتی که این موضوع عاملی شد تا سرمایه‌داری صنعتی ایران به جای دینامیسم، به صورت دستوری از طریق هیئت‌های حاکمه جبار تکوین پیدا کند. مثل عملیات رفرم اقتصادی شاه در سال ۱۳۴۰ که توسط پلاتفرم شش ماده‌ای تحمیلی از طرف کندی به شاه به انجام رسید. از طرف دیگری زمینه‌های ابژکتیویته و سوژکتیویته پرولتاریای صنعتی ایران بود که بر عکس اروپا مستقیماً از روستا به حاشیه تولید و از حاشیه تولید به پرولتاریای صنعتی انتقال پیدا کردند که این موضوع باعث گردید تا پرولتاریای صنعتی ما نتواند پروسه طبیعی تاریخی خود را طی کند در نتیجه پرولتر صنعتی یا طبقه کارگر امروز ما به لحاظ سوژکتیوی همان دهقان زمین‌داری می‌باشد که از زمین کشاورزی روستا مستقیم پشت چرخ‌های کارخانه قرار گرفته است.

طرفداران نظریه ساختاری به این دلایل معتقدند که سرمایه‌داری ایران به این دلایل نتوانسته دارای یک رشد طبیعی بشود و همین بیماری باعث گردیده که نه طبقه بورژوازی ما بتواند دارای یک هویت تاریخی بشود و نه طبقه کارگر ما نتوانسته دارای یک هویت طبیعی تاریخی بشود که اینهمه باعث گردیده تا در سه تحول اجتماعی گذشته نه طبقه بورژوازی ملی ایران بتواند رسالت تاریخی خود را مانند اروپا یا کشورهای مثل هند و چین و... به انجام برساند و نه طبقه تولید کننده و پرولتاریا یا کارگر ایران نتوانسته نقش تاریخی خود را مانند کشورهای صنعتی به درستی به انجام برساند که حاصل همه اینها باعث شد که طبقه کارگر و طبقه بورژوازی ملی ما تسلیم رهبری‌های سیاسی ماقبل سرمایه‌داری به لحاظ سوپژکتیوی قرار گیرند که این همه علت اصلی شکست تحولات سه‌گانه گذشته تاریخ ما از دیدگاه این نظریه‌پردازان می‌باشد. از نظر این نظریه‌پردازان تا زمانیکه وضعیت ساختاری ما هم به لحاظ سوپژکتیوی و هم به لحاظ ابژکتیوی سر و سامانی پیدا نکند اگر ده تا از این انقلابات هم انجام گیرد باز این هیئت‌های حاکمه نو رسیده توسط این انقلابات توسط طبقات حاکمه‌های درباری مانند بختک بر روی توده‌های زحمتکش خواهد افتاد و تمامی دستاوردهای اقتصادی و فرهنگی و سیاسی و اجتماعی ملت ایران را تاراج و نابود خواهند کرد.

۳ - نظریه نشر مستضعفین :

نظریه نشر مستضعفین در خصوص پاسخ به سؤال فوق نسبت به علت شکست سه تحول اجتماعی اخیر تاریخ ایران (مشروطیت - نهضت مقاومت ملی - انقلاب ضد سلطنتی فقهاتی ۲۲ بهمن ۵۷) تلفیقی از دو نظریه اول (نظریه سوپژکتیو شریعتی) و دوم (نظریه ساختاری) می‌باشد چرا که به قول شریعتی، نشر مستضعفین در این

رابطه نه مارکس است و نه ماکس وبر است بلکه مارکس وبر می‌باشد. توضیح آنکه از نظر نشر مستضعفین علت شکست تحولات اجتماعی سه‌گانه گذشته تاریخ ایران دو مؤلفه‌ای می‌باشد یک مؤلفه آن سوپژکتیوی می‌باشد و یک مؤلفه دیگر آن ابژکتیوی است. به این ترتیب که از نظر نشر مستضعفین در خصوص مؤلفه سوپژکتیوی علت شکست تحولات اجتماعی گذشته سه‌گانه تاریخ ایران ضعف تئوریک این تحولات می‌باشد که خود این ضعف تئوریک ریشه در تسلط اندیشه‌های فقهاتی و دگماتیسم بر جامعه در این مرحله از تاریخ داشته است و لذا در رابطه با این ضعف تئوریک بوده که هر سه تحول فوق در عرصه نظری و سوپژکتیوی صورت خود بخودی داشته و حداکثر سرمایه تئوریک این تحولات سه‌گانه اجتماعی تئوری نفی‌ائی بوده و هیچگونه تئوری اثباتی در رابطه با این سه تحول اجتماعی از طرف تئوری‌سازان و نظریه‌پردازان ایرانی برای توده‌های ایرانی مطرح نگردیده است که حاصل این خلاء تئوریک آن شده که حداکثر توده‌های اجتماعی ایران در عرصه این سه تحول بزرگ تاریخی اجتماعی فقط بدانند که چه نمی‌خواهند یعنی فقط می‌دانستند شاه باید برود یا اینکه استعمار انگلیس باید برود... اما اینکه چه چیزی باید جانشین آن گردد هیچ نمی‌دانستند و نمی‌شناختند و همین خلاء تئوریک در عرصه اثبات‌گرائی تئوریک باعث می‌شده تا هرچه به موازات نفی آن خواسته توده‌ها جانشین آن می‌گردید از طرف توده‌های انقلابی ایران مورد تأیید گردد و عکس آن منادیان این اندیشه‌ها حتی به سطح ماه انتقال پیدا کنند که حاصل این جایگزینی آن گردید که ارتجاعی‌ترین اندیشه‌های دگماتیسم قرون وسطائی همراه با نفی آنها در شکل اثباتی به دست همین توده‌های انقلابی بر کرسی اثباتی آن نفی‌های سیاسی بنشینند.

با رفتن قاجاریه نظام دست‌نشانده پهلوی توسط امپریالیسم انگلیس با کودتای ۱۲۹۹ بر سرنوشت مردم ایران مسلط گردید و با رفتن امپریالیسم انگلیس توسط کودتای سیاه ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیسم آمریکا بر سرنوشت ملت ایران مسلط شد و با رفتن رژیم

منحوس پهلوی در ۲۲ بهمن ۵۷ رژیم مطلقه فقهاتی بر سرنوشت توده‌های ایران حاکم گردید که تمام کشت و کشتار حکومت پنجاه ساله پهلوی در عرض یک ماه در ایران به انجام رسانید؛ بنابراین مؤلفه اول علت شکست تحولات اجتماعی سه‌گانه گذشته تاریخ ایران از نظر نشر مستضعفین مؤلفه سوپژکتیو یا خلاء تئوریک می‌باشد که از نظر نشر مستضعفین این خلاء سوپژکتیو یا تئوریک باعث گردیده تا توده‌های مردم ایران در عرصه این تحولات فقط مسلح به تئوری نفی‌ای بشوند و هرگز نسبت به آلترناتیو این نفی‌ها شناخت مشخص تئوریک نداشته باشند در نتیجه این امر باعث گردید تا توده‌های ما فقط در عرصه این تحولات بدانند که چه نمی‌خواهند اما اینکه چه می‌خواهند هیچ شناخت سیاسی و اقتصادی نداشته‌اند و همین ضعف تئوریک در عرصه اثبات‌گرایی بوده که باعث گردیده که تحولات سه‌گانه اجتماعی تاریخ گذشته ایران نتواند دستاورد مفهومی و تئوریک برای تاریخ مبارزات بشری داشته باشد که در قیاس با دستاوردهای تئوریکی که امثال انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب اکتبر روسیه برای بشریت به ارمغان آورد می‌توانیم به حد عمق این خلاء تئوریک تحولات گذشته ایران واقف گردیم؛ بنابراین در این راستا است که از نظر نشر مستضعفین بزرگترین رسالت پیشگام در این مرحله از تاریخ تحولات اجتماعی ایران برای اینکه در تحولات اجتماعی آینده ایران گرفتار آن بلاهای گذشته نگردیم پرکردن این خلاء تئوریک می‌باشد که لازمه این عمل طرح تئوریک تمامی دستاوردهای تئوریک بشر تا این مرحله از تاریخ توسط بومی کردن آنها همراه با مفهوم‌سازی یا تئوریک کردن دستاوردهای گذشته تاریخ تحولات مردم ایران می‌باشد، البته با زبان خود مردم که در این رابطه است که نشر مستضعفین بزرگترین رسالت تاریخی خود را در این مقطع بر پایه همین ضرورت‌های تاریخی تبیین می‌نماید و اما در رابطه با مؤلفه ابژکتیو نشر مستضعفین موضوع آسیب‌های ساختاری اقتصادی و اجتماعی و طبقاتی ایران بر پایه تولید ویژه آسیائی و تز غارت و غنیمتی هیئت‌های حاکمه جنایتکار گذشته ایران اعتقاد

دارد ولی راه حل مقابله کردن با این آسیب‌های بر پایه نسخه پیچی‌های سرمایه‌داری و لیبرالیستی اعم از لیبرالیسم اقتصادی یا لیبرالیسم سیاسی و یا لیبرالیسم اجتماعی و معرفتی امری خیانتکارانه تلقی می‌کند بلکه معتقد است که تنها بر پایه برنامه سوسیالیستی در کادر مرحله دموکراتیک تحول اجتماعی ایران است که می‌توانیم به درمان این آسیب‌های ساختاری ایران پردازیم و راه‌های غیر سوسیالیستی به جای کعبه به ترکستان ختم خواهد شد.

وجوه افتراق و تشابه سه تحول شکست خورده اجتماعی گذشته تاریخ ایران که عبارت است از انقلاب مشروطیت - نهضت مقاومت ملی و انقلاب ضد استبدادی فقهاتی ۲۲ بهمن ۵۷ چه می‌باشد:

حال پس از اینکه تا اندازه‌ای توانستیم به تئوری عام حاکم بر سه تحول بزرگ اجتماعی تاریخ گذشته ایران واقف گردیم در اینجا می‌توانیم وارد عرصه تئوری‌های خاص و مشخص این سه تحول بزرگ تاریخ گذشته ایران بشویم برای ورود به عرصه تئوری‌های خاص و مشخص این سه تحول بزرگ اجتماعی گذشته ایران باید نخست به وجه تشابه و سپس به وجه تمایز این سه تحول پردازیم.

وجه تشابه سه تحول بزرگ اجتماعی شکست خورده گذشته تاریخ ایران، مشروطیت - نهضت مقاومت ملی و انقلاب ضد سلطنتی فقهاتی ۵۷

وجه تشابه این سه تحول عبارتند از:

- ۱ - رهبری جنبش اجتماعی بر جنبش‌های طبقاتی و دموکراتیک.
- ۲ - جایگاه عمده خرده بورژوازی شهری هم به لحاظ عینی و هم به لحاظ ذهنی.

۳ - نقش مذهب در بسیج توده‌های اجتماعی.

۴ - عدم داشتن تشکیلات و تئوری‌های علمی رهبری این تحولات.

۵ - جوهر ضد اتوکراتیک جنبش‌های اجتماعی این سه تحول بزرگ اجتماعی.

۶ - کوتاه‌مدت بودن این تحولات در کادر صرفاً نفی‌ائی ضد استبدادی و عدم استمرار درازمدت این مبارزات به علت نبود تئوری‌های اثباتی در اندیشه هژمونی این سه تحول بزرگ اجتماعی تاریخ گذشته ایران.

۱ - رهبری جنبش اجتماعی:

در سه تحول شکست خورده اجتماعی تاریخ گذشته ایران نقش محوری این تحولات اجتماعی در دست جنبش اجتماعی ایران بوده است که این جنبش اجتماعی در مقاطع مختلف تاریخی گاه‌به‌گاه به شکل جنبش‌های قومی یا جنبش‌های منطقه‌ائی یا حتی جنبش‌های ایلاتی ایران عرض اندام کرده است البته طرح این موضوع به معنای نفی موجودیت جنبش‌های دیگر طبقاتی و دموکراتیک و سیاسی در جنبش‌های فوق نمی‌کند بلکه بالعکس مقصود این است که هژمونی جنبش‌ها در این تحولات اجتماعی در دست جنبش اجتماعی بوده است و جنبش‌های دیگر طبقاتی و دموکراتیک و سیاسی همگی تحت تأثیر و تحت هژمونی جنبش اجتماعی بوده‌اند.

۲ - جایگاه عمده خرده بورژوازی:

آنچنانکه فوقاً به اشاره رفت نخستین وجه تشابه سه تحول بزرگ اجتماعی تاریخ گذشته ایران موقعیت هژمونیک جنبش اجتماعی در تحولات سه‌گانه اجتماعی فوق

می‌باشد که از آنجائیکه خواستگاه اصلی جنبش‌های اجتماعی فوق به صورت مشخص خرده بورژوازی شهری ایران در لایه‌های مختلف آن بوده است که در جمع صورت طیفی داشته‌اند و به لحاظ کمی از کل جنبش طبقاتی و دموکراتیک و سیاسی ایران بیشتر بوده است. این امر باعث گردیده تا نقش خرده بورژوازی شهری هم به لحاظ کمی و هم به لحاظ کیفی به صورت فونکسیون عملی در مدیریت و حرکت این تحولات سه‌گانه اجتماعی عمده گردد که همین عمده شدن نقش خرده بورژوازی شهری در این تحولات به عنوان خواستگاه عمده این تحولات به لحاظ آسیب‌شناسی این تحولات را در مقاطع مختلف خود دچار آفت‌های مختلف خرده بورژوازی ساخته است.

۳ - نقش مذهب در بسیج توده‌های اجتماعی خرده بورژوازی شهری ایران:

از آنجائیکه متن جامعه شهری ایران و در شکل عمده آن خرده بورژوازی شهری ایران در همه لایه‌های مختلف آن از حاشیه تولید گرفته تا لایه‌های میانی و در نهایت خرده بورژوازی غیر مرفه و نیمه مرفه و مرفه خرده بورژوازی همگی مذهبی می‌باشند (البته مقصود از مذهبی بودن دلالت بر اعتقادات و مذهب دگم و قشری و تقلیدی و فقهی این قشر عظیم شهری ایران می‌کند و هرگز طرح آن از طرف ما در این تحلیل تاریخی به معنای تائید از طرف ما نمی‌باشد بلکه بالعکس در اینجا مقصود ما فقط بیان واقعیت‌های اجتماعی - تاریخی ایران می‌باشد و اصلاً سخن در اینجا در جهت نفی و یا اثبات این واقعیت‌ها نمی‌باشد) همین موقعیت مذهبی اقشار خرده بورژوازی شهری ایران است که بخاطر:

الف - قشری بودن مذهب خرده بورژوازی شهری ایران.

ب - دگماتیسم و فئاتیک بودن مذهب خرده بورژوازی شهری ایران.

ج - تقلیدی بودن جوهر مذهب خرده بورژوازی شهری ایران.

شرایط را برای تسلط روحانیت فقهاتی و دگماتیسم و هژمونی طلب ایران بر تحولات سه‌گانه فوق فراهم کرده است که رهبری روحانیت شیعه فقهاتی بر این جنبش‌های اجتماعی این تحول سه‌گانه اجتماعی گذشته ایران بوده که زمینه انحراف و شکست و بن‌بست این تحولات سه‌گانه تاریخی ایران را فراهم کرده است همچنین در لوای همین هژمونی روحانیت فقهاتی ایران بر تحولات سه‌گانه فوق بوده که باعث گردیده که تقریباً بخش اعظم فراز و نشیب و جزر و مد این تحولات در کانتکس کشاکش جناح‌های مختلف روحانیت فقهاتی حاکم در عرصه تقسیم و باز تقسیم قدرت بین آنها انجام گیرد و باز در همین رابطه بوده که به علت دیدگاه‌های مختلف روحانیت فقهاتی که هژمونی جنبش اجتماعی با خواستگاه خرده بورژوازی شهری هر بخش از روحانیت نمایندگی لایه‌آئی از این طیف خرده بورژوازی در دست گیرد که کشاکش‌های و دسته‌بندی‌های جنبش اجتماعی همه و همه در کادر این دسته‌بندی قابل تبیین می‌باشد.

۴ - عدم دارا بودن تشکیلات و تئوری مبارزه رهبری این تحولات سه‌گانه شکست خورده تاریخ گذشته ایران:

از آنجائیکه آنچه‌آنکه فوقاً به اشاره رفت:

اولاً - جنبش اجتماعی رهبری جنبش‌های طبقاتی و دموکراتیک و سیاسی در تحولات سه‌گانه فوق در دست داشته است.

ثانیاً - خواستگاه جنبش اجتماعی در تحولات سه‌گانه فوق به لحاظ کمی و کیفی

خرده بورژوازی شهری در تمامی لایه‌های مختلف آن از لایه حاشیه تولید آن تا خرده بورژوازی مرفه ایران بوده است.

ثالثاً - خرده بورژوازی شهری ایران به لحاظ سوبژکتوی در تمامی لایه‌های آن مذهبی می‌باشند.

رابعاً - مذهب خرده بورژوازی شهری ایران یک مذهب فقهی و قشری و دگماتیسم و تقلیدی می‌باشد.

خامساً - مذهب قشری و فناتیک و تقلیدی و دگماتیسم لایه‌های مختلف طیف خرده بورژوازی شهری زمینه غصب و استقرار هژمونی روحانیت فقهی و حوزه‌ائی و سنتی و تکلیفی و دگماتیسم شده.

با توجه به اینکه نه اندیشه و نه حرکت تاریخی این روحانیت به هژمونی رسیده پتانسیل کسب تشکیلات و تئوری علمی مبارزه نداشته است همین امر باعث گشته تا مبارزه جنبش اجتماعی در سه تحول شکست خورده فوق صورت موجی و تکلیفی خارج از تشکیلات داشته باشد و همین امر یکی از دلایل عمده شکست این جنبش‌ها و عدم توانائی آنها در استمرار مبارزه درازمدت بوده است.

۵ - جوهر ضد استبدادی جنبش‌های اجتماعی سه تحول بزرگ شکست خورده تاریخ گذشته ایران:

با توجه به شرایط خودویژه تاریخی ایران که در کادر موضوع غارت - غنیمتی بر پایه تولید خودویژه آسیائی که فوقاً ذکرش رفت، جایگاه خشونت و جنایت و دسپاتیزم و استبداد و دیکتاتوری و اتوکراتیک به عنوان وجه مشخصه عمده تمامی هیئت‌های حاکمه گذشته ۲۵۰۰ ساله تاریخ ایران بوده است که گاهاً آنچنان این وجه استبدادی

مطلق العنان می‌شده که نه تنها طبقات زحمتکش ایران را به ستوه می‌آورد، بلکه طبقات حاکمه ایران را هم دچار تنگنای سیاسی می‌کرده است. لذا در این رابطه بوده که در تمامی تاریخ مبارزات مردم ایران وجه عمده و جوهر اصلی این مبارزات جوهر ضد استبدادی آنها بوده است و این شعار ضد استبدادی به صورت تنها شعاری بوده که همیشه در تاریخ ایران می‌توانسته هم به بسیج اجتماعی و هم بسیج طبقاتی و هم بسیج دموکراتیک بیانجامد البته آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم در شکل منفی آن نه در شکل اثباتی آن.

۶ - کوتاه‌مدت بودن مبارزه در تمامی تحولات بزرگ سه‌گانه اجتماعی شکست خورده تاریخ گذشته ایران:

البته در خصوص کوتاه‌مدت بودن مبارزه در تحولات سه‌گانه مشروطیت و نهضت مقاومت ملی و انقلاب ضد سلطنتی فقهاتی ۲۲ بهمن ۵۷ این موضوع ریشه در امور مختلفی دارد که عمده‌ترین آنها عبارت است از ماهیت خرده بورژوازی خواستگاه طبقاتی جنبش اجتماعی در تمامی لایه‌های آن که به لحاظ روانشناسی طبقاتی هم بخاطر مؤلفه ابژکتیو آن که مالکیت نسبی بر ابزار تولید او را به سمت محافظه‌کاری در عرصه مبارزه سوق می‌دهد و هم سوژکتیو آن که آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم اعتقاد به مذهب سنتی و تقلیدی و فقهی و پوزیتویستی و... باعث گردیده تا این قشر عظیم اجتماعی ایران قابلیت دستیابی به تئوری‌های مبارزه علمی که لازمه یک مبارزه درازمدت است را از دست بدهد و تن به مبارزه کوتاه‌مدت بدهد.

وجه افتراق سه تحول بزرگ اجتماعی مشروطیت و نهضت مقاومت ملی و انقلاب ضد سلطنتی فقاہتی ۲۲ بہمن ۵۷:

وجه تمایز این سه تحول بزرگ عبارت‌اند از:

۱ - شکل‌بندی سه گانه حکومت بدین ترتیب کہ:

الف - در مشروطه شکل‌بندی حکومت سلطنتی مطلقه بود.

ب - در نهضت مقاومت ملی شکل‌بندی حکومت سلطنتی مشروطه بود.

ج - در نظام فقاہتی ۵۷ شکل‌بندی حکومت شکل‌بندی حکومت بر پایه ولایت مطلقه فقاہتی می‌باشد.

۲ - شعارهای جنبش اجتماعی کہ:

الف - در مشروطیت شعار جنبش اجتماعی تشکیل عدالت‌خانه و قانون بود.

ب - در نهضت مقاومت ملی شعار جنبش اجتماعی ملی شدن صنعت نفت کشور بہ علاوه شاه باید سلطنت کند نہ حکومت بود.

ج - شعار جنبش اجتماعی در انقلاب ضد سلطنتی فقاہتی ۲۲ بہمن «مرگ بر شاه» بود.

۳ - رہبری جنبش‌های اجتماعی سه گانه:

الف - در انقلاب مشروطیت کہ در دو مرحله شکل گرفت رہبری در دست انقلابیون بزرگی امثال ستارخان و باقرخان بود.

ب - در نهضت مقاومت ملی رہبری جنبش اجتماعی در دست قہرمان ملی تاریخ ایران دکتر محمد مصدق بود.

ج - در انقلاب ضد سلطنتی فقهاتی ۲۲ بهمن رهبری جنبش اجتماعی در دست روحانیت فقهاتی - سنتی بود که در رأس آن مقام عظامای ولایت مطلقه فقهاتی قرار داشت.

۴ - رابطه فقه و حکومت:

در مشروطیت تلاش در جهت تشکیل فقه حکومتی بر پایه قانون اساسی و تعبیر و تفسیر فقهی مشروطیت توسط مراجعی امثال نائینی و خراسانی بود که اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطیت به صراحت این موضوع را تبیین می‌نماید آنجا که می‌گوید: «مجلس مقدس شورای ملی که با توجه و تأیید حضرت امام عصر عجل الله فرجه و بذل مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام خلد الله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه کثر الله امثالهم و عامه ملت ایران تأسیس شده است باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیر الانام صلی الله علیه و اله و سلم نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه بر عهده علمای اعلام ادام الله برکات وجود هم بوده و هست لهذا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار حیاتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقه‌های متدین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند به این طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اسامی بیست نفر از علماء که دارای صفات مذکوره باشند معرفی به مجلس شورای ملی بنماید پنج نفر از آنها را یا بیشتر به مقتضای عصر اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا به حکم قرعه تعیین نموده به سمت عضویت بشناسد تا موادی که در مجلس عنوان می‌شود به دقت مذاکره و غورو بررسی نموده هریک از آن مواد معنونه که مخالف با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رأی این هیات علماء در این باب

مطاع و تبع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجه عصر عجل الله فرجه تغیرپذیر نخواهد بود.»

در همین رابطه کتاب «تنبیه الامه و تنزیه مله» نائینی که در این کتاب نائینی تلاش می‌کند تا تز مشروطه را در برابر تز مشروعه شیخ فضل الله نوری توجیه فقهی نماید چراکه شیخ فضل الله نوری به اصل مشروطه که بر پایه فقه سیاسی یا فقه حکومتی بود معتقد نبود و در برابر آن به تز مشروعه معتقد بود که مبتنی بر حکومت فقهی بود بنابراین تضاد بین دو جناح خراسانی و نائینی از یکطرف و شیخ فضل الله نوری از طرف دیگر تضاد بین دو تز فقه حکومتی و حکومت فقهی بود بدین ترتیب که نائینی و خراسانی آنچنانکه در قانون اساسی مشروطه آماده است معتقد به نظارت فقهی بر قوانین مملکت بودند، در صورتی که شیخ فضل الله نوری آنچنانکه که در انقلاب ضد سلطنتی فقهاتی ۲۲ بهمن ۵۷ اتفاق افتاد معتقد به حکومت فقهی بود که او نامش را مشروعه می‌گذاشت ماحصل اینکه از نظر رابطه فقه با حکومت سه تحول بزرگ شکست خورده مشروطیت و نهضت مقاومت ملی و انقلاب ضد سلطنتی ۵۷ دارای اختلاف دگرترین بودند بدین صورت که مشروطیت معتقد به فقه حکومتی بود اما نهضت مقاومت ملی معتقد به حکومت غیر فقهی بود در صورتی که انقلاب ضد سلطنتی فقهاتی ۵۷ معتقد به حکومت فقهاتی می‌باشد شکل‌بندی حکومت فقهاتی یا حکومت فقهی انقلاب فقهاتی ۲۲ بهمن ۵۷ می‌توانیم از اصول ۵۷، ۹۱، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۳۰، ۱۷۵، ۱۵۷ و ۱۱۰ قانون اساسی فقهاتی دریافت کنیم که در اصل ۵۷ قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی با بیان «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت اعمال می‌گردند» که طبق این اصل با طرح ولایت مطلقه امر رهبری فقهاتی را در حکومت فقهی و رأی قانون و نظارت و... می‌داند که در قیاس با اصل ۳۵ و ۳۶ متمم قانون اساسی مشروطه که می‌گوید: (اصل ۳۵) «سلطنت ودیعه ایست که

به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه معوض شده» و اصل ۳۶ که می‌گوید: «سلطنت مشروطه ایران از طرف ملت به وسیله مجلس موسسان به شخص اعلیحضرت شاهنشاه رضا پهلوی تفویض شده است» به هیچ وجه از نظر تمرکز قدرت و سلطه سیاسی و مدیریتی قابل مقایسه با هم نمی‌باشد چراکه در اصول ۱۱۰ و ۱۹۱ و ۱۷۵ و ۱۵۷ و ۱۳۰ و... قانون اساسی فقاهتی کلیه کلیده‌های قدرت در عرصه‌های مختلف اجرائی، قضائی، نظامی، نظارتی، تقنینی و... در دست فقیه‌ی قرار می‌دهد که خود به دست نماینده‌های منتخب خود انتخاب می‌شود و به وسیله نماینده‌های منتخب خود نظارت می‌شود و شخصیتی و رأی قانون دارد و خط قرمز کلیت نظام و جامعه و... می‌باشد و پاسخگوی هیچ نهادی هم نمی‌باشد. قوه قضائیه خودش انتخاب می‌کند، قوه مقننه توسط شورای نگهبان خودش انتخاب می‌کند، رئیس جمهور توسط شورای نگهبان منتخب خودش انتخاب می‌کند، ارتش و سپاه و نیروی انتظام و بسیج و... خودش انتخاب می‌کند، صدا و سیما و مطبوعات دولتی و... خودش انتخاب می‌کند، نماز جمعه‌ها و تشخیص مصلحت و... خودش انتخاب می‌کند، خبرگان رهبری توسط شورای نگهبان خودش انتخاب می‌کند، نهادهای اقتصادی و فرهنگی غیر دولتی امثال بنیادها و تولید آستانه‌ها و... خودش انتخاب می‌کند و... خودش هم آنچنانکه در کتاب ولایت فقیه مطرح شده ولایت رسول بر مردم دارد و ولایتش هم مطلق می‌باشد یعنی ورای قانون و عرف و شرع و... می‌باشد.

بنابراین بزرگ‌ترین وجه تمایز بین سه تحول بزرگ اجتماعی گذشته ایران یعنی مشروطیت و نهضت مقاومت ملی و انقلاب ضد سلطنتی ۲۲ بهمن فقاهتی ۵۷ برگشت پیدا می‌کند به رابطه فقه و حکومت در این سه نوع تحول آنچنانکه مطرح کردیم رابطه فقه و حکومت به سه شکل مطرح می‌شود که عبارتند از:

۲ - حکومت غیر فقهی در نهضت مقاومت ملی

۳ - حکومت فقهی در رژیم مطلقه فقاہتی ۵۷

و تا زمانیکه این وجه تمایز عمده شناخت کامل پیدا نکنیم، نمی‌توانیم به جایگاه این سه تحول شکست خورده تاریخی‌مان واقف گردیم.

چرا ملت ما مجبور به سه انقلاب در قرن بیستم گردید که هر سه هم شکست خورد و نصیبی برای توده‌های ما حاصل نشد؟

و اما سؤال بزرگی که هنوز تا اینجا نه طرح شده و نه پاسخی به آن داده‌ایم اینکه چرا این ملت در طول یک قرن باید سه انقلاب بزرگ اجتماعی بکند و آخر کارش شعارش این گردد که: «سال به سال دریغ از پارسال.»

برای پاسخ به این سؤال سترگ باید به صورت اجمالی بگوئیم تا زمانیکه قانون اساسی و متولیان آن قانون اساسی از طریق همین قانون اساسی و همین متولیان اصلاح‌پذیر نباشند انقلاب تنها راه اصلاحات است به عبارت دیگر اصلاحات و انقلاب دو ترم مکانیکی جدا از هم نمی‌باشد که بین آنها دیوار چین وجود داشته باشد بلکه بالعکس انقلاب و اصلاح یک‌ترم می‌باشد که برحسب شرایط مختلف اجتماعی گاه این اصلاحات به صورت اصلاحات از درون توسط خود همین قوانین و متولیان صورت می‌گیرد و گاه نیز به علت عدم قابلیت نظام و عدم اصلاح‌پذیری این طلب اصلاحات به صورت انقلاب بروز می‌کند هم در انقلاب مشروطیت و هم در انقلاب فقاہتی و هم در نهضت مقاومت ملی خواسته‌های اولیه مردم یک سلسله خواسته‌های اصلاحی بود ولی از آنجائیکه قابلیت و ظرفیت قانون اساسی و متولیان آن قوانین پتانسیل‌پذیرش این اصلاحات از درون را نداشتند لذا خودبخود این اصلاح‌طلبی توده‌ها به صورت انقلاب بروز کرده است بنابراین اگر بخواهیم با توجه به این پیش فرض به پاسخ سؤال

فوق‌بپردازیم باید بگوئیم که علت اینکه سه انقلاب در یک قرن در یک کشور به انجام می‌رسد و هر سه به شکست منتهی شد و توده‌های ایران هیچ دستاورد تاریخی نصیب‌شان نگردید بلکه بالعکس همان حداقل دستاوردی هم که از قبل داشتند از دست دادند به این علت است که نه ساختار قانون اساسی اجازه تحول می‌دهد و نه متولیان قدرت این نظام‌ها حاضر به مشارکت قدرت با مردم می‌شوند و اینجا است که در چنین بن‌بستی راهی برای اصلاحات توسط توده‌ها نمی‌ماند غیر از اینکه دست به انقلاب بزنند.

و سؤال مهمی که در همین جا مطرح می‌شود عبارت از اینکه چرا با این سه تحول انقلابی اجتماعی باز توده‌ها به دستاوردهای مورد خواسته خود نرسیدند؟

برای پاسخ به این سؤال دوم باید بگوئیم که علت اینکه توده‌ها نتوانسته‌اند با این همه انقلاب در یک قرن به دستاوردهای مورد نظر اصلاح‌طلبانه خود دست پیدا کنند برگشت پیدا می‌کند به فقر تئوری انقلاب‌های انجام شده چراکه تا زمانیکه توده‌ها ندانند که چه می‌خواهند هرگز نمی‌توانند بر پایه آنچه که نمی‌خواهند به دستاوردی مثبتی به صورت شانس دست پیدا کنند در عرصه خودآگاهی اول توده‌ها باید به این حقیقت بزرگ که چه می‌خواهند دست پیدا کنند و سپس بر پایه آن به این حقیقت دست یابند که چه نمی‌خواهند و این موضوعی بوده که هرگز در سه تحول فوق برای توده‌های ما حاصل نشده است و آنچه انجام گرفته است صورتی کاملاً عکس این بوده یعنی توده‌ها ما در عرصه این سه تحول بزرگ فقط به این مرحله از خودآگاهی رسیده‌اند که چه نمی‌خواهند و بر پایه این خواسته نفی‌اثری شروع به حرکت کرده‌اند و لذا آن زمانی هم که به پیروزی رسیده‌اند چون نمی‌دانستند که چه می‌خواهند، متولیان سوار بر انقلاب شده خواسته خود را به شکل عوام‌فربانته‌اثری در کام توده‌های ما ریخته‌اند و با دست این توده‌ها و مردم خواسته‌های قدرت‌طلبانه خود

را بر کرسی قانون نشانند طبیعی است که اینچنین قانون اساسی تحمل تحول‌پذیری نخواهد داشت و هیچگونه مکانیزمی برای تغییر خود در درون خود جهت نیل توده‌ها به اصلاحات نخواهد داشت و تنها راه اصلاح آن فقط از طریق نفی آن امکان‌پذیر می‌باشد اینچنین بوده که سه انقلاب و سه تحول نتوانسته برای توده‌های ما در عرض یک قرن دستاوردی داشته باشد و لذا تا زمانیکه تحول اجتماعی توده‌ها به چهارچوب قانون اساسی دست پیدا نکند که توسط آن بتوانند به خواسته‌های اصلاحی خود را از طریق همین قانون برسند راهی جز نفی این قوانین برای توده‌ها باقی نمی‌ماند.

آیا قانون اساسی مشروطیت یا قانون اساسی فقهاتی امکان تحول از درون دارند؟

بد نیست که در اینجا اشاره‌ای هر چند گذرا به این حقیقت هم داشته باشیم که اصل پیدایش قانون اساسی در تاریخ بشریت یک میوه‌آئی است که محصول انقلاب کبیر فرانسه می‌باشد زیرا آنچه‌انکه ذکرش رفت انقلاب کبیر فرانسه یک انقلاب بورژوا دموکراتیکی می‌باشد که در سرآغاز غلبه نظام سرمایه‌داری بر نظام فئودالیت‌ه اروپا شکل گرفت و از آنجائیکه این انقلاب توانست طبقه انقلابی بورژوازی را جایگزین طبقه فئودالیت‌ه حاکم اروپا بکند (قابل توجه است که در زمان تحقق انقلاب کبیر فرانسه یعنی نیمه دوم قرن هیجده سال ۱۷۸۹ از آنجائیکه طبقه بورژوازی در مبارزه آلترناتیو طبقه مرتجع فئودالیت‌ه بود لذا طبقه بورژوازی یک طبقه انقلابی بود هر چند همین طبقه در قرن هیجده بخاطر اینکه در برابر طبقه بالنده و نورسته پرولتاریای صنعتی اروپا که قرار گرفت به صورت یک طبقه ضد انقلابی بدل شد) بدین خاطر همین غلبه طبقه بورژوازی بر طبقه فئودالیت‌ه اروپا توسط انقلاب کبیر فرانسه بود که باعث گردید تا با توجه به پتانسیل‌های درونی طبقه بورژوازی اروپا (که طبقه‌آئی بود آینده‌طلب، نوگرا، پویا، متحرک، پول‌پرست، قدرت‌طلب، تکنیک‌طلب و...) لذا غلبه این طبقه توسط انقلاب کبیر فرانسه باعث گردید تا بشریت در عرصه علوم اجتماعی

و علوم انسانی صاحب دستاوردهای نوینی گردد که یکی از همین دستاوردها قانون اساسی بود که تا قبل از انقلاب کبیر فرانسه معمولاً حکومتها برپایه سلیقه‌های طبقه‌های حاکمه یا هیئت‌های حاکمه اداره می‌گردید ولی با طرح قانون اساسی بشریت در کل زمین به این حقیقت تمکین کرد که باید حاکمیت‌ها در عرصه یک چارچوب قانونی و کنکرت که مورد توافق همگانی باشد حکومت کنند اینجا بود که ترم قانون اساسی در تاریخ بشر مطرح گردید و بشدت گسترش پیدا کرد بطوریکه امروز ما کشوری را نمی‌توانیم پیدا کنیم که در کره زمین تن به این حقیقت نداده باشد و دارای قانون اساسی نباشد البته آنچه که بورژوازی و قدرت‌های وابسته از قانون اساسی انتظار داشتند منهای همان صورت قانونی و انتخابی و رأی‌گیری شده و دخالت مردم در تعیین سرنوشت‌شان توسط تدوین قانون اساسی مهمترین فونکسیون مورد انتظار از قانون اساسی ایجاد چارچوب و ساختاری برای تقسیم قدرت بین بالائی‌ها و پائین‌های جامعه بود بدین ترتیب که مهمترین وظیفه قانون اساسی در یک کشور تقسیم قدرت می‌باشد البته مقصود از قدرت در اینجا اشکال مختلف آن که شامل قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی می‌باشد است بنابراین ارزش یک قانون اساسی کلاً به میزان رائی که این قانون توانسته با استفاده از ناآگاهی‌های مردم بدست آورد نیست بلکه بالعکس ارزش یک قانون اساسی در این است که این قانون تا چه اندازه می‌تواند قدرت‌های سیاسی و اقتصادی و معرفتی بین بالائی‌ها و پائینی‌ها تقسیم کند و تا چه اندازه می‌تواند پاسخگوی خواسته اصلاح‌طلبانه جامعه خودش باشد و تا چه اندازه می‌تواند دارای دینامیسم و تحول درونی باشد به قول مولانا:

هست حیوانی که نامش اشغرسست او بضررب چوب خوب لمر است

تا که چوبش می‌زنی به می‌شود او بضررب چوب فریه می‌شود

طبیعی است که اگر زمانی کار قانون اساسی فقط این شد که قدرت را فقط بین

بالائی‌ها یا طبقه حاکمه و هیئت حاکمه جامعه تقسیم کند اینچنین قانون اساسی هر چند با رأی اکثریت قریب به اتفاق توده‌ها هم به تصویب رسیده باشد باز یک قانون اساسی ارتجاعی خواهد بود و بزرگترین مشخصه چنین قانون اساسی آن خواهد بود که هرگز دارای قابلیت‌های تحول‌پذیری در جهت منافع توده‌ها نخواهد داشت و تنها راه اصلاح آن نفی خود آن می‌باشد متأسفانه قانون اساسی مشروطیت و فقاقت ما از چنین مشخصه‌ائی برخوردار بودند یعنی هر دو قانون اساسی در جهت انتقال قدرت از پائینی‌های جامعه به بالائی‌های جامعه می‌باشد و تقسیم قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی در میان خود بالائی‌ها می‌باشد و اصلاً در این دو قانون اساسی صحبت از تقسیم قدرت یا مشارکت قدرت پائینی‌ها با بالائی‌ها مطرح نیست درست است از شورا در این قانون صحبت می‌شود درست است که از انتخاب و رأی در این دو قانون دم زده می‌شود ولی هیچکدام از این مکانیزم‌ها در راستای تقسیم قدرت بالائی‌ها با پائینی‌ها نیست بلکه تنها و تنها انتظاری که قانون گذار پس از تحریف‌ها و متمم‌های پی در پی از این امور دارد مقبولیت بخشیدن به تقسیم قدرت‌های سه‌گانه بین خود می‌باشد به همین دلیل است که نه شاه و نه شیخ هرگز حاضر نمی‌شود زمانیکه گردونه تمامی قدرت‌های سه‌گانه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و معرفتی در دست خود نگه داشته است حتی در حد نواله‌ائی هم به طرف توده‌ها پرتاب کند اینجا است که کوچکترین مانور جهت تقسیم فرمایشی و صوری قدرت هم باعث سوراخ شدن نظام و انقلاب می‌گردد و هم تا زمانیکه این حاکمیت‌ها از طرف توده‌ها به مرگ گرفته نشوند هرگز این حاکمیت‌ها حاضر به پذیرش تب نخواهند شد و همین موضوع رمز سی سال کشاکش و بن‌بست توده‌ها برای ایجاد اصلاحات جهت وادار کردن حاکمیت‌ها به تقسیم قدرت با توده‌ها در ایران می‌باشد.

سلام بر مشروطیت، سلام بر نهضت مقاومت ملی ایران، سلام بر ستارخان، سلام بر باقرخان، سلام بر سید جمال، سلام بر دکتر محمد مصدق، سلام بر شهدای راه آزادی،

سلام بر شه‌دای راه عدالت و برابری، سلام بر شه‌دای راه آگاهی خلق‌ها
زنده باد آگاهی، زنده باد برابری، زنده باد آزادی

آسیب شناسی
انقلاب مشروطیت،
نخستین انقلاب
دموکراتیک قاره آسیا

به عنوان مقدمه ضرورت دارد قبل از ورود به اصل موضوع در ابتدا به طرح این سؤال پردازیم که در این شرایط تندپیچ تاریخ جامعه بزرگ ایران چه نیازی به بازشناسی انقلاب مشروطیت داریم؟ انقلابی که ۱۱۲ سال پیش در جامعه ایران اتفاق افتاده است و امروز به جز خاطره‌های تاریخی از آن چیزی باقی نمانده است.

در این رابطه سعی می‌کنیم که ابتدا در پاسخ به سؤال فوق، به طرح یک پاسخ کپسولی و اجمالی پردازیم و سپس به طرح پاسخ تفصیلی ادامه دهیم و اما در خصوص پاسخ اجمالی و کپسولی به سؤال فوق باید بگوئیم که آنچنانکه جواهر لعل نهرو می‌گوید: «جوامعی که آگاهی تاریخی به گذشته خود نداشته باشند. مجبور به تکرار هزینه‌های گذشته خود می‌باشند»؛ بنابراین برای «فعال کردن حافظه تاریخی جامعه امروز ایران» مجبوریم توسط «آسیب‌شناسی‌های مکرر، امروز را در آینه دیروز نقد کنیم و دیروز را در آینه امروز آسیب‌شناسی نمائیم». برای آن امروز موظف به «بازشناسی انقلاب مشروطیت دیروز هستیم تا فردا به تکرار هزینه‌های دیروز (که اسلاف تاریخی ما برای انقلاب مشروطیت ایران پرداخت کرده‌اند) مجبور نشویم» و اما در خصوص پاسخ تفصیلی به سؤال فوق، باید بگوئیم که کارل مارکس در مقدمه

کتاب «کاپیتال» جمله‌ای می‌گوید که طرح آن در اینجا برای ما و در این رابطه خالی از عریضه نمی‌باشد. او می‌گوید:

«انسان‌ها تاریخ را آنچنانکه خود می‌خواهند نمی‌توانند تغییر بدهند بلکه باید بر صورت شرایط پیش‌ساخته جامعه و تاریخ خود را تغییر بدهند.» آنچه که از این کلام کارل مارکس برای ما قابل فهم است اینکه «برای تغییر جامعه امروز خود موظف به شناخت تاریخ جامعه خود می‌باشیم» زیرا شرایط پیش‌ساخته مورد نظر کارل مارکس در کلام فوق، تنها در عرصه فهم دیالکتیکی تاریخ جامعه خودمان حاصل می‌گردد. بدون تردید بازشناسی پنج فرایند تاریخ مشروطیت (فرایند اول از ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ تا به توپ بستن مجلس شورای ملی توسط محمدعلی قاجار، فرایند دوم از زمان به توپ بستن مجلس تا فتح تهران توسط ستارخان، فرایند سوم از فتح تهران تا جنگ جهانی اول، فرایند چهارم از جنگ اول جهانی تا شهریور ۲۰، فرایند پنجم از شهریور ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) می‌تواند در این دوران پساانقلاب شکست خورده مشروطیت و پساجنبش ملی کردن صنعت نفت محمد مصدق و پساانقلاب شکست خورده ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران (با اینکه ۱۱۲ سال از انقلاب مشروطیت می‌گذرد) شرایط پیش‌ساخته جامعه امروز ایران را فهم نمائیم.

پس برای آن امروز انقلاب مشروطیت و جنبش ملی کردن صنعت نفت و انقلاب شکست خورده ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران را بازشناسی می‌کنیم تا مسیر و نقشه راه فردای حرکت جامعه ایران را روشن سازیم؛ زیرا تنها با روشن ساختن مسیر و نقشه راه حرکت فردای جامعه ایران است که شرایط برای ظهور جنبش‌های فراگیر و دینامیک و خودجوش و خودمدیریتی و خودرهبر در چارچوب جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین فراهم می‌گردد.

پس برای آن امروز انقلاب مشروطیت را بازشناسی و آسیب‌شناسی می‌کنیم که بدانیم فردای امروز، جامعه ایران به عنوان کنش‌گران اصلی جبهه مبارزه دموکراسی خواهانه

و جبهه مبارزه برابری طلبانه از چه راه و از چه مسیری باید حرکت کنند تا گرفتار شکست‌های پی در پی گذشتگان خود نشوند.

برای آن امروز انقلاب مشروطیت را بازشناسی و آسیب‌شناسی می‌کنیم تا مشخص سازیم که کارزار امروز جامعه ایران مانند دوران مشروطیت «کارزار دموکراسی و اقتدارگرایی» و «کارزار سنت و مدرنیته» و «کارزار کار و سرمایه» می‌باشند؛ و آنچنانکه در مشروطیت تضاد «کار و سرمایه» و تضاد «سنت و مدرنیته» از دل کارزار اصلی جامعه ایران یعنی «دموکراسی و اقتدارگرایی» عبور می‌کرد، در جامعه امروز ایران هم باز تضاد «سنت و مدرنیته» و تضاد «کار و سرمایه» می‌بایست از مسیر تضاد «دموکراسی و اقتدارگرایی» حل بشود نه بالعکس. بدون تردید فراموش کردن هیرارشی فوق در حل تضادهای سه‌گانه موجود جامعه بزرگ ایران، باعث شکست حرکت فردای جامعه ایران می‌شود.

پس برای آن امروز انقلاب مشروطیت را بازشناسی و آسیب‌شناسی می‌کنیم تا آنچنانکه عباس میرزا و میرزا قائم مقام فراهانی و میرزا تقی خان امیرکبیر می‌اندیشیدند و یا آنچنانکه مائو می‌گفت، فکر نکنیم که «تحول و تغییر و اصلاحات و دموکراسی جامعه ایران از مسیر لوله تفنگ و توپخانه بیرون می‌آید بلکه برعکس به تاسی از معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی دریابیم که تحول اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، تنها مولود و سنتز تحول فرهنگی جامعه بزرگ ایران می‌باشد» چراکه تنها در چارچوب فرهنگ دموکراتیک توده‌ای شده گفتگو و دیالوگ است که «توده‌ها می‌توانند تمرین دموکراسی بکنند و تجربه و پراتیک اجتماعی دموکراسی داشته باشند.»

برای آن امروز انقلاب مشروطیت را بازشناسی و آسیب‌شناسی می‌کنیم که دریابیم که بزرگترین دستاورد انقلاب مشروطیت برای جامعه ایران «جایگزین کردن حقوق به جای تکلیف» (فقهی حوزه‌های فقه‌ای) و «جایگزین کردن شهروند به جای رعیت» بود، چرا که تا زمانیکه جامعه بشری تعریف مشخص از «حقوق و شهروند» نداشته

باشد، نمی‌تواند در چارچوب «تکلیف و رعیت» بر «قانون» به عنوان یکی از ابزارهای نهادینه کردن دموکراسی در یک جامعه تکیه بکنند؛ زیرا قانون مبتنی بر «تکلیف و رعیت» به جای اینکه دموکراسی‌ساز باشد، دسپاتیزم و استبدادآفرین خواهد بود. بدون تردید نبرد ۱۱۲ ساله حوزه‌های فقه‌ای (از شیخ فضل‌الله نوری دیروز تا مصباح‌یزدی امروز جامعه ایران) نبرد با حق و حقوق و مخالفت با جایگزینی حق و حقوق به جای فقه و تکلیف است.

برای آن امروز انقلاب مشروطیت را بازشناسی و آسیب‌شناسی می‌کنیم تا دریابیم که چرا از انقلاب مشروطیت تاکنون (در طول ۱۱۲ سال گذشته در جامعه ایران) مبارزه دموکراتیک بر مبارزه سوسیالیستی غلبه داشته است؟ و چرا از انقلاب مشروطیت تا امروز تضادهای «کار و سرمایه» و «سنت و مدرنیته» در جامعه ایران از کانال تضاد «آزادی و استبداد» عبور کرده است؟

برای آن امروز انقلاب مشروطیت را بازشناسی و آسیب‌شناسی می‌کنیم که دریابیم که در جامعه امروز ایران مانند دوران مشروطیت و دوران جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران توسط دکتر محمد مصدق، پیوند دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردو گاه بزرگ مستضعفین ایران، تنها در عرصه مبارزه دموکراسی‌خواهانه و بدیل دموکراتیک ممکن می‌باشد.

برای آن امروز انقلاب مشروطیت را بازشناسی و آسیب‌شناسی می‌کنیم که دریابیم چرا جنبش سندیکائی خودجوش و دینامیک و خودرهبر و خودسازماندهی که از دل انقلاب مشروطیت بیرون آمد، در فرایند پسا شهر یور ۲۰ تا کودتای ۳۲ شکست خورد و جنبش سندیکائی حزب‌ساز و دستوری وابسته به حزب توده جایگزین آن گردید؟ و برای چه در جامعه ایران در طول ۷۷ سال گذشته جنبش سندیکائی مستقل و دینامیک و خودجوش و خودرهبر و خودسازمانده و فراگیر و سراسری نتوانستند رشد و اعتلا پیدا کنند؟ و چرا به موازات شکست جنبش سندیکائی خودمدیریتی مولود انقلاب

مشروطیت، جامعه مدنی در جامعه ایران نتوانست رویشی مستقل و دینامیک داشته باشد؟ و چرا بدون جنبش سندیکائی خودجوش و مستقل و دینامیک و خودمدیریتی امکان دستیابی به جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین در جامعه ایران وجود ندارد؟

برای آن امروز انقلاب مشروطیت را بازشناسی و آسیب‌شناسی می‌کنیم تا دریابیم که چرا جنبش روشنگری امروز جامعه ایران پس از ۱۱۲ سال در فرایند پسامشروطیت، هنوز «وظایف سرمایه‌داری» در دستور کار خود دارند؟

برای آن امروز انقلاب مشروطیت را بازشناسی و آسیب‌شناسی می‌کنیم که به این حقیقت دست پیدا کنیم که در جامعه رنگین کمان قومیتی و فرهنگی و جنسیتی و عقیدتی و سیاسی هر گونه حرکت تحول‌خواهانه در گرو تکیه دیالکتیکی بر جنبش سه مؤلفه‌ای فرهنگی و اجتماعی و سیاسی می‌باشد. لذا در این رابطه است که می‌توان داوری کرد که حرکت تحول‌خواهانه در جامعه بزرگ ایران تنها توسط جنبش سیاسی یا حرکت سیاسی ممکن نمی‌باشد.

برای آن امروز انقلاب مشروطیت را بازشناسی و آسیب‌شناسی می‌کنیم که دریابیم که چرا خلاء روشنگری و رنسانس فرهنگی و مذهبی جامعه ایران توانست هم انقلاب مشروطیت را به شکست بکشاند و انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ را سترون و عقیم بکند؟

برای آن امروز انقلاب مشروطیت را بازشناسی و آسیب‌شناسی می‌کنیم که دریابیم که چرا جنبش چپ ایران که از حزب اجتماع‌یون - عامیون از قبل از مشروطیت در جامعه ایران ظهور کرده‌اند الی الان (با اینکه نزدیک به ۱۲۰ سال از حیات سیاسی آنها می‌گذرد) به خاطر اینکه «بدون تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه ایران» می‌خواستند طبق النعل بالنعل به صورت انطباقی و وارداتی از جوامع دیگر الگوبرداری کنند، شکست خوردند؟ و چرا نتوانسته‌اند در طول ۱۲۰ سال گذشته هنوز جنبش

سندیکائی مستقل و خودجوش و غیر حزبی ایران را بازتولید نمایند؟ اگر نگوئیم که عامل اصلی شکست جنبش سندیکائی خودمدیریتی و غیر حزبی در ایران، برخورد انطباقی جنبش چپ با جنبش سندیکائی خودجوش مشروطیت بوده است، زیرا جنبش چپ در ۱۲۰ سال گذشته حیات سیاسی خود پیوسته تلاش کرده‌اند تا از کانال احزاب و سازمان‌های سیاسی خود، جنبش سندیکائی ایران را تعریف نمایند که خود این رویکرد باعث گردیده است تا به «تقدم اصل حزب بر جنبش روی بیاورند» که حاصل و سستز این رویکرد سترون کردن جنبش سندیکائی خودجوش ایران به خصوص از بعد از شهریور ۲۰ توسط حزب توده بوده است؛ بنابراین بدین ترتیب بود که در طول ۷۷ سال گذشته، جنبش سندیکائی خودمدیریتی جامعه ایران در عرصه رهبری احزاب جنبش چپ و در رأس آنها حزب توده نابود گردید.

برای آن امروز انقلاب مشروطیت را بازشناسی و آسیب‌شناسی می‌کنیم که بدانیم که عامل شکست انقلاب مشروطیت در پنج فرایند آن به این دلیل و علت بوده است که جامعه بزرگ ایران در عرصه جنبش ضد استبدادی خود به جای اینکه سه مؤلفه قدرت یعنی «زر و زور و تزویر» را به چالش بکشند، تنها به مبارزه با استبداد سیاسی بسنده می‌کردند (و البته آن هم در شکل «لائی یا نفی‌ائی» آن بدون اینکه آلترناتیو اثباتی سیاسی برای آن تعریف کرده باشند) و همین امر باعث گردیده است که در ۱۱۲ سال گذشته فرایند پساانقلاب مشروطیت، شرایط برای «بازتولید استبداد سیاسی از دل استبداد مذهبی» (به قول معلم کبیرمان شریعتی از دل استحمار کهنه حوزه‌های فقهاتی) فراهم بشود.

آنچنانکه دیدیم در فرایند اول انقلاب مشروطیت (از ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ تا آغاز استبداد صغیر و به توپ بستن مجلس شورای ملی توسط محمدعلی شاه قاجار) به علت اینکه «جنبش مشروطیت در کلیت خود یک جنبش ضد استبداد سیاسی بود، نه ضد استبداد مذهبی»، همین امر باعث گردید تا استبداد مذهبی یا استحمار کهنه مذهبی در لوای

مشروعخواهی تحت هژمونی شیخ فضل الله نوری شرایط برای بازتولید استبداد سیاسی محمد علی شاه قاجار فراهم بکند؛ که واقعه به توپ بستن مجلس توسط محمد علی شاه قاجار و ظهور استبداد صغیر و پایان فرایند اول مشروطیت نمایش همین بازتولید استبداد سیاسی از دل استبداد مذهبی یا استحمار کهنه حوزه‌های فقهاتی بود؛ و در فرایند پنجم انقلاب مشروطیت (از شهریور ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) در فاز دوم جریان جنبش ملی کردن صنعت نفت دکتر محمد مصدق که او با شعار «شاه باید سلطنت کند نه حکومت»، جنبش دموکراسی‌خواهانه خودش را در ادامه پیروزی جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران، از سر گرفت، از آنجائیکه مصدق در فاز دوم و در عرصه جنبش دموکراسی‌خواهانه خود (که در رویکرد او جوهر انقلاب مشروطیت استقلال و آزادی بود) بدون مبارزه با استبداد مذهبی یا استحمار کهنه حوزه‌های فقهاتی، می‌خواست تنها توسط مبارزه تک مؤلفه‌ای با استبداد سیاسی و دربار پهلوی به نهادینه کردن دموکراسی در جامعه ایران دست پیدا کند، استبداد مذهبی یا استحمار کهنه حوزه‌های فقهاتی تحت هژمونی سید ابوالقاسم کاشانی و سید محمدتقی بروجردی، شرایط برای بازتولید دوباره استبداد فرار کرده از کشور فراهم کردند؛ که کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ یعنی پروژه مشترک ارتجاع مذهبی با امپریالیسم آمریکا و دربار فراری نمایش همین بازتولید استبداد سیاسی از دل ارتجاع مذهبی یا استحمار کهنه حوزه‌های فقهاتی بود؛ و در جریان جنبش ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ هم از آنجائیکه جنبش ضد استبدادی مردم ایران:

اولاً صورت تک مؤلفه‌ای ضد استبدادی داشت.

ثانیاً فقط از جنبه «نفی‌ائی یا لائی» صرف برخوردار بود (بدون اینکه همراه با آلترناتیو اثباتی باشد) همین امر باعث گردید تا علاوه بر اینکه شرایط برای هژمونی روحانیت حوزه‌های فقهاتی بر جنبش ضد استبدادی جامعه ایران در سال ۵۷ فراهم بشود و علاوه بر اینکه شرایط برای سازماندهی و تثبیت ارتجاع مذهبی توسط ۱۷ هزار

حسینی و مسجد و تکیه سراسر کشور فراهم گردد، خود همین جوهر تک مؤلفه‌ای جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران، شرایط برای بازتولید استبداد سیاسی از دل استبداد مذهبی یا استحمار کهنه حوزه‌های فقهاتی در فرایند پسانقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران فراهم ساخت.

البته تفاوتی که در بازتولید استبداد سیاسی از دل استبداد مذهبی یا استحمار کهنه حوزه‌های فقهاتی بین انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ با انقلاب مشروطیت و جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران دکتر محمد مصدق داشت این بود که در پنج فرایند انقلاب مشروطیت «بازتولید استبداد سیاسی از دل استبداد مذهبی به صورت دو مؤلفه جداگانه قدرت به انجام رسید» اما برعکس انقلاب مشروطیت و جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران دکتر محمد مصدق، در انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران از آنجائیکه هژمونی این انقلاب در دست روحانیت سنتی حوزه‌های فقهاتی قرار داشت، همین امر باعث گردید تا از بعد از پیروزی جنبش ضد استبدادی مردم ایران بر استبداد سیاسی پهلوی، در فرایند بازتولید استبداد سیاسی در مرحله پسانقلاب ۵۷ برای اولین بار پس از رژیم ساسانیان در تاریخ ایران شرایط برای یکی شدن سه قدرت «زر و زور و تزویر» یا «یکی شدن استبداد سیاسی و استبداد مذهبی» فراهم بشود. ظهور هیولای ولایت فقه که در چارچوب قانون اساسی ولایتمدار و به خصوص در اصل ۱۱۰ قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی به نمایش در آمده است، نشانگر همین پیوند دو مؤلفه استبداد سیاسی و استبداد مذهبی در چارچوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد.

لذا این داوری فرموله شده ما در تفاوت بین دو انقلاب مشروطیت و انقلاب ضد استبدادی ۵۷ که قبلاً گفته‌ایم که «در انقلاب مشروطیت، آن مشروطه‌خواهان بودند که بر مشروطه‌خواهان مسلط شدند، اما در انقلاب ۵۷ این مشروطه‌خواهان بودند که بر مشروطه‌خواهان مسلط شدند» دلالت بر همین امر می‌کند، چراکه مهمترین سنتز

انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران ظهور هیولای ولایت فقیه در عرصه سیاست و فرهنگ و مذهب و اجتماع جامعه ایران بود؛ و همین هیولای تاریخ بشر بود که توانست در اندک زمانی، تثلیث قدرت زر و زور و تزویر در سیمای واحدی رژیم مطلقه فقهتی حاکم بر جامعه نگون بخت ایران به نمایش بگذارد.

پر پیداست که اگر بخواهیم در عرصه شکست دو انقلاب مشروطیت و ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران به آسیب‌شناسی مشترک بپردازیم، داوری نهائی ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که علت اصلی شکست دو انقلاب مشروطیت و انقلاب ضد استبداد ۵۷ این بوده است که جامعه ایران در مبارزه ضد استبدادی و دموکراسی خواهانه خود، نه تنها به صورت «نفی‌ائی یا لائی» یا «بدون آلترناتیو اثباتی» مبارزه کرده‌اند، بلکه مهمتر از آن اینکه مبارزه ضد استبدادی مردم ایران به صورت تک مؤلفه‌ای یعنی تنها «ضد استبداد سیاسی» بوده است، بدون اینکه استبداد مذهبی یا استحمار کهنه حوزه‌های فقهتی را به چالش بکشند؛ و همین امر موجب گردید تا شرایط برای بازتولید استبداد سیاسی در فرایند پسانقلاب مشروطیت و انقلاب ضد استبدادی ۵۷ فراهم بشود.

باری، بدین ترتیب است که باز هم تاکید و تکرار می‌کنیم که داوری ما در باب شکست سه جنبش بزرگ تاریخ ایران و قاره آسیا یعنی جنبش مشروطه‌خواهی و جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران و جنبش ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران بر این امر قرار دارد که مبارزه تک مؤلفه‌ای با استبداد سیاسی (به صورت نفی‌ائی در غیبت وجه اثباتی و آلترناتیو) بدون مبارزه با استبداد مذهبی یا استحمار کهنه حوزه‌های فقهتی عامل اصلی شکست سه جنبش بزرگ تاریخ ایران بوده است؛ و از اینجا است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که درسی که از تاریخ سه جنبش بزرگ مشروطه‌خواهی و جنبش ملی کردن صنعت نفت و جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران برای آیندگان به ارث گذاشته شده است، اینکه تا زمانیکه «مبارزه دموکراسی خواهانه مردم ایران

دو مؤلفه استبداد، یعنی استبداد سیاسی و استبداد مذهبی را به چالش نگیرند و توسط برخورد تک مؤلفه‌ای بخواهند با استبداد برخورد نمایند، جنبش دموکراسی خواهانه مردم شکست خواهد خورد.»

همچنین درس دیگری که تاریخ سه جنبش بزرگ مشروطه خواهی و جنبش ملی کردن صنعت نفت و جنبش ضد استبدادی ۵۷ برای آیندگان به ارث گذاشته است اینکه، مبارزه ضد استبدادی مردم ایران تا زمانیکه فقط جنبه نفی‌ای داشته و فقط مردم ایران به دنبال آن باشند که «کی برود و کی جای آن بنشیند» بدون آنکه بدانند «چه می‌خواهد برود و چه می‌خواهد جایگزین آن بشود» و به قول محمد اقبال لاهوری مبارزه فقط در چارچوب «لا» خلاصه بشود، بدون اینکه به مرحله «الا» برسد، بدون شک سرانجام چنین جنبش‌هایی آنچنانکه در جنبش مشروطه خواهی و جنبش ملی کردن صنعت نفت و جنبش ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران تجربه کردیم شکست خواهد بود. حتی اگر هزار بار دیگر هم مردم ایران انقلاب بکنند «باز آتش همان آتش، کاسه همان کاسه خواهد بود.»

یادمان باشد که دایره آسیب‌شناسی فوق فقط مشمول قاعده و بدنه جامعه بزرگ ایران در ۱۲۰ سال گذشته عمر حرکت تحول خواهانه مردم ایران نمی‌شود، بلکه مهمتر از قاعده و بدنه جامعه ایران رأس هرم جامعه ایران، یعنی جنبش روشنگری جامعه ایران می‌باشد که در ۱۲۰ سال گذشته عمر حرکت خود نیز گرفتار این آفت و آسیب بوده‌اند. بطوریکه در این رابطه می‌توانیم دآوری کنیم که در ۱۲۰ سال گذشته عمر جنبش روشنگری ایران پیشکسوتان نظری و عملی مردم ایران گرفتار این آفت تک مؤلفه‌ای در عرصه مبارزه دموکراسی خواهانه و ضد استبدادی بوده‌اند؛ یعنی از میرزا یوسف خان مستشارالدوله و فتحعلی خان آخوندزاده و میرزا ملکم خان و طالبوف و میرزا آقاخان کرمانی و غیره الی الان جنبش روشنگری جامعه بزرگ ایران تنها توسط مبارزه ضد استبداد سیاسی بدون مبارزه ضد استبداد مذهبی تلاش کرده‌اند تا جنبش

دموکراسی خواهانه خود را پیش ببرند؛ که البته نتوانستند و شکست خوردند.

فراموش نکنیم که در این عرصه باید معلم کبیرمان شریعتی مستثنی کرد، چراکه جنبش ارشاد شریعتی، تنها جنبشی در تاریخ ایران بوده است که در عرصه مبارزه عدالت طلبانه و دموکراسی خواهانه خود سه مؤلفه قدرت با شعار «مبارزه زر و زور و تزویر» به چالش کشیده است؛ و آنچنان شریعتی در این عرصه پیش رفت که «خطر استبداد مذهبی بیشتر خطر استبداد سیاسی برای جامعه بشر تعریف می‌کرد». شعار «اسلام منهای روحانیت» و شعار «استبداد مذهبی خطرناکترین استبداد تاریخ بشر می‌باشد» شریعتی در این رابطه قابل تفسیر است. بدون تردید نقشه راه شریعتی برای دستیابی به «دموکراسی سوسیالیستی» مورد ادعای او تنها و تنها از مسیر مبارزه همزمان با سه مؤلفه قدرت یعنی «زر و زور و تزویر» تعریف می‌گردد.

قابل ذکر است که محمد اقبال لاهوری بزرگ معمار پروژه اصلاح دینی و اصلاح سیاسی و اصلاح اجتماعی و اصلاح اقتصادی جوامع مسلمین در فرایند پشاشکست حرکت سلفیه سید جمال - محمد عبده و در فرایند پساافروپاشی امپراطوری عثمانی در سال ۱۹۲۴ و در فرایند پسانقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ و پسانقلاب اکتبر روسیه در سال ۱۹۱۷ و پسانقلاب مشروطیت ایران در سال ۱۹۰۶ از آنجائیکه محمد اقبال در عرصه پروژه فوق خود، مانند سید جمال الدین اسدآبادی تمامی جوامع مسلمین را مشمول پروژه خود می‌دانست، لذا در چارچوب پروژه اصلاح دینی خود (به عنوان زیرساخت پروژه اصلاحات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جوامع مسلمین) بود که او به «پروژه بازسازی اسلام رسید» و البته دلیل اصلی که باعث گردید تا محمد اقبال در این راستا به «پروژه بازسازی اسلام به عنوان موتور پروژه اصلاحات خود برسد» این بود که محمد اقبال برعکس سید جمال دریافت که «کل اسلام تاریخی در فرایند پساوفات پیامبر اسلام در طول چهارده قرن عمر اسلام تاریخی ویران شده است» و برای اصلاح اسلام تاریخی از نو در قرن بیستم باید این

اسلام ویران شده را توسط «اجتهاد در اصول و فروع اسلام تاریخی و در چارچوب مکانیزم تطبیقی پیوند بین ابدیت و تغییر مورد بازسازی مجدد قرار بگیرد.»

لذا در عرصه این رویکرد محمد اقبال لاهوری بود که او برای بازسازی کل اسلام توسط «اجتهاد در اصول و فروع اسلام در چارچوب مکانیزم تطبیقی پیوند بین ابدیت و تغییر» اسلام ویران شده تاریخی را در کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام خود که مانیفست اندیشه‌های محمد اقبال در این رابطه می‌باشد از نو بازسازی کرد. بازسازی اسلام ویران شده محمد اقبال در کتاب بازسازی فکر دینی او دارای محورهای تئوریک و نظری بود که بعداً این محورهای تئوریک و نظری او در عرصه پلاتفرم و برنامه اصلاحات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خودش و شریعتی‌مادیت پیدا کرد. محورهای تئوریک و نظری که محمد اقبال در کتاب بازسازی فکر دینی خود جهت بازسازی مجدد اسلام تاریخی بر آن تکیه کرده است:

- ۱ - به چالش کشیدن اسلام یونانی‌زده ارسطوئی و افلاطونی است.
- ۲ - به چالش کشیدن اسلام صوفیانه از غزالی تا حافظ می‌باشد.
- ۳ - به چالش کشیدن اسلام فقهاتی از محمد حنیفه قرن اول اسلام تاریخی تا کل اسلام فقهاتی حوزه‌های فقهی تسنن و تشیع در قرن بیستم است.
- ۴ - به چالش کشیدن اسلام کلامی اشاعره و معتزله که برای بیش از ۱۴ قرن بر اسلام تاریخی سایه افکنده بودند.

پر واضح است که در چارچوب این رویکرد و پروژه اصلاح دینی محمد اقبال بود که او (در فصل ششم کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام خود تحت عنوان اصل حرکت در ساختمان اسلام) می‌کوشد تا از آن اصول نظری و تئوریک پنج فصل اول کتاب بازسازی برنامه عملی خود جهت تحول سیاسی و اجتماعی و اقتصادی برای جوامع مسلمین ارائه بدهد و الگوی «دموکراسی سوسیالیستی» خود را در قرن بیستم برای

جوامع مسلمین بر پایه سه اصل:

۱ - مساوات یا برابری یا سوسیالیسم.

۲ - آزادی یا دموکراسی.

۳ - همبستگی یا اتحاد جوامع مسلمین تبیین نماید.

«جوهر توحید به اعتبار اندیشه‌ای که کارآمد است عبارت است از: الف - مساوات و ب - مسئولیت مشترک و ج - آزادی است؛ و اسلام در عصر حاضر کوششی است برای آنکه این اصول سه‌گانه به صورت نیروی زمانی و مکانی درآید و در یک سازمان معین بشری متحقق بشود. حکومت یا نظام سیاسی تنها در جهت تحقق سه اصل فوق الهی می‌باشد. نه به این معنی که رهبری آن در لوای ولایت فقیه خود را نماینده خدا و پیامبر اسلام و امام زمان بر روی زمین بدانند و چنین بیان‌دیشد که او پیوسته می‌تواند اراده استبدادی خود را بر خلق‌های خود در پشت نقاب خدا و پیامبر و امام زمان و غیره از عیب و خطا مخفی بدارد. کسانی که در باره اسلام به خرده‌گیری پرداخته‌اند. این مطلب مهم را از نظر دور داشته‌اند. چراکه در رویکرد قرآن حقیقت نهائی حیات روحانی است نه مادی و پروسه حیات در این جهان به فعالیت دنیائی و این جهانیان بستگی دارد. روح در این جهان فرصت عمل خود را در آنچه که طبیعی و مادی و این جهانی می‌باشد پیدا می‌کند؛ بنابراین در رویکرد قرآن هر چه دنیائی و این جهانی می‌باشد (تعریف و تبیین سکولاریسم از نگاه محمد اقبال) از ریشه وجود خود مقدس است (و نیاز موردی و گزینشی اتصال عوام‌فریبانه به خدا و پیامبر و امام زمان و غیره ندارد) بزرگ‌ترین خدمتی که علم جدید به اسلام و در واقع به همه دین‌ها کرده. نقادی آن در باره چیزی است که آن را ماده می‌نامیم و از همین نقادی این مطلب مکشوف شده است که آنچه تنها مادی است تا ریشه آن در روحانی کشف نشده باشد. حقیقت و جوهری ندارد. سراسر این جهان پهناور ماده میدانی برای جلی و تظاهر روح است. در این

جهان همه چیز فی نفسه مقدس است. چنانکه پیامبر اسلام فرمود سراسر زمین خود یک مسجد است. بنابراین دولت و حکومت در این جهان بنا بر نظر اسلام و قرآن کوشش می‌کند برای اینکه به آنچه روحانی است (سه اصل ۱ - مساوات یا عدالت یا برابری طلبانه یا سوسیالیسم، ۲ - آزادی یا دموکراسی، ۳ - همبستگی بین جوامع مسلمین) در یک سازمان بشری جنبه فعلیت داده شود. تنها به این اعتبار است که هر حکومتی که در این جهان بر پایه سلطه (سیاسی و اقتصادی و مذهبی) بنا نشده باشد و هدف آن تحقق بخشیدن به اصول عالی (برابری و آزادی و همبستگی خلق‌ها) مثالی باشد از نظر اسلام و قرآن حکومت الهی می‌باشد» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل ششم - اصل حرکت در ساختمان اسلام - ص ۱۷۷ - سطر ۳).

«در جامعه امروز بشر بر پیشانی صاف و پاک توحید کمابیش مهر بت‌پرستی خورده است و خصوصیت این جهانی و غیر شخصی کمال مطلوب‌های اخلاقی اسلام در فرایند محلی شدن آن از بین رفته است. تنها راهی که در این قرن و در این عصر برای ما باز مانده است اینکه قشر سختی را که (از فقه حوزه‌های فقهاتی گرفته تا فلسفه یونانی‌زده ارسطویی و افلاطونی و تصوف دنیاگریز و جامعه‌گریز و جبرگرا غزالی تا حافظ) اسلام امروز ما را پوشانیده است و باعث گردیده تا جوهر دینامیک و بالان اسلام قرآنی را نسبت به حیات و زندگی این جهانی متوقف بشود. از روی اسلام قرآن برداریم و از نو حقایق اصلی (اسلام قرآن یعنی) برابری و آزادی و همبستگی خلق‌ها را کشف کنیم. به این منظور که کمال مطلوب‌های اخلاقی و اجتماعی و سیاسی را به همان سادگی و کلیت ابتدائی آن بازگردانیم و... آن آزادی اجتهاد است که توسط آن می‌توانیم در این زمان قانون شریعت را در پرتو اندیشه و تجربه امروز بشر از نو بازسازی نمائیم... مثلاً بنا بر فقه تسنن. تعیین امام یا خلیفه ضرورت مطلق دارد. نخستین سوالی که پیش می‌آید این است آیا باید خلافت به شخص واحد واگذار بشود؟ اجتهاد کشور ترکیه این است که موافق روح اسلام آن است که خلافت یا امامت به یک مجلس انتخابی واگذار بشود. من

شخصاً بر آنم که نظر ترکیه در این باره درست است و احتیاجی هم به استدلال ندارد. چراکه همکاری و مشارکت اجتماعی در تعیین دولت و حکومت خود نه تنها کاملاً با روح اسلام سازگار دارد، بلکه با در نظر گرفتن نیروهائی که به تازگی در جهان اسلام آزاد شده‌اند، عنوان ضرورت و وجوب پیدا کرده است. ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود در باره موضوع خلافت و حکومت در میان مسلمانان سه نظریه متمایز از هم مطرح می‌کند:

۱ - اینکه خلافت امامت کلی امری الاهی و آسمانی است.

۲ - اینکه خلافت و امامت امری سودمند است.

۳ - اینکه اصلاً ما به خلافت و امامت احتیاجی نداریم.

خوارج از زمان امام علی بر نظر سوم معتقد بوده‌اند (بر این باور بودند که ما در این دنیا اصلاً به خلافت و امامت نیازی نداریم) چنان به نظر می‌رسد که ترکیه جدید از نظر اول به نظر دوم عدول کرده‌اند که البته نظر دوم همان نظر معتزلیان می‌باشد که خلافت و امامت را تنها امری سودمند می‌دانستند. در ترکیه جدید چنین استدلال می‌کنند که در تفکر سیاسی جدید باید از تجربه‌های سیاسی گذشته خویش عبرت و راهنمایی بگیریم. چراکه این تجربه‌ها نشان داده است که موضوع خلافت و امامت در عمل دچار شکست شده است. البته در آن هنگام که امپراطوری اسلام یکپارچه و دست نخورده بود. این اندیشه قابل عمل و سودمند بود. ولی از زمانیکه (فروپاشی امپراطوری عثمانی در سال ۱۹۲۴) این امپراطوری تجزیه شده است، واحدهای سیاسی مستقلی روی کار آمده است (دولت - ملت‌ها) که باعث گردیده است تا اندیشه خلافت و امامت دیگر از عملی بودن در این عصر بیفتند؛ بنابراین در این عصر دیگر اندیشه خلافت و امامت نمی‌تواند همچون یک عامل زنده در سازمان جدید مسلمانان مؤثر واقع شوند؛ به عبارت دیگر اندیشه خلافت و امامت در این عصر به جای اینکه نتیجه سودمندی از آن به دست بیاید.

در واقع سد راه اتحاد دولت - ملت‌های مستقل مسلمان می‌شود. ایران و ترکیه به علت اختلاف نظر در امر خلافت و امامت نسبت به یکدیگر دور و بیگانه مانده‌اند مراکش به هر دو آنها به چشم بد نگریسته است و عربستان به گرامی داشتن بلندپروازی‌های خصوصی خود پرداخته است. همه این گسیختگی‌ها در جهان مسلمان امروز به خاطر رمز قدرتی است که مدت‌ها پیش از تأثیر افتاده است... قرن‌ها پیش از این ابن خلدون که شخصاً به شرط قریشی بودن در خلیفه معتقد بود. به همین طریق در کتاب مقدمه تاریخ خود استدلال کرده است. لذا در این رابطه است که ابن خلدون می‌گوید: چون قدرت قریش از میان رفته بود. چاره‌ای جز این برای مسلمانان باقی نمانده بود جز آنکه نیرومندترین مرد را در آنجا که قدرت پیدا کرده‌اند. به امارت و خلافت خود انتخاب کنند. البته ابن خلدون با توجه به منطق خشن حقایق و واقعیت‌ها چنین نظری را پیشنهاد کرده است که می‌توان آن را نخستین بارقه ضعف اسلام بین‌المللی دانست که البته این روزها به خوبی پدیدار شده است. نظر ترکیه جدید هم اینچنین است و این نظری است که ترکان از حقایق و تجربه و عمل آموخته‌اند نه از قیل و قال‌های فقهاتی درون حوزه فقهی که آنها در اوضاع دیگری از زندگی به سر می‌برند و در چارچوب آن می‌اندیشند. به نظر من این براهین اگر در این عصر درست ارزیابی بشود. نماینده تولد کمال مطلوب بین‌المللی است. زیرا در عین آنکه روح اسلام را تشکیل می‌دهد و تا کنون استیلا و استعمارگری عربی قرن‌های اول اسلام. آن را پوشانده بود و جای آن را گرفته بود. آفتابی می‌سازد» (ادامه ص ۱۷۹ - سطر ۸).

«در حال حاضر. هر دولت - ملت مسلمان باید در عمیقترین خود خویش فرو برود و موقتاً تمامی توجه خود را تنها به جامعه خودشان و کشور خودشان و دولت - ملت خودشان معطوف بدارند تا اینکه در آینده زمانی برسد که همه دولت - ملت‌های اسلامی آنچنان نیرومند و صاحب قدرت بشوند که بتوانند با اراده و انتخاب خود اتحادیه زنده و قدرتمند و مستقلی در عرصه بین‌المللی ایجاد نمایند بدون

تردید آن چنین اتحادیه و وحدتی از کثرتی متشکل از واحدهای آزاد و مستقل حاصل می‌شود که رقابت‌های نژادی میان آنها، به وسیله رشته اتصالی از یک کمال مطلوب روحی با هم سازگار و هماهنگ شده باشد. به نظر من چنان می‌رسد که اسلام نه ملی‌گری و ناسیونالیسم است و نه استعمارگری و سلطه، بلکه برعکس اتحادیه زنده مستقل و جامعه مللی است که با انتخاب و اختیار خود مرزهای مصنوعی و تمایزات نژادی را برای تسهیل شناسائی قبول کرده‌اند نه برای آنکه عمق دید اعضای این جامعه را محدود بسازد» (ص ۱۸۲ - سطر ۸).

«اگر هدف دین روحانی کردن قلب است، پس باید دین در جان و روان آدمی نفوذ بکند؛ یعنی اگر اندیشه‌های روحانی کننده دین با لباس زبان مادری هر قومی و جامعه‌ای و ملیتی ملبس بشوند بهتر در اندرون وجودی آن قوم نفوذ خواهد کرد» (ص ۱۸۴ - سطر یک).

«سرنوشت اغلب کشورهای اسلامی امروز چنین است که به صورت ماشینی ارزش‌های کهن را تکرار می‌کنند. در صورتی که ترکیه جدید در خط آن افتاده است تا ارزش‌های نو ایجاد کند» (ص ۱۸۵ - سطر ۱۶).

آنچه در چارچوب نقل قول فوق از محمد اقبال می‌توان در رابطه با نقد انقلاب مشروطیت تا انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران مطرح کرد اینک:

۱ - از نظر محمد اقبال لاهوری انقلاب مشروطیت یک انقلاب «تک مؤلفه‌ای صرف» آن هم به شکل «تفی‌ائی» بوده است و البته بدون برنامه و بدون تئوری، در صورتی که آنچنانکه اقبال در عبارات فوق مطرح کرد هر حرکت تحول‌خواهانه سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی در جوامع مسلمین برای اینکه دارای جوهر توحید باشد باید بتواند در «عرصه ایجابی و الائی» مانیفستی بر پایه سه اصل:

الف - مساوات و برابری و عدالت‌خواهی.

ب - آزادی خواهی و دموکراسی طلبی.

ج - همبستگی درون خلقی داشته باشد.

پر پیداست که انقلاب مشروطیت هر چند در فرایند «لائئ و نفی‌ائی» هم گرفتار حرکت تک مؤلفه‌ای بر پایه نفی استبداد سیاسی شده بود و از مبارزه با استبداد مذهبی (به قول شریعتی مبارزه با استعمار کهنه حوزه‌های فقهاتی) در پنج فرایند انقلاب مشروطیت خبری نبود، با همه این احوال در «عرصه اثباتی یا فرایند الائی» هم خلاء تئوریک و خلاء برنامه وجود داشت؛ و همین خلاء موجب آن شد تا مردم ایران در جریان انقلاب مشروطیت و انقلاب ضد استبدادی ۵۷ «با اینکه می‌دانستند که چه نمی‌خواهند، ولی نمی‌دانستند که چه می‌خواهند» و باز همین خلاء برنامه و تئوریک باعث گردید تا در مشروطه و انقلاب ۵۷ شرایط برای تحمیل نظریه‌های دگماتیست فقهاتی حوزه‌های فقهی بر جامعه ایران هموار بشود.

۲ - در رویکرد محمد اقبال لاهوری آنچه‌آنکه در عبارات فوق مشهود است هر چند به صورت صوری و ابزاری مردم در مبارزه «نفی‌ائی» حضور داشتند، در «فرایند ایجابی» انقلاب مشروطیت و انقلاب ۵۷ مردم در خلاء برنامه و تئوری به صورت ارادی و آگاهانه شرکت نمی‌کردند؛ و همین امر باعث گردید تا آنچه‌آنکه در سال‌های ۵۸ و ۵۹ شاهد بودیم، حاکمیت موج‌سوار از راه رسیده به نمایندگی از طرف کل جامعه نگون‌بخت ایران «برای همیشه جامعه ایران تصمیم‌گیری بکنند». لذا به قول معلم کبیرمان شریعتی به همین خاطر بود کل انقلاب مشروطیت و البته مهمتر از آن انقلاب ۵۷ با چند تا فتوا و راه‌پیمائی جنبش‌های ضد استبدادی تکوین و اعتلا پیدا کرد و توانستند رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی را سرنگون سازند و عکس خمینی را تا سطح کره بالا ببرند. آنچه‌آنکه شیخ مرتضی مطهری در وصف انقلاب ۵۷ مردم ایران می‌گفت «حتی خود ما هم باور نمی‌کردیم که با چند تا راه‌پیمائی شاه حکومت و مملکت و ارتش خوایل ما بدهد و فرار بکند» یعنی باد آورده را باد برد.

۳ - در رویکرد محمد اقبال آنچنانکه در عبارات فوق مشهود می‌باشد استبداد مذهبی در جامعه ایران از دل سه جنبش مشروطیت و جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران و جنبش ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ زمانی توانست تکوین و اعتلا پیدا کند و زمانی توانست بستر ساز باز تولید استبداد سیاسی در جامعه ایران بشود و زمانی روحانیت حوزه‌های فقهاتی توانستند رژیم مطلقه فقهاتی خودشان را در چارچوب ولایت فقیه و مشروعیت خود خوانده آسمانی بر مردم ایران تحمیل نمایند که موج‌سواران قدرت در لوای ترم حکومت اسلامی توانستند تئوکراسی یا ولایت و خلافت و امامت خودخوانده آسمان و خدا و پیامبر و امام زمان بر مردم و جامعه بزرگ ایران تحمیل و تزیق کنند.

محمد اقبال در عبارات فوق با رد تئوکراسی اسلامی و رد ولایت مطلقه فقهاتی و رد هر گونه تبلیغ و ترویج آسمانی بودن حکومت خود بر مردم معتقد است که اسلامی بودن یک حکومت نه به معنای دخالت دین و فقه در حکومت و حاکمیت و شکل انتخاب مردم می‌باشد، بلکه برعکس در رویکرد محمد اقبال «الهی بودند به معنای جوهر حاکمیت در چارچوب سه اصل عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و همبستگی خلق‌ها می‌باشد». لذا بدین ترتیب است که محمد اقبال ضمن رد هر گونه حکومت تئوکراسی و دسپاتیزم و توتالیتر و غیر انتخابی همه جوامع کره زمین و یا «هر گونه حکومت و حاکمیتی که در کره زمین بر سه ارزش عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و همبستگی خلق‌ها تکیه داشته باشد و به آن پای‌بند باشند و وظیفه خودشان را تحقق و مادیت بخشیدند این سه اصل از موضع ایجابی و اثباتی بدانند، آن حکومت‌ها اگر به خدا و دین هم اعتقاد نداشته باشد از نظر اقبال یک حکومت دینی می‌باشند.»

لذا به همین دلیل است که اقبال در نقد انقلاب سوسیالیستی دولتی اکتبر روسیه که از قبل شکست و فروپاشی آن را پیش‌بینی می‌کرد (قابل ذکر است که اقبال در سال ۱۹۳۸ وفات کرد در صورتی که سوسیالیسم دولتی و اتحاد جماهیر شوروی در دهه آخر قرن بیستم متلاشی شد؛ بنابراین محمد اقبال ۶۰ سال قبل از فروپاشی اتحاد

جماهیر شوروی و سوسیالیسم دولتی شکست و اضمحلال آن را پیش بینی کرده بود) می‌گوید:

روس را قلب و جگر گردیده خون	از ضمیرش حرف لا آمد برون
آن نظام کهنه را بر هم زد است	تیز نیشی بر رگ عالم زد است
کرده‌ام اندر مقاماتش نگه	لا سلاطین، لا کلیسا، لا اله
فکر او در تند باد لا بماند	مرکب خود را سوی الا نراند
آیدش روزی که از زور جنون	خویش را زین تند آباد آرد برون
در مقام لا نیاساید حیات	سوی الا می‌خرامد کائنات
لا و الاساز و برگ امتان	نفی بی‌اثبات مرگ امتان
در محبت پخته کی گردد خلیل	تا نگردد لا سوی الا دلیل

کلیات اشعار محمد اقبال لاهوری - فصل چه باید کرد - ص ۳۹۵ - سطر ۹ به بعد

قابل ذکر است که محمد اقبال نه تنها سوسیالیسم دولتی یا حزب دولت‌نشین و انقلاب اکتبر روسیه را نقد می‌کرد، حتی سوسیالیسم کلاسیک کارل مارکس را هم نقد می‌کرد و معتقد بود که عیب سوسیالیسم کلاسیک کارل مارکس در این است که در عرصه تبیین سوسیالیسم بر سوسیالیسم تک مؤلفه‌ای اقتصادی یا اکونومیستی تکیه می‌کند. یادمان باشد که تفاوت سوسیالیسم محمد اقبال با سوسیالیسم کلاسیک کارل مارکس در این می‌باشد که سوسیالیسم محمد اقبال یک «سوسیالیسم انسانی» است که از دل دموکراسی و آزادی حاصل می‌شود نه یک سوسیالیسم اقتصادی صرف.

صاحب سرمایه (کاپیتال - کارل مارکس) از نسل خلیل (ابراهیم خلیل) یعنی آن پیغمبر بی‌جبرئیل

(توجه می‌کنید که در مصرع دوم اقبال کارل مارکس را با عبارت پیامبر بدون جبرئیل توصیف می‌کند)

زآنکه حق در باطل او مضمر است	قلب او مؤمن دماغش کافر است
غریبان گم کرده‌اند افلاک را	در شکم جویند جان پاک را
رنگ و بو از تن نگیرد جان پاک	جز به تن کاری ندارد اشتراک
دین آن پیغمبر حق ناشناس	بر مساوات شکم دارد اساس
تا اخوت را مقام اندر دل است	بیخ او در دل نه در آب و گل است

کلیات اشعار محمد اقبال لاهوری - فصل جاوید نامه - ص ۳۰۵ - سطر ۸ به بعد

۴ - نقد دیگری که در چارچوب رویکرد اقبال ما می‌توانیم بر مشروطیت و انقلاب ۵۷ جامعه ایران وارد بدانیم اینکه آنچنانکه در عبارات فوق از اقبال نقل کردیم اقبال در عرصه جوهر حکومت و حاکمیت معتقد به یک «سکولاریسم روحانی» است. به این معنی که اقبال در تعیین شکل حکومت معتقد به انتخاب خود جوامع بشری است و هر گونه تزریق شکل حکومت بر جامعه با انتساب به آسمان یا پیامبر یا امام زمان و غیر توسط روحانیت حوزه‌های فقه‌ای مردود می‌داند؛ و دخالت فقه و دین و مذهب در تعیین شکل حکومت‌ها امری غیر دینی و غیر اسلامی و غیر قرآنی می‌داند؛ و اما اینکه گفتم «سکولار اقبال یک سکولار روحانی می‌باشد، نه یک سکولار کلامی و دین ستیز به این خاطر است که اقبال فونکسیون اجتماعی دین اسلام و قرآن را در سه اصل برابری اجتماعی و دموکراسی یا آزادی و همبستگی خلق‌ها تعریف می‌نماید». لذا در این رابطه است که اقبال معتقد است که هر چند که تعیین شکل حکومت به عهده مردم می‌باشد و هر چند فقه و دین نباید در عرصه کارکرد و نهادینه شدن حکومت دخالت بکند با همه این احوال اقبال معتقد است که جوهر حکومت‌ها باید در چارچوب سه اصل برابری طلبانه یا مساوات‌خواهانه و دموکراسی‌طلبانه یا آزادی‌خواهانه و همبستگی خلق‌ها حرکت نمایند. اقبال این «جوهر سه مؤلفه‌ای را دین و دینی تعریف می‌نماید و هر حکومتی که در جهان در راستای تحقق سه اصل

مساوات یا برابری طلبانه و دموکراسی یا آزادی خواهانه و همبستگی خلق‌ها حرکت کند از نظر اقبال، آن حکومت یک حکومت دینی است، هر چند حاکمین و آن جامعه دینی و خداپرست و غیره نباشند.»

لذا «در چارچوب رویکرد فوق محمد اقبال ما در این زمان می‌توانیم اینچنین به نقد انقلاب مشروطیت و انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران بپردازیم که علت شکست و انحراف این دو انقلاب آن بود که در هر دو انقلاب اگر بالائی‌های قدرت ادعای دین و اسلام می‌کردند ولی در واقع امر در رویکرد محمد اقبال هر دو از آغاز تا انتها غیر دینی بودند چراکه صاحب جوهر دین که سه اصل مساوات و برابری طلبانه و دموکراسی خواهانه و همبستگی خلق‌ها نبودند.»

باری، اگر آبشخور اولیه تکوین انقلاب مشروطیت «انحطاط آگاهی» مولود شکست ایران در جنگ‌های با روسیه بدانیم، بدون تردید فونکسیون این انحطاط آگاهی در گروه‌های مختلف جنبش روشنگری ایران و بالطبع در بخش‌هایی از جامعه ایران یکسان نبوده است. توضیح آنکه شکست نظامی ایران در جنگ‌های با روسیه و جدا شدن قسمت بزرگی از جغرافیای آن روز ایران به کشور متجاوز روسیه، بسترساز آن گردید که جنبش روشنگری در جامعه ایران تکوین پیدا کند؛ اما از آنجائیکه جنبش روشنگری ایران برعکس جنبش روشنگری اروپا که بسترساز ظهور رنسانس یا عصر روشنگری در مغرب زمین شد، نتوانست بستر ظهور عصر روشنگری در جامعه ایران در مر حله پیشانقلاب مشروطیت ۱۹۰۶ بشود، می‌توان داوری کرد که در کلیت خود جنبش روشنگری ایران در طول ۱۲۰ سال عمر خودش در عرصه انجام وظیفه و مسئولیت خودش ناکام بوده است؛ و دلیل این امر همان بوده است که جنبش روشنگری ایران پیوسته یک «رویگرد عکس‌العملی نسبت به انحطاط جامعه ایران داشته است». در صورتی که جنبش روشنگری مغرب زمین یک جنبش عکس‌العملی نسبت به شکست نظامی یا یک حادثه دیگر نبوده است هرچند که رفته

رفته موتور جنبش روشنگری اروپا که از قرن چهاردهم میلادی استارت خورد، به موضع «انحطاط آگاهی» افتاد. ولی آنچه در این رابطه مهم بود اینکه موضع انحطاط آگاهی جنبش روشنگری اروپا (برعکس موضع انحطاط آگاهی جنبش روشنگری جامعه ایران در مرحله پساشکست جنگ‌های روسیه) صورت ملی و ناسیونالیستی و کشوری نداشت، بلکه می‌توان گفت که انحطاط آگاهی جنبش روشنگری مغرب زمین صورت فراملیتی و همگانی پیدا کرده بود و همین نقطه ظریف و باریکتر از مو باعث گردید تا «جنبش روشنگری اروپا سر از رنسانس و یا عصر روشنگری در مغرب زمین در آورد» که در ادامه همین عصر روشنگری بود که به قول هگل از دل آن به صورت سنتزی «رنسانس و پروتستانیسیم و انقلاب کبیر فرانسه» و در تحلیل نهائی مناسبات سرمایه‌داری و لیبرالیسم سیاسی زائیده شد.

بنابراین اگر رنسانس و پروتستانیسیم و انقلاب کبیر فرانسه آنچنانکه هگل می‌گوید میوه شجره جنبش روشنگری اروپائی (که برای مدت ۳۰۰ سال از قرن چهاردهم تا قرن هفدهم مبارزه کردند) بدانیم، سوالی که در این رابطه در اینجا قابل طرح است اینکه میوه شجره جنبش روشنگری جامعه ایران در فرایند پساشکست ایران در جنگ‌های با روسیه در دوران فتحعلی شاه قاجار چه بود؟

برای پاسخ به این سؤال فریه باید نخست عنایت داشته باشیم که آنچنانکه فوقاً هم اشاره کردیم به لحاظ زیرساختی جنبش روشنگری جامعه ایران که در قرن نوزدهم میلادی تکوین پیدا کرد، با جنبش روشنگری اروپا که از قرن چهاردهم تکوین پیدا کرده بود و تا قرن هفدهم به مدت ۳۰۰ سال ادامه داشت، متفاوت بوده است؛ که آنچنانکه مطرح کردیم، تفاوت بین کنشی بودن جنبش روشنگری اروپا با واکنشی و عکس‌العملی بودن جنبش روشنگری ایران باعث گردید که خود جنبش روشنگری ایران را به شاخه‌های مختلفی در عرصه شناخت عامل انحطاط و نقشه راه برون رفت جامعه ایران از انحطاط تقسیم بکند؛ که در یک نگاه کلی می‌توانیم به چهار جریان

جنبش روشنگری ایران در ۱۲۰ ساله گذشته عمر این جنبش اشاره نمائیم.

۱ - جریان اول جریان عباس میرزا - میرزا تقی خان امیرکبیر بود که از آنجائیکه این جریان با «رویکرد ابزاری» به موضوع انحطاط جامعه ایران می‌نگریستند، همین امر باعث گردید تا این جریان عقب‌ماندگی تکنولوژی و علمی جامعه ایران را عامل انحطاط بدانند. لذا در این رابطه بود که این جریان جهت نجات جامعه ایران از انحطاط به تجددگرایی روی آورد و با تکیه بر جنبش علمی و فنی و نظامی و تکنولوژیک در جامعه ایران تلاش می‌کردند تا به آن تجدد مورد اعتقاد خود دست پیدا کنند. از دستاوردهای این جریان در جهت دستیابی به تجدد می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

الف - تأسیس دارالفنون که از زمان عباس میرزا نقشه انجام آن ریخته شده بود، توسط میرزا تقی فراهانی معرف به میرزا تقی خان امیرکبیر (در دوران ۳۸ ماهه صدارتش و در آغاز حکومت ناصرالدین شاه) عملیاتی شد. دارالفنون اولین مدرسه مدرنی بود که در ایران در چارچوب رویکرد مدرنیزاسیونی جنبش عباس میرزا - میرزا تقی خان امیرکبیر ایجاد گردید. البته قبل از تأسیس دارالفنون توسط این جنبش از سال ۱۸۱۱ یعنی ۴۰ سال قبل از صدرات میرزا تقی خان امیرکبیر و تأسیس دارالفنون عباس میرزا در راستای آن رویکرد مدرنیزاسیونی خود جهت تحصیل دانشجویانی به خارج فرستاده بود.

ب - رویکرد مدرنیزاسیونی عباس میرزا - میرزا تقی خان امیرکبیر در چارچوب جنبش فوق‌منه‌ای تکیه علم مدرن یا ساینس توسط دارالفنون بر مدرنیزه کردن نظامی نیز تکیه داشتند و به همین دلیل بود که عباس میرزا راز پیروزی روسیه بر ایران در توپ و توپخانه تعریف می‌کرد؛ و بالطبع عامل شکست ایران در جنگ‌های روسیه هم نداشتن توپ و توپخانه می‌دانست و در ادامه عباس میرزا بود که امیرکبیر صدراعظم اتابک و فرمانده کل قوا جهت بازسازی نیروهای نظامی و تقویت دولت مرکزی و سرکوب شورش‌های قومی سعی بلیغی کرد.

ج - فرستادن سه سفر ناصرالدین شاه به اروپا توسط قرض و وام گرفتن از کشورهای اروپائی از دیگر برنامه‌هایی بود که این جنبش تجددگرا به انجام رسانید. البته با کشته شدن قائم مقام فراهانی و کشته شدن میرزا تقی خان امیرکبیر در فین کاشان این جریان فرایندهای مختلفی از عباس میرزا تا امیرکبیر طی کرد.

۲ - جریان دوم جنبش روشنگری ایران طرفداران رویکرد تمدن‌گرا یا مدرنیته بودند (نه رویکرد تجددگرا و مدرنیزاسیون عباس میرزا - امیرکبیر) که البته بین نظریه‌پردازان جنبش تمدن‌گرا یا مدرنیته‌گرا در عرصه نقشه راه جهت مدرنیته کردن جامعه ایران تفاوتی وجود داشت. سر سلسله جنبان این جنبش میرزا یوسف خان مستشارالدوله بود که نقشه راه مدرنیته کردن جامعه ایران، در «قانون‌گرائی» تعریف می‌کرد که البته میرزا ملکم خان در ادامه راه میرزا یوسف خان مستشارالدوله نیز مانند او رمز مدرنیته شدن جامعه ایران را هم در قانون‌گرائی می‌دانست.

قابل ذکر است که میرزا یوسف مستشارالدوله این رویکرد خود را در کتابی به نام «یک کلمه» (منظور میرزا یوسف خان از یک کلمه همان قانون بود که او به عنوان رمز مدرنیته شدن ایران می‌دانست) در زمان قاجار مطرح کرد. گفته شده است که نیروهای سرکوب‌گر دستگاه حکومتی قاجار پس از دستگیری او آنقدر با آن کتاب بر سر میرزا یوسف خان مستشارالدوله زدند که او در زندان کور شد. پس از میرزا یوسف خان مستشارالدوله، میرزا ملکم در ادامه راه میرزا یوسف خان توسط نشریه قانون این مسیر را تا قلب انقلاب مشروطیت ادامه داد. مشکل کلیدی این جنبش آن بود که در عرصه رویکرد قانون‌گرائی خود (در جهت اصلاحات اجتماعی در جامعه ایران) تفاوتی بین فقه به عنوان قانون و علم حقوق یا قوانین حقوقی زائیده انقلاب کبیر فرانسه نمی‌گذاشتند. به همین دلیل بود که میرزا ملکم خان می‌گفت «هدف رسالت تمام انبیاء اجرای قانون بوده است.»

در نتیجه همین عدم مرزبندی بین فقه حوزه‌های فقه‌تبی و قانون مولود حقوق در

انقلاب کبیر فرانسه باعث گردید که این جریان چه در عرصه نظری و چه در عرصه عملی گرفتار بحران و بن بست بشود. بر این مطلب بیافزائیم که تفاوت بین فقه به عنوان قانون با قانون بر پایه حق و حقوق در این است که فقه حوزه‌های فقهاتی تماماً بر پایه تکلیف استوار می‌باشد نه بر پایه حق و حقوق انسانی در صورتی که قانون در رویکرد مدرن آن بر پایه حق و حقوق انسان فی نفسه و یا انسان بما هو انسان خارج از هر رنگ و عقیده و گرایش که داشته باشد، مطرح است؛ بنابراین تا زمانی که برای انسان فی نفسه حق و حقوقی قائل نشویم هرگز نمی‌توانیم برای او قانون‌گذاری کنیم. بی‌تردید فقه حوزه‌های فقهاتی از آنجائیکه برای انسان فی نفسه یا انسان بما هو انسان هیچگونه حق و حقوقی قائل نیستند قوانین تکلیفی این چنین فقهی هرگز نمی‌تواند راهگشای جامعه بشری بشود.

باری در این رابطه است که در اعلامیه جهانی حقوق بشر که سه سال بعد از جنگ بین‌الملل دوم در سال ۱۹۴۸ نوشته شده است، در ماده اول آن اعلام می‌شود که «تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند. همه دارای عقل و وجدان هستند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند.»

باز در این رابطه است که در ماده دوم همین اعلامیه جهانی می‌گوید «هر کس می‌تواند بدون هیچگونه تمایز مخصوصاً از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر و همچنین ملیت، وضع اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر موقعیت دیگر، از تمام حقوق و کلیه آزادی‌هایی که در اعلامیه حاضر ذکر شده است، بهره‌مند گردد.»

باز در ماده ششم همین اعلامیه جهانی گفته شده است که «هر کس حق دارد که شخصیت حقوقی او در همه جا به عنوان یک انسان در مقابل قانون شناخته شود.»

در ماده هفتم همین اعلامیه جهانی گفته شده است که «همه در برابر قانون مساوی

هستند و حق دارند بدون تبعیض و بالسنویه از حمایت قانون برخوردار شوند. همه حق دارند در مقابل هر تبعیضی که ناقص اعلامیه حاضر باشد و بر علیه هر خریکی که برای چنین تبعیضی به عمل آید بطور تساوی از حمایت قانون بهره‌مند شوند.»

بدون تردید زیرساخت این اعلامیه اعتقاد به حق و حقوق انسان فی نفسه می‌باشد و به همین دلیل است که در ماده اول اعلامیه جهانی حقوق بشر به صراحت اعلام شده است که تمامی افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و همین آزاد به دنیا آمدن انسان او را ذیحق می‌سازد؛ و هیچکس نمی‌تواند به او حق و حقوق عطا کند. حق و حقوق مولود انسان بودن فی نفسه او می‌باشد نه چیز دیگری؛ و این موضوعی بود که متاسفانه جنبش دوم در مرزبندی بین فقه و قانون نمی‌توانست فهم نماید.

به همین دلیل اعلام می‌کردند که «قانون مورد نظر ما همان فقه است» و این شبهه در عرصه نظر و عمل باعث گردید تا در جریان انقلاب مشروطیت بین روحانیت حوزه‌های فقه‌ای شکاف عمیقی ایجاد نماید، چراکه اولین کسی که ریشه عمیق تفاوت بین فقه و قانون را فهم کرد شیخ فضل نوری بود که اعلام کرد «اگر منظورتان از قانون و مشروطه اجرای فقه و قوانین الهی و حفظ احکام است. پس چرا در شعارهای خود از مساوات و حریت حرف می‌زنید» و باز در همین رابطه بود که شیخ فضل الله نوری اعلام کرد که «با وجود احکام فقهی دیگر نیاز به قانون نداریم» و همچنین در این رابطه بود که شیخ فضل الله نوری می‌گفت «بنای احکام اسلامی بر عبودیت است نه بر آزادی و مساوات.»

بدین خاطر همین امر باعث گردید تا جریان و جنبش دوم هم در عرصه نظر و هم در عرصه عمل دچار بحران و بن بست بشوند؛ و در ادامه همین بحران و بن بست بود که رویکرد مدرنیته‌گرائی جهت انحطاط‌زدائی جامه ایران در فرایند سیدحسن تقی‌زاده به جای قانون‌گرائی (در راستای مدرنیته‌گرائی) به تقلیدگرائی از مغرب زمین روی آورد.

شعار «از فرق سر تا ناخن پا باید مقلد مغرب زمین بود» تقی‌زاده جهت دستیابی به مدرنیته بود.

۳ - جریان سوم جنبش روشنگری ایران رویکرد سید جمال الدین اسدآبادی بود که برعکس دو جریان اول و دوم، سید جمال انحطاط جامعه ایران را به صورت امر مکانیکی و مستقل از دیگر جوامع مسلمان و کشورهای تحت سلطه نمی‌دید؛ و موضوع «انحطاط کشورهای تحت سلطه و جوامع مسلمان زائیده سلطه استعمار می‌دانست» و نقشه راه او جهت انحطاط‌زدائی کشورهای تحت سلطه و جوامع مسلمان و از جمله کشور ایران در «کسب قدرت سیاسی و نظامی و اقتصادی البته از مسیر مدرن نه سنتی تعریف می‌کرد.»

به همین دلیل است که او در مقالات «جمالیه» در انتقاد از عدم تحرک و وجود تحجر و جزمیت در حوزه‌های فقهی و در اعتراض به روحانیت حوزه‌های فقهاتی می‌گوید: «آنان صدری و شمس البارعه را می‌خوانند و از روی فخر خود را حکیم می‌نامند و با وجود این دست چپ خود را از دست راست نمی‌شناسند و نمی‌پرسند که ما کیستیم و چیستیم و ما را چه باید و چه شاید...عجیب‌تر آن است که یک چراغ لپا در پیش خود نهاده از اول شب تا صبح شمس البارعه را مطالعه می‌کنند و یکبار در این معنا فکر نمی‌کنند که چرا اگر شیشه چراغ لپا را برداریم دود بسیار از آن حاصل می‌شود و چون شیشه چراغ لپا را بگذاریم، هیچ دودی از آن پیدا نمی‌شود. خاک بر سر اینگونه حکیم و اینگونه حکمت. حکیم آن است که جمیع حوادث و اجزای عالم، ذهن او را حرکت بدهد نه آن که مانند کورها در یک راهی برود که هیچ نداند پایان آن کجاست...علم فقه مسلمانان حاوی است بر جمیع قوانین تکلیفی...حال آنکه ما فقهای خود را می‌بینیم که نه تنها بعد از تعلیم فقه از اداره خود عاجز هستند بلکه فقهای حوزه‌های فقهاتی بلاهت را فخر خود می‌شمارند. علم اصول حوزه‌های فقهاتی عبارت است از فلسفه

شریعت. یعنی برای فقهای حوزه‌های فقه‌ای در این زمانه مانند فتیله بسیار باریکی هستند که بر سر او یک شعله بسیار خردی بوده باشد که نه اطراف خود را روشنی می‌دهد و نه دیگران را نور می‌بخشد.»

هر چند جریان سوم از جنبش روشنگری ایران تحت هژمونی نظری و عملی سید جمال‌الدین اسدآبادی که کاریزمای نیرومندی داشت توانست در فرایند پیشانقلاب مشروطیت جنبش ضد استعماری در ایران استبدادزده و استثمارزده و سنت‌زده و فقه‌زده و استثمارزده و انحطاطزده به وجود بیاورد، از آنجائیکه سید جمال در جوامع مسلمین دارای تشکیلات و سازماندهی نهادینه شده نبود، لذا او جهت هدایت‌گری جنبش ضد استعماری و ضد استبدادی خود در جوامع مسلمین من جمله در ایران راهی جز این نداشت که بر تشکیلات سنتی حوزه‌های فقه‌ای و دربار حکومتی تکیه نماید. در نتیجه همین رویکرد سید جمال به روحانیت حوزه‌های فقه‌ای و دربار مستبد سیاسی حاکم باعث گردید که هم جنبش ضد استعماری سید جمال در ایران شکست بخورد و هم جنبش ضد استبدادی او.

در خصوص شکست جنبش ضد استعماری سید جمال باید به جنبش تنباکو و رهبری میرزا حسن شیرازی اشاره کنیم که این جنبش که با فتوای میرزا حسن شیرازی که گفت «الیوم استعمال تنباکو به مثابه محاربه با امام زمان است» اعتلا پیدا کرد، از آنجائیکه روحانیت حوزه‌های فقه‌ای حداقل شناختی نسبت به مبارزه ضد استعماری و امپریالیسم انگلیس و سرمایه‌های مالی و سرمایه‌های بانکی و سرمایه‌های صنعتی و سرمایه‌های نفتی و غیره نداشتند و همچنین حداقل آگاهی از قرارداد تنباکو با کمپانی رژی نداشتند در نتیجه جنبش تنباکو باعث گردید تا بزرگترین ضرر و زیان اقتصادی به جامعه نگون بخت ایران وارد بشود، چراکه حکومت قاجار و ناصرالدین شاه (جهت پرداخت ضرر و زیان ادعائی کمپانی رژی در خصوص لغو قرارداد تنباکو) مجبور شد تا بزرگترین استقراض خارجی خودش از امپریالیسم انگلیس و روسیه برای پرداخت به کمپانی رژی بکند. در نتیجه همین بی‌لیاقتی هژمونی روحانیت حوزه‌های فقه‌ای بر

جنبش ضد استعماری سید جمال در ایران باعث گردید که جنبش ضد استعماری سید جمال در ایران تحت هژمونی روحانیت حوزه‌های فقهاتی شکست بخورد.

بدون تردید اگر سید جمال می‌توانست در عرصه جنبش ضد استعماری خود در ایران به یک جنبش خودجوش و خودسازمانده و خودمدیریتی و خودرهبر (آنچنانکه در فرایند دوم جنبش ضد استبدادی مشروطیت در قیام ستارخان و باقرخان آذربایجان شاهد بودیم) دست پیدا کند، او علاوه بر اینکه می‌توانست در عرصه جنبش ضد استعماری موفق بشود، با تکیه بر همان جنبش ضد استعماری خودجوش و دینامیک و خودسازمانده و خودرهبر و خودمدیریتی نیز می‌توانست به اهداف خود در عرصه جنبش ضد استبدادی در داخل ایران هم دست پیدا کند، چراکه جریان سوم تحت هژمونی سید جمال در فرایند پیشانقلاب مشروطیت، در عرصه جنبش ضد استبدادی هم مانند جنبش ضد استعماری‌اش در ایران «گرفتار بحران هژمونی و سازماندهی و برنامه‌ریزی و هدایت‌گری نظری و عملی شد». هر چند که سید جمال در استانبول توسط نامه‌ای که به میرزا رضا کرمانی از سمپات‌های سیاسی و اعتقادی‌اش در ایران نوشت به او گفت «ایران آباد نمی‌شود مگر به قطع شجره خبیثه استبداد» و البته همین نامه مخفیانه سید جمال به میرزا رضا کرمانی بسترساز قتل ناصرالدین شاه به دست او گردید؛ و قتل ناصرالدین شاه مهمترین عامل بسترساز اعتلای جنبش مشروطیت شد، با همه این احوال سید جمال در عرصه جنبش ضد استبدادی خود در ایران پیشانقلاب مشروطیت هم نتوانست به علت فقدان سازماندهی مستقل و هژمونی هدایت‌گر میدانی، به دستاورد درازمدتی در عرصه هدایت‌گری فرایند اول انقلاب مشروطیت دست پیدا کند.

بر این مطلب بیافزائیم که آنچنانکه خود سید جمال در پایان عمر خود دریافت، بزرگ‌ترین عامل شکست سید جمال در عرصه جنبش ضد استعماری و ضد استبدادی‌اش در ایران، عدم تکیه او بر قاعده جامعه ایران بود و رویکرد او در این

رابطه بر صاحبان قدرت مذهبی و قدرت سیاسی یا به عبارت دیگر تکیه او بر استبداد سیاسی و استبداد مذهبی حاکم بر جامعه ایران (جهت تغییر و استحاله سلطه استبداد و سلطه استعمار بر جامعه نگون‌بخت ایران) در راستای پر کردن خلاء سازماندهی و تشکیلات درون جوش بود. غافل از اینکه «چاقو هرگز حاضر نمی‌شود دسته خود را ببرد»، بدون تردید اگر سید جمال به جای حرکت از بالا یا حرکت با تکیه بر بالائی‌های قدرت در جامعه ایران، حرکت خودش را از پائین و قاعده جامعه ایران توسط استراتژی و رویکرد تکیه بر جنبش‌های خودجوش و خودرهبر و دینامیک و خودمدیریتی به انجام می‌رساند، او یا جریان سوم جنبش روشنگری ایران از موفق‌ترین جنبش‌های ضد استبدادی و ضد استعماری ایران می‌شدند.

مبارزه سید جمال با روحانیت حوزه‌های فقه‌های شیعه و ایران یک مبارزه صوری و تک مؤلفه‌ای بود چراکه سید جمال در این عرصه به جای اینکه در مبارزه خود با روحانیت حوزه‌های فقه‌های شیعه از موضع «انکاری و آترناتیوی» وارد بشود از موضع مخالفت وارد شد که همین موضع «غیر انکاری و غیر آترناتیوی» سید جمال با روحانیت حوزه‌های فقه‌های شیعه باعث گردید تا از یکطرف سید جمال با دستش به دفع روحانیت حوزه‌های فقه‌های شیعه بپردازد و از طرف دیگر با پایش این روحانیت جزماندیش و دگماتیست را وارد عرصه رهبری جنبش ضد استبدادی و ضد استعماری مردم نگون‌بخت ایران بکند. برای مبارزه با روحانیت حوزه‌های فقه‌های شیعه راهی جز این وجود ندارد (که به قول احمد شاملو «ابلها مردا عدوی تو نیستم، من انکار توام») که به جای «مخالفت با روحانیت» به «انکار روحانیت» بپردازیم، چراکه «مخالفت با روحانیت» حوزه‌های فقه‌های شیعه اگر در کادر «انکار» آن‌ها صورت نگیرد، باعث تقویت این شجره هزار ساله ارتجاعی در جامعه بزرگ ایران می‌شود.

آنچنانکه امروز (برعکس گذشته) مدت ۴۰ سال است که بر سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت مذهبی و معرفتی جامعه ایران تکیه زده است. همان راهی که

معلم کبیرمان شریعتی با شعار «آنچنانکه مصدق بر شعار اقتصاد بدون نفت تکیه می‌کرد من بر شعار اسلام منهای روحانیت معتقدم» بدون تردید شعار اسلام منهای روحانیت شریعتی، همان شعار اسلام بدون کلیسا (و بدون کشیش و یا شعار «در اسلام هر کس کشیش خود می‌باشد») است؛ به عبارت دیگر شریعتی برعکس سید جمال از همان آغاز در مبارزه با اسلام تحجرگرا و اسلام جزمیت‌اندیش و اسلام دگماتیست حوزه‌های فقهاتی با رویکرد «انکاری» وارد شد، نه رویکرد «مخالفتی» و در همین رابطه بود که شریعتی آنجا که در دایره انکار روحانیت قرار می‌گرفت، تمامی ریشه‌های نظری و اجتماعی و سیاسی و تاریخی هزار ساله روحانیت حوزه‌های فقهاتی را به چالش می‌کشید و به قول شیخ مرتضی مطهری «شریعتی در مبارزه با روحانیت حوزه‌های فقهاتی رهبر منهایون می‌شد» اما همین شریعتی در دایره مخالفت با روحانیت که قرار می‌گرفت بزرگترین تعریف از آنها می‌کرد، چراکه شریعتی جنبش روشنگری ارشاد خود را در انکار روحانیت می‌دانست نه در مخالفت با روحانیت.

البته شریعتی در این عرصه وام دار معلم بزرگ خود یعنی حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری بود، چراکه برای اولین بار در عرصه جنبش روشنگری جوامع استبدادزده و استعمارزده و استثمارزده مسلمین در نیمه اول قرن بیستم این محمد اقبال لاهوری بود که در مانیفست اندیشه‌های خود و پروژه بازسازی اسلام تاریخی یعنی کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام با به چالش کشیدن کلام و فقه و فلسفه و حتی تفسیر قرآن روحانیت حوزه‌های فقهاتی (از نبوت و ولایت و امامت و ختم نبوت و ختم ولایت پیامبر اسلامی) تمامی زیرساخت نظری آنها از افلاطون تا امام زمان را به چالش کشید؛ و بدین ترتیب بود که شریعتی در عرصه انکار روحانیت حوزه‌های فقهاتی فرمان داد که «این‌ها را از مردم نگیرید، مردم را از این‌ها بگیرید» بدون تردید ضعف استراتژیک جریان سوم از جنبش روشنگری جامعه ایران یعنی جریان تحت هژمونی سید جمال در همین رابطه قابل تعریف می‌باشد و از همین جا است که درسی که می‌توانیم از انقلاب مشروطیت برای امروز جامعه ایران بگیریم اینکه در شرایطی

که ۴۰ سال است که روحانیت حوزه‌های فقهاتی بر سه مؤلفه قدرت سوار شده‌اند، تنها استراتژی مبارزه با آنها، «استراتژی انکاری است، نه استراتژی مخالفتی» و البته باید به تاسی از معلم کبیرمان شریعتی در این رابطه تاکید کنیم که در عرصه استراتژی انکاری روحانیت حوزه‌های فقهاتی، «نباید بر استراتژی حذف فیزیکی آنها از مردم ایران تکیه نمائیم بلکه برعکس باید با تکیه بر استراتژی خودآگاهی‌بخش مذهبی و فرهنگی و طبقاتی و سیاسی و اجتماعی و تکیه بر استراتژی تکوین جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و دینامیک و تکوین یافته از پائین در چارچوب رویکرد جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین مردم را از آنها بگیریم.»

یادمان باشد که در چارچوب تئوری استبداد در جامعه بزرگ ایران، هم حکومت‌های تاریخ گذشته ایران از آغاز الی الان استبدادی و دسپاتیزم بوده‌اند و هم جامعه ایران استبدادخواه و استبدادپرور بوده است. لذا در این رابطه است که تا زمانیکه نتوانیم جامعه ایران را از استبدادپروری و استبدادخواهی نجات بدهیم، هرگز نخواهیم توانست به مبارزه با استبداد حاکمین مذهبی و حاکمین سیاسی در جامعه ایران دست پیدا کنیم؛ و این مهم هرگز اتفاق نمی‌افتد، مگر اینکه به استحاله و تغییر فرهنگ استبدادپرور در جامعه ایران دست پیدا کنیم؛ و به جای فرهنگ استبدادپرور مذهبی موجود، فرهنگ دموکراسی‌پرور جایگزین نمائیم؛ و این مهمترین هدفی است که اقبال در کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام بدنبال آن می‌باشد.

فراموش نکنیم که در عرصه ساختار استبدادی، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر جامعه نگون‌بخت ایران با رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی متفاوت می‌باشد، چراکه اگر شیشه عمر رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی در دست امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا بود (که در نشست گوادولپ این شیشه عمر رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی به سود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شکستند) شیشه عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در دست قاعده جامعه ایران و فرهنگ دموکراسی‌پرور قرآن می‌باشد. لذا به

همین دلیل است که ۴۰ سال است که این رژیم جهت تثبیت حاکمیت خود بر همین توده‌های نگون‌بخت جامعه ایران، از تمامی ترفندهای مختلف مذهبی و معیشتی و پوپولیستی و سیاسی (و تکیه بر اسلام زیارتی و اسلام مداحی‌گری، از زوار اربعین امام حسین با صرف هزاران هزار میلیارد تومان از سرمایه این ملت نگون‌بخت گرفته تا گنبدهای طلائی و هتل‌ها و ساختمان‌های آنچنانی که در شهرهای مذهبی عراق و سوریه با هزینه مردم نگون‌بخت ایرانی و تا قرار دادن هزینه‌های نجومی حوزه‌های فقهتی در بودجه سالانه مردم ایران) استفاده می‌کند. آن هم در شرایطی که نه تنها پس از ۴۰ سال هنوز بخش بزرگی از دانش‌آموزان جامعه ایران در مدارس کپری و کانکس‌ها و کلاس‌های سه شیفته و دو شیفته با تعداد بیش از ۴۰ نفر تحصیل می‌کنند و نه تنها بیش از ۶۰ درصد جامعه ایران در زیر خط فقر به سر می‌برند و جهت ادامه تحصیل فرزندان خودشان حاضر به فروش اعضای بدنشان می‌باشند و نه تنها در جامعه امروز ایران حداقل حقوق ۱۳ میلیون کارگر ایرانی که با خانواده‌شان بیش از ۵۰ میلیون نفر می‌باشند یک ششم خط فقر اعلام شده خود رژیم مطلقه فقهتی می‌باشد و نه تنها طبق آمار خود نهادهای رژیم مطلقه فقهتی حاکم بیش از ۶۰ درصد زنان تحصیل کرده ایران بیکار هستند و نه تنها حجم نقدینگی فعلی به علت افزایش بی‌در پیکر هزینه‌های جاری رژیم مطلقه فقهتی و فسادهای چند لایه‌ای و سیستمی و ساختاری به بیش از یک تریلیون و ششصد هزار میلیارد تومان رسیده است؛ و نه تنها رکود و بیکاری و تورم و کاهش قدرت خرید و فسادهای مالی سیستمی و چند لایه‌ای درون حاکمیت، کارد به استخوان مردم ایران رسانیده است و بیش از ۱۹ میلیون نفر حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران سونامی زیر و زبر کننده‌ای را به ارمغان آورده است و در عرض مدت یکسال خط فقر از مبلغ ۲/۵ میلیون تومان به مبلغ بیش از ۶ میلیون تومان رسانیده است و نه تنها در ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهتی چرخه بازتولید قدرت این رژیم بر عوام‌فریبی و سرکوب و جایگزین کردن مشروعیت آسمانی و امام زمانی به جای مقبولیت مردمی و زمینی استوار بوده است.

نه تنها فقط در دوره ۸ ساله دولت نهم و دهم محمود احمدی‌نژاد بیش از ۷۰۰ میلیارد دلار فروش نفت خام که ۶۰ درصد کل فروش نفت تاریخ ایران می‌باشد دود کردند و به هوا فرستادند و نه تنها بحران طبقاتی جامعه امروز ایران را به آنجا رسانیده‌اند که از ۵۹ میلیون نفر جمعیت شهری ایران بیش از ۱۹ میلیون نفر حاشیه‌نشینان و حاشیه تولید می‌باشند و نه تنها فقط در پروژه اشغال سفارت آمریکا در سال ۵۸ جهت حذف مخالفان حکومتی خود بیش از ۱۸ میلیارد دلار از سرمایه‌های خارجی مردم نگون‌بخت ایران هزینه غارت امپریالیسم آمریکا در این رابطه کردید و نه تنها افزایش ضریب جینی و شکاف طبقاتی در جامعه ایران تا آنجا رسانیده است که در جامعه امروز ایران ۷۵ درصد نقدینگی یک تریلیون و ششصد هزار میلیارد تومانی در دست ۲۵ درصد جمعیت ایران می‌باشد و ۲۵ درصد نقدینگی در دست ۷۵ درصد جمعیت ایران است و نه تنها در عرض یک ماه در سال ۹۷ طبق آمار بانک مرکزی رژیم مطلقه فقاهتی بیش از ۳۰ میلیارد دلار از سرمایه‌های ملت نگون‌بخت ایران از کشور به صورت یکطرفه و برگشت‌ناپذیر خارج شده است و نه تنها اعداد و ارقام نجومی دزدی و سرقت عناصر این رژیم به آنجا رسیده است که تنها خاوری رئیس سابق بانک ملی رژیم مطلقه فقاهتی سه میلیارد دلار سرمایه‌های این مردم را دزدید و برداشت و به کشور کانادا برد و در خدمت سرمایه‌داری جهانی قرار داد و امروز در گوشه‌ای امن و راحت در کانادا زندگی می‌کند (بدون اینکه آب از آب تکان بخورد) و نه تنها بیش از ۷ سال است که با سرمایه‌های این مردم نگون‌بخت رژیم مطلقه فقاهتی جهت تثبیت هژمونی خود بر هلال شیعه منطقه هزینه ۵ جنگ نیابتی را به عهده دارد (که تنها هزینه سالانه جنگ داخلی سوریه برای مردم نگون‌بخت ایران بیش از ۶ میلیارد دلار می‌باشد).

نه تنها در عرض ۳ ماه در سال ۹۷ بیش از ۵۰ درصد ارزش پول ملی کشور کاهش پیدا کرده است و نه تنها ۴۰ درصد اقتصاد کشور در دست سپاه ارگان نظامی و انتظامی و امنیتی رژیم مطلقه فقاهتی می‌باشد و نه تنها در راستای نهادینه کردن اسلام زیارتی و اسلام مداحی‌گری تعداد بقاء متبرکه یا قبور زیارتی در ایران به بیش

از یازده هزار قبر رسیده است و نه تنها به علت فساد و دزدی و رانت و خصولتی شدن اقتصاد مملکت در این شرایط از ۲۰ صندوق باننشستگی، ۱۸ صندوق باننشستگی در وضعیت ورشکستگی به سر می‌برند و نه تنها در مهرماه ۱۳۹۷ یعنی ماه افتتاح مدارس و دانشگاه‌های کشور طبق آمار خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نوشت‌افزار مورد نیاز دانش‌آموزان و دانشجویان ۷۰ درصد گران شده است و قیمت یک کیلو گوشت در این ماه به بیش از ۷۰ هزار تومان رسیده است و نه تنها رژیم مطلقه فقهاتی در سال ۹۶ جهت استرداد پول‌های سه میلیون خانواده مال باخته صندوق‌ها و مؤسسات مالی رانتی وابسته به نهادهای امنیتی و نظامی - انتظامی رژیم مطلقه فقهاتی، بیش از ۳۵ هزار میلیارد تومان (از طریق چاپ اسکناس و افزایش پول که همان غارت غیر مستقیم توده‌ها می‌باشد توسط بانک مرکزی) پرداخت کرده است و نه تنها پس از ۴۰ سال که از عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌گذرد، طبق آمارهای خود این رژیم بیش از ۱۰ درصد جمعیت جامعه ایران هنوز در بیسوادی مطلق قرار دارند و نه تنها به علت عدم توانائی مدیریت و فساد و رانت در سیاست‌های مالی و پولی و اقتصادی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم قیمت یک دلار به بیش از ۱۵ هزار تومان و قیمت سکه به بیش از پنج میلیون تومان و قیمت پراید به بیش از ۴۰ میلیون تومان رسیده است. نه تنها فقط در سال ۹۷ بیش از ۷۲ درصد از قدرت خرید ۱۳ میلیون خانواده کارگری ایران کاسته شده است و نه تنها طبق آمارهای نهادهای خود رژیم مطلقه فقهاتی بیش از ۷ میلیون کودک کار در جامعه ایران وجود دارد و نه تنها ابر بحران محیط زیست از خشکسالی تا ریزگردها که مولود افزایش بی‌رویه جمعیت ۸۲ میلیون نفری جهت رقابت با جمعیت اهل تسنن در عرصه هژمونی رژیم مطلقه فقهاتی بر هلال شیعه و سد سازی‌های بدون برنامه جهت پر کردن جیب خصولتی‌ها و تغییر اقلیمی و کاهش ۳۰ تا ۵۰ درصد باران در ایران می‌باشد، بیش از ۲۰ استان کشور را تهدید کرده است و نه تنها قدرت خرید ۵ میلیون خانواده مستعمری بگير باننشستگی ایران در سه ماه گذشته ۶۷ درصد کاهش پیدا کرده است و نه تنها رشد اقتصادی ایران در سال ۹۷

به منهای ۱/۶ درصد رسیده است و نه تنها نرخ بیکاری طبق آمارهای خود رژیم مطلقه فقهتی در سال ۹۷ به ۱۲/۸ درصد رسیده است و نه تنها طبق آمارهای نهادهای خود رژیم مطلقه فقهتی ۹۵ درصد حقوق بگیران قانون کار حداقل حقوق می‌گیرند، بلکه مهمتر از همه اینها اینکه در جامعه امروز ایران به علت مناسبات سرمایه‌داری رانتی و دولتی و نفتی حاکم همه موضوع‌های حقوق اساسی عدالت اجتماعی که شامل حق کار و حق آموزش و حق بهداشت و حق مسکن و حق آزادی و حق تشکیلات و سندیکاهای مستقل و غیره به صورت «کالا» در آمده است.

۴ - جریان چهارم جنبش روشنگری ایران در فرایند پیشانقلاب مشروطیت جریان حزب اجتماعیون - عامیون بود. حزب اجتماعیون - عامیون تنها جریانی بود که در فرایند پیشانقلاب مشروطیت در جامعه ایران در عرصه انحطاط‌زدائی تکیه بر رویکرد سوسیالیستی می‌کرد؛ اما از آنجائیکه این جریان نتوانست به صورت نهادینه شده به قاعده جامعه ایران نفوذ پیدا کند و از آنجائیکه این جریان کارزار اصلی جامعه ایران را در چارچوب کار و سرمایه تعریف می‌کرد و این رویکرد حزب اجتماعیون - عامیون، در شرایطی بود که سرمایه‌داری در جامعه ایران هنوز فرایندهای اولیه تکوین خود را در عرصه صنعت و تکنولوژی و تولید صنعتی شروع نکرده بود و مناسبات زمین‌داری بر جامعه ایران حاکم بود و بیش از ۷۰ درصد از جمعیت ده میلیون نفری آن زمان ایران در روستاها زندگی می‌کردند و تنها ۳۰ درصد در شهرها بودند، این همه باعث گردید تا جریان حزب اجتماعیون - عامیون نتواند نه در فرایند پیشانقلاب مشروطیت و نه در انقلاب مشروطیت (در عرصه حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران) جایگاه و نقش محوری پیدا کند و همین شرایط عینی و ذهنی حرکت اجتماعیون - عامیون باعث گردید تا این جریان گرفتار بن بست بشود.

هر چند که به صورت غیر علنی ادامه این جریان در عرصه انقلاب مشروطیت تحت رهبری حیدر عموآوغلی توانست استمرار پیدا کند، ولی با همه این احوال از آنجائیکه

این رویکرد نه امکان در دستور قرار دادن «وظایف سوسیالیستی» برای خود در جامعه عقب‌مانده ایران داشت و نه می‌توانست «وظایف سرمایه‌داری» در دستور کار خود قرار دهد (چراکه در آن صورت دیگر امکان حفظ هویت سوسیالیستی آنچنانکه خود ادعا می‌کردند، برای آنها نمی‌بود) البته حزب کمونیست در دوران رضا شاه پس از پروسه تکوین «وظایف سرمایه‌داری» برای خود تعریف کرده بود؛ ولی با همه این احوال حتی حزب کمونیست در دوران رضاشاه (که از بعد از کودتای ۱۲۹۹ امپریالیسم انگلیس که بستر ساز جایگزینی رژیم کودتائی و توتالیتر رضاخان به جای قاجاریه گردید، سرمایه‌داری تزریق شده از بالا و دستوری در جامعه ایران در حال تکوین بود) هم نتوانست صورت فراگیر پیدا کند و به بدنه و قاعده جامعه ایران نفوذ کند و دلیل آن هم این بود که حتی فرایند تکوین سرمایه‌داری تزریقی و دستوری در دوران رضا شاه برعکس سرمایه‌داری مغرب زمین در جامعه ایران صورت دینامیک نداشت، بلکه به صورت آمرانه در چارچوب سرمایه‌های نفتی قرارداد و ثوق الدوله در حال ایجاد بود؛ که همین امر مانع از نهادینه شدن احزاب با وظایف سرمایه‌داری شرایط دموکراتیک در جامعه ایران می‌شد. البته مشکلات ساختاری نظام سرمایه‌داری در جامعه ایران که ریشه در ساختار سرمایه‌داری نفتی و دولتی و رانتی و دستوری و تزریق از بالا داشت، مانع از انجام سازماندهی اقتصادی و سیاسی در جامعه ایران در یک قرن گذشته شده است.

فراموش نکنیم که اولین بستر تشکل و سازماندهی اجتماعی در جوامع سرمایه‌داری تکوین جنبش مستقل سندیکائی است که متأسفانه در جامعه ایران، با اینکه بیش از یک قرن از عمر سرمایه‌داری تولیدی می‌گذرد هنوز جامعه ایران نتوانسته است به آن دست پیدا کند. پر پیداست که در جامعه سرمایه‌داری تا زمانیکه جامعه نتواند به جنبش سندیکائی مستقل از دولت و مستقل از احزاب سیاسی و دارای جوهر دینامیک و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر دست پیدا نماید، هرگز و هرگز آن جامعه نمی‌تواند به جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین دست پیدا کند و البته تا جامعه

نتواند به جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین دست پیدا کند، امکان دستیابی به جامعه دموکراتیک وجود ندارد.

